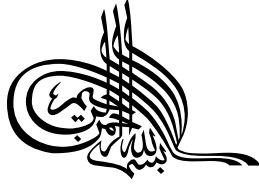


تحلیلی بر روش‌های تربیت نفس و اهداف آن در فرهنگ وحی

نویسنده: اکبر دهقان



تقديم به:

معلم کتاب و حکمت و مزگی نفوس انسانیت

﴿يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾

و دعوت کنندۀ انسانها به حقیقت

﴿ادعوا الى الله على بصيرة﴾

صاحب خلق عظیم

﴿انك لعلی خلقٍ عظیم﴾

سید الانبیاء والمرسلین حضرت محمد بن عبد اللہ ﷺ

پیشگفتار

بدون تردید همه انسانها در جستجوی رسیدن به کمال و سعادت هستند اما در اینکه کمال و سعادت انسان در چیست گروهی زیادی از انسانها به خاطر عدم اعتقاد به مبانی دینی سعادت خویش را در محدوده نظام مادی و دنیوی از قبیل کسب ثروت یا شهرت یا قدرت می دانند که بدان اشاره می شود.

برخی کمال خود را در امکانات مادی می دانند مانند گروهی از قوم موسی علیهم السلام که گفتند: «یا لیت لنا مثل ما اوقی قارون انه لذو حظّ عظیم»^(۱)

بعضی مانند منافقان سعادت خود را در دوستی با بیگانگان می دانند.

«الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایتغون عندهم العزّه»^(۲)

گروهی عزّت و کمال خویش را در محور دانشهای مادی می دانند و به آن شادمانند «فرحوا بما عندهم من العلم»^(۳)

عده‌ای شرافت خود را در ثروت فراوان و جمعیت زیاد می دانند «انا اکثر

۲. نساء، ۱۳۹.

۱. قصص، ۷۹.

۳. غافر، ۸۳.

منك مالاً و اعزّ نَفراً^(۱)

بعضی فلاح و رستگاری خود را در محور زورگویی و برتری جویی می دانند چنانکه فرعون می گوید: «قد افلح الیوم من استعلی^(۲)»

اما از نظر اسلام بهترین و بالاترین راه سعادت تربیت و تزکیه نفس است «قد افلح من زکیّها^(۳)»

و بعثت پیامبران الهی و پیشوایان دینی به همین منظور است «لقد منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة^(۴)»

جالب اینکه خود پیامبر اکرم ﷺ به این حقیقت تصریح می کند و می فرماید: «انّی بعثت لاتتمّ مکارم الاخلاق و محاسنها^(۵)»

و امام صادق علیه السلام به قسمتی از مکارم اخلاق و فضائل نفسانی آن حضرت اشاره می کند و می فرماید خداوند اوصاف برجسته انسانی را به پیامبر مرحمت نمود شما نیز خود را آزمایش کنید اگر دارای این کمالات هستید خداوند را سپاس کنید و در افزودن آن رغبت بورزید. خصّ رسول الله بمکارم الاخلاق فامتحنوا انفسکم فان کانت فیکم فاحمدوا الله عزوجل و ارغبوا الیه فی الزیادة منها فذکرها عشرة الیقین و القناعة و الصبر و الشکر و الحلم و حسن الخلق و السخاء و الغیرة و الشجاعة و المروّة^(۶)

در قرآن کریم دستورات فراوانی که نشانه کرامت اخلاقی است وجود دارد که به نمونه ای از آن اشاره می شود.

- | | |
|-----------------------------|----------------------|
| ۱. کهف، ۳۴ | ۲. طه، ۶۴ |
| ۳. شمس، ۹ | ۴. آل عمران، ۱۶۴ |
| ۵. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۷ | ۶. امالی صدوق، ص ۱۸۴ |

۱. با کفاری که با شما سر جنگ ندارند نیکی کنید و عدالت ورزید «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یمخرجوکم من دیارکم ان تبرّوهم و تقسطوا الیهم^(۱)»

۲. با بت پرستان به بدی و زشتی سخن نگوئید «و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله^(۲)»

۳. با اهل کتاب به طرز شایسته سخن بگوئید «قولوا للناس حسناً^(۳)»

۴. در مقام بحث و مجادله با اهل کتاب به طرز نیکو مجادله کنید «و لا تجادلوا اهل الکتاب الاّ بالتی هی احسن^(۴)»

۵. نسبت به افراد جاهل (تحمل داشته) و از آنها اعراض کنید «و اعرض عن الجاهلین^(۵)»

۶. با پدر و مادر مشرک مصاحبت نیکو داشته باشید «و صاحبها فی الدنیا معروفاً^(۶)»

۷. نسبت به بینوایان بی اعتنا نباشید و آنان را طرد نکنید «و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشیّ یریدون وجهه^(۷)»

۸. نسبت به افرادی که به شما محبت می ورزند پاسخ بهتر بدهید. «و اذا حیّتم بتحیة فحیّوا باحسن منها^(۸)»

۹. افرادی که با شما بدرفتاری می کنند به طرز نیکو بدی آنها را از بین ببرید «ادفع بالتی هی احسن السیئة^(۹)»

- | | |
|---------------|---------------|
| ۱. ممتحنه، ۸ | ۲. انعام، ۱۰۸ |
| ۳. بقره، ۸۳ | ۴. عنکبوت، ۴۹ |
| ۵. اعراف، ۱۹۹ | ۶. لقمان، ۱۵ |
| ۷. انعام، ۵۲ | ۸. نساء، ۸۶ |
| ۹. مؤمنون، ۹۶ | |

۱۰. از خداوند بخواهید کینه‌ای در دل شما نسبت به برادران دینی نباشد.

﴿و لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا﴾^(۱)

نکته قابل توجه اینکه این سلسله از دستورات اخلاقی و نظائر آن به منظور تربیت و تزکیه روح انسانی و تکامل یافتن در مسیر عبادت و بندگی خداوند متعال است.

موضوعاتی که در این نوشتار مطرح شده قسمتی از مسائلی اخلاقی و تربیتی است که روش‌های تربیت و تزکیه نفس و اهداف آن در ۳۰ موضوع مورد تحقیق قرار گرفته و با الهام از آیات و روایات و برخی از نکات جالب، با دسته‌بندی خاصی ارائه گردیده و از شرح و تفصیل زائد که ملال‌آور است پرهیز شده تا بیشتر مورد استفاده خوانندگان عزیز قرار گیرد.

لازم به ذکر است که این اثر رساله فوق لیسانس اینجانب در دوره اول تربیت مدرس حوزه علمیه قم بوده که در سال ۱۳۷۱ آن را به رشته تحریر درآورده و در سال ۱۳۷۹ پس از بازنگری مجدد، برخی از مطالب را حذف و قسمتی دیگر به آن افزودم.

در پایان از «مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن» که مساعدت لازم را در نشر این کتاب نمودند، تشکر می‌نمایم.

اکبر دهقان

حوزه علمیه قم

۷۹/۲/۱

فصل اول

تربیت در اسلام

مفهوم تربیت

تربیت از ماده «ربو» مصدر باب تفعیل، به معنای پرورش دادن است که در آن نمو و زیادتیی ملاحظه شده است؛ مانند تزکیه که آن نیز به معنای نمو و رشد است. راغب گوید: «رب» در اصل به معنای تربیت است و ربّ به طور مطلق فقط بر خداوند اطلاق می‌گردد که متکفل اصلاح موجودات است.

در قرآن کریم، مشتقات تربیت چند بار به کار رفته است از جمله:

الف) ﴿و تری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربّت﴾^(۱) زمین را خشک و بی حاصل می‌بینی، پس هنگامی که باران فرو می‌فرستیم تکانی می‌خورد و رشد و نمو گیاهان در آن آغاز می‌شود.

ب) ﴿و قل ربّ ارحمها کما ربّیانی صغیراً﴾^(۲) بگو خدایا والدینم را مورد رحمت خود قرار ده همان طوری که آنان مرا در کودکی مورد لطف و رحمت خویش قرار دادند.

بعضی از محققین گویند: ربّ در جمله «ربّیانی صغیراً» از ماده «ربو» است

نه از ماده «ربب» چون معنای تربیت، در نوع مواردی که به کار رفته عبارت است از نمو و زیادت جسمانی و پرورش مادی؛ و تربیت و سوق دادن به کمال و سعادت معنوی در اغلب موارد ملاحظه نشده است البته تربیت یک مفهوم عامی دارد که جمیع مراتب حصول نشو و نما و زیادتی را به هر کیفیتی که باشد اعم از مادی و معنوی شامل می‌شود^(۱) بنابراین واژه تربیت، با توجه به ریشه آن - به معنای فراهم آوردن موجبات فزونی و پرورش است. علاوه بر این، تربیت به معنای تهذیب نیز استعمال شده که به معنای از بین بردن صفات ناپسند اخلاقی است. گویا در این استعمال نظر به آن بوده است که تهذیب اخلاقی مایه فزونی مقام و منزلت معنوی است و از این حیث می‌توان تهذیب را تربیت دانست.

قرآن، کتاب تربیت

قرآن کریم، کتاب هدایت، نور، شفاء، رحمت، تذکر، موعظه، بصیرت و برنامه زندگی و داروی مؤثر برای همه دردها معرفی شده است که در سایه عمل به دستورات آسمانی آن، انسان می‌تواند به سعادت ابدی برسد. «یا ایها الناس قد جاء تکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین»^(۲) علامه طباطبایی رحمته می‌فرماید: اگر چهار صفتی که در این آیه برای قرآن آمده با خود قرآن سنجیده شود آیه شریفه به صورت جامعی در می‌آید که تمامی آثار پاکیزه و زیبایی قرآن را در بر دارد. قرآن در روحیه مردم مؤمن چنان اثر می‌کند که دل‌ها بارور می‌شود و نقش پاکی‌ها در آن‌ها ترسیم

۱. التّحقیق، ج ۴، ص ۳۶. ۲. یونس، آیه ۵۷.

می‌گردد.^(۱) در واقع آیه شریفه چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه پیروی از قرآن بیان می‌کند.

(۱) موعظه و اندرز.

(۲) پاکسازی روح انسان از انواع رذایل اخلاقی.

(۳) هدایت؛ که پس از پاکسازی انجام می‌گیرد یعنی تکامل و پیشرفت انسان در تمام جنبه‌های مثبت.

(۴) شایستگی انسان برای رسیدن به رحمت و نعمت پروردگار. هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و همه آن‌ها در پرتو پیروی از قرآن کریم به دست می‌آید.^(۲)

قرآن کریم انسان‌ها را اندرز می‌دهد و زنگار گناه و صفات زشت را از قلب‌ها می‌زداید و نور هدایت را بر دل‌ها می‌تاباند و نیز قرآن است که نعمت‌های الهی را بر فرد و جامعه نازل می‌گرداند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فاستشفوه من ادوائکم و استعینوا به علی لأوائکم فان فیہ شفاء من اکبر الداء و هو الکفر والنفاق و الغی و الضلال»^(۳) از قرآن برای بیماری‌های خود شفا بطلبید و به آن برای حل مشکلاتتان استعانت جوئید زیرا قرآن، شفای بزرگ دردهاست که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است.

۲. نمونه، ج ۸، ص ۳۱۹.

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۸۱.

۳. نهج البلاغه، خ ۱۷۶.

تعلیم مقدم است یا تربیت؟

در چهار مورد از قرآن کریم موضوع تعلیم و تربیت به عنوان هدف بعثت انبیا با هم ذکر شده است. در سه مورد تربیت و تزکیه بر تعلیم مقدم شده است.^(۱) و تنها در آیه ۱۲۹ بقره تعلیم بر تربیت و تزکیه مقدم شده است. سرّ این که تزکیه در آن آیات مقدم شده این است که تزکیه و تربیت، علت نهایی برای رسالت است و علت غایی در قصد و تصور، مقدم است و لکن چون در عمل و وجود خارجی، مسأله تعلیم بر تربیت مقدم است، در این آیه تعلیم مقدم بیان شده است.^(۲)

امکان تربیت

راه تربیت نفس و تهذیب اخلاق منحصر به مجاهدت و سعی و تلاش است و تا انسان کوشش نکند نمی تواند نفس سرکش را رام کند. بعضی افراد تن پرور که روزگار را به بطالت گذرانده اند و از جهاد با نفس فرار می کنند، معتقدند که اصلاح اخلاق امری غیر ممکن است و امور طبیعی اصولاً قابل تغییر نیست و برای اثبات این اندیشه باطل خود به دو امر استدلال می کنند:

(۱) اخلاق، صورت باطنی است؛ چنان که خلقت، صورت ظاهری است و همان طوری که خلقت ظاهری، قابل تغییر نیست اخلاق هم که خلقت باطنی است، قابل تغییر نمی باشد.

(۲) اخلاق حسنه زمانی حاصل می شود که انسان بتواند به طور کلی خشم و شهوت و دنیا طلبی و مانند آن را ریشه کن سازد و این امر غیر ممکن است و

۱. بقره، ۱۵۱؛ آل عمران، ۱۶۴؛ جمعه، ۲. ۲. روح المعانی، ج ۲، ص ۱۹.

اشتغال به این کار تزییع عمر و بدون فایده است.

در پاسخ این گروه باید گفت: اگر اخلاق قابل تغییر و تبدیل نباشد این همه سفارش و اندرز و راهنمایی هایی که رهبران دینی داشته اند، لغو خواهد بود. علاوه آنکه خداوند نمی فرمود: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^(۱) رستگار شد کسی که تزکیه نفس کرد و زیان کرد کسی که خود را فریب داد. اینان چگونه معتقدند که انسان تربیت پذیر نیست، با این که حیوانات وحشی وقتی با انسان انس می گیرند، تربیت می شوند، مانند آهو و سگ که تعلیم دیده و صید می کنند و اسبی که چموش است بر اثر تربیت، رام و منقاد می گردد.^(۲)

راه تربیت

علامه طباطبایی رحمته الله علیه می فرماید: یکی از راه های اصلاح اخلاق، که در قرآن دیده می شود این است که انسان را از نظر روحی و عملی طوری تربیت کند و چنان علوم و معارفی در وجود او بیوراند که با وجود آن جایی برای رذایل اخلاقی باقی نماند و ریشه رذایل اخلاقی سوزانده شود. این روش، در هیچ یک از کتاب های آسمانی و تعلیمات انبیا که به دست ما رسیده وجود ندارد و در هیچ یک از آثار فکری و حکمای الهی نیز دیده نمی شود.

مثلاً انسانی که ریا می کند و کاری برای غیر خدا انجام می دهد یکی از دو علت بیشتر ندارد، یا می خواهد از این راه، شخصیت و عزتی کسب کند، یا از قدرت دیگران می هراسد، چنین کسی وقتی متوجه شود که قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾^(۳) و ﴿إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾^(۴) باید به راستی به این دو

۱. حقایق، ج ۱، ص ۵۶.

۱. شمس، ۹ - ۱۰.

۲. بقره، آیه ۱۶۵.

۳. یونس، ۶۵.

حقیقت، ایمانِ راسخ داشته باشد و بداند که عزّت و قدرت، تنها از آن خداست و این جاست که دیگر زمینه‌ای برای ریا و ظاهر سازی در او باقی نمی‌ماند. نه به کسی امید دارد و نه از کسی می‌ترسد اگر این دو حقیقت، به یقین در دل انسان جای گیرد، تمام رذایل اخلاقی را از دل می‌زداید و به جای آن‌ها صفات کریمه را قرار می‌دهد. مانند ترس از خدا، عزّت نفس، مناعت طبع، استغنا.

خداوند در قرآن کریم چندین بار فرمود: مالکیت، تنها از آن خداست، هر چه در آسمان‌ها و زمین است از اوست. کسی که به حقیقت این مالکیت واقف باشد و بداند هیچ یک از موجودات، استقلالی از خود ندارند و هرگز از ذات مقدّس او بی‌نیاز نیستند و خداوند مالک حقیقی ذات هر چیز و آنچه مربوط به ذات اوست می‌باشد و به این حقیقت ایمان داشته باشد، در نظر چنین کسی همه موجودات، هم از نظر ذات و هم از نظر صفات و افعال از درجه استقلال می‌افتند واضح است چنین کسی ممکن نیست غیر خدا را طالب باشد و خضوع یا خوفی و رجایی نسبت به دیگری پیدا کند یا از غیر خدا لذّت برد یا بر غیر او تکیه کند یا کار خود را به دیگری واگذارد؛ او جز حق نمی‌خواهد و جز خدا نمی‌جوید خدایی که ذات مقدّسش باقی و همه چیز جز او فانی است. آیاتی که این روش را در تربیت و اخلاق تعقیب می‌کند فراوان است از جمله: ﴿اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^(۱) او خداوندی است که معبودی جز او نیست و برای او نام‌های نیک است.

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^(۲) این است خداوند، پروردگار شما، هیچ معبودی جز او نیست، آفریدگار همه چیز است.

۱. طه، آیه ۸. ۲. انعام، آیه ۱۰۲.

﴿الذی احسن کل شیء خلقه﴾^(۱) (خداوند) همان کسی است که همه چیز را نیکو آفرید.

﴿و عننت الوجوه للحیّ القیوم﴾^(۲) و همه چهره‌ها در آن روز (قیامت) در برابر خداوند حیّ قیوم، خاضع می‌شود.

﴿کل له قانتون﴾^(۳) همه موجودات در برابر او خاضعند.^(۴)

تشویق به تربیت

تعالیم اسلام، به تربیت جان و پرورش روح بسیار توجه دارد؛ زیرا انسان در پرتو تربیت نفس و تزکیه روح، به مراحل کامل انسانیت دست می‌یابد و عاقبت به فلاح و سعادت ابدی نایل می‌شود؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «لو کُنّا لا نرجوا جنة ولا نخشى ناراً ولا ثواباً ولا عقاباً لکان ینبغی لنا ان نطلب مکارم الاخلاق فانّها تدل علی سبیل النجاح».^(۵) اگر فرضاً به بهشت امید نداشتیم و از آتش دوزخ نمی‌ترسیدیم و به ثواب هم عقیده نداشتیم، باز هم سزاوار بود که در جستجوی مکارم اخلاق باشیم، زیرا مکارم اخلاق، راه پیروزی و سعادت را به انسان نشان می‌دهد.

از سوی دیگر لازم است انسان در امور مادی و جسمی غرق نباشد بلکه احیاناً ریاضت جسمی بکشد تا بتواند دقیقاً در مسیر تربیت روح قدم بردارد چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «اسهروا عیونکم و اضمروا بطونکم و استعملوا اقدامکم و خذوا من اجسادکم فجدوا بها علی انفسکم».^(۶) چشمان

۱. سجده، آیه ۷. ۲. طه، آیه ۱۱۱.
۳. بقره، ۱۱۶. ۴. المیزان، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۴.
۵. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۳. ۶. تصنیف غررالحکم، ص ۳۱۹.

خود را بیدار نگه دارید و شکم خویش را لاغر کنید و قدم‌های خود را به کار گیرید، از جسمتان بکاهید و بر جان و روح و تربیت نفس خویش بیفزایید.
به قول مولوی:

در زمین دیگران خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو
تاتوتن را چرب و شیرین می‌دهی گوهر جان را نیابی فربهی

رستگاری در پرتو تربیت

قرآن کریم می‌فرماید: رستگاری و فلاح از آن کسی است که نفس خویش را تربیت و روح خود را تزکیه کند و جنبه معنوی را رشد و تعالی بخشد و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه پاک سازد. در عظمت تربیت نفس، همین بس که قرآن کریم در سوره شمس، پس از ذکر یازده سوگند می‌فرماید:

﴿قَدْ افلح من زكّٰها و قد خاب من دسّٰها﴾^(۱)

در باره هیچ موضوعی در قرآن این طور سوگند یاد نشده و طبیعی است هر قدر سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکم‌تر باشد، دلیل بر اهمیت موضوع است. رستگاری انسان، در گرو پندارهای خام و در سایه مال و ثروت و مقام نیست، بلکه در گرو پاکسازی و تعالی روح در پرتو ایمان و عمل صالح است چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿قَدْ افلح من تزكى﴾^(۲) هر کس موفق به تزکیه نفس شود، سعادت ابدی خود را تأمین کرده و به خویشتن خدمت نموده است

﴿و من تزكى فإِنَّمَا يَتزكى لنفسه و الى الله المصير﴾^(۳)

۱. الشمس، ۹
۳. فاطر، آیه ۱۸.

۲. اعلیٰ، ۱۴

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «بهترین نفس‌ها پاک‌ترین آن‌هاست. «خیر النفوس ازکاهها»^(۱) و نیز می‌فرماید: نفس خویش را از بدی و آلودگی شهوات پاکیزه سازید، تا به بالاترین درجات انسانی نایل شوید. «طهروا انفسکم من دنس الشهوات تدرکوا رفیع الدرجات»^(۲).

اسناد تربیت به خداوند و انسان

قرآن کریم گاهی مسأله تربیت و تزکیه روحی را به خود انسان نسبت می‌دهد ﴿قد افلح من تزكى﴾^(۳) و گاهی می‌فرماید: ﴿و لولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدًا﴾^(۴) مسأله تربیت و تزکیه را به فضل الهی مستند می‌سازد؛ یعنی اگر فضل و رحمت پروردگار نبود هیچ کس به تزکیه و تربیت خویش قادر نبود. بدون شک فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسان‌ها از آلودگی‌هاست و توفیقات خاص اوست که شامل حال انسان‌های آماده و مستعد می‌گردد که مهم‌ترین عامل، تزکیه و تربیت است. لذا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که آیه ﴿قد افلح من زکّٰها﴾^(۵) را تلاوت می‌نمود چنین دعا می‌کرد: «اللهم آت نفسي تقواها انت ولیها و مولاها و زکّٰها انت خیر من زکّٰها»^(۶) پروردگارا! به نفس من تقوا مرحمت فرما و تو ولی و مولای آن هستی، آن را تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه‌کنندگانی. این سخن نشان می‌دهد که پیمودن این راه پر پیچ و خم و گذشتن از این گردنه صعب‌العبور، حتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز به توفیق و فضل الهی ممکن نیست.

۱. تصنیف غررالحکم.

۳. اعلیٰ، ۱۴.

۵. شمس، ۹.

۲. تصنیف غررالحکم.

۴. نور، ۲۱.

۶. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۵۵.

از طرفی هم مسئولیت تربیت معنوی و اصلاح نفس و پرورش جان، بر عهده خود انسان است زیرا هیچ کس بهتر از خود انسان قادر بر تربیت نیست. اوست که با حسن انتخاب و اختیار مصالح و مفاسد خویش را تشخیص می‌دهد و می‌تواند در مسیر تربیت روح خود قدم بردارد.

انسان مسئول تربیت نفس

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ۖ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾^(۱) بلکه انسان بر نیک و بد خویش آگاه است گرچه عذری آورد. پیامبران و ائمه معصومین علیهم‌السلام گرچه مربی انسان‌ها و هادیان بشر به سوی سعادت و کمال انسانی هستند لکن مسئولیت اصلی در اصلاح نفس و تربیت روح بر عهده خود انسان‌هاست. زیرا به قول قرآن کریم هیچ کس بهتر از خود انسان نمی‌تواند بیماریش را تشخیص دهد و در صدد علاج و مداوا بر آید انسان بیماری‌ها و امراض روحی را از لسان وحی و شرع مقدس می‌شنود ولی آن کس که در نهایت باید به بیماری خود پی برد و داروی مخصوص را به کار گیرد خود انسان است.

حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «أَنْتَ كَدَّ جَعَلْتَ طَبِيبَ نَفْسِكَ وَ بَيَّنَّ لَكَ الدَّاءَ وَ عَرَفْتَ آيَةَ الصَّحَّةِ وَ دَلَّتْ عَلَى الدَّوَاءِ فَانظُرْ كَيْفَ قِيَامِكَ عَلَى نَفْسِكَ»^(۲) یعنی: تو طبیب نفس خودت قرار داده شده‌ای، درد برایت بیان شده و علامت صحت را برایت بیان کرده‌اند دوا هم به تو معرفی شده است پس ببین چگونه در معالجه نفس خود قیام می‌کنی.

۱. قیامت، ۱۵. ۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۸۳.

حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظًا فَانَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تَغْنِي عَنْهُ شَيْئًا»^(۱) هر کس که در نفس خویش واعظی نداشته باشد، پندهای دیگران برایش سودی نخواهد داشت.

محور تربیت نفس انسان

تربیت همان‌طوری که از ریشه لغوی آن استفاده می‌شود عبارت است از پرورش استعدادهای درونی و قوای انسان و مرکز ثقل آن نفس و باطن بشر است. و اگر نسبت به بدن و قوای ظاهری انسان هم تعلق می‌گیرد جنبه مقدماتی و تبعی دارد تا آن را برای دسترسی به کمالات و فضایل انسانی آماده نماید. ریشه همه فضایل و رذایل معنوی، نفس انسان است که با تربیت صحیح و مناسب، به عالم ملکوت عروج می‌کند و به مقام قرب الهی می‌رسد و با ناپاکی و معصیت سقوط می‌کند. از نظر اسلام لازم است هر مسلمانی نفس خویش را به وسیله علم و دانش و عمل تغذیه و تکریم کند.

تغذیه نفس به وسیله علم

قال علی علیه‌السلام: «مَالِي أَرَى النَّاسَ إِذَا قَرَّبَ إِلَيْهِمُ الطَّعَامَ لَيْلًا تَكَلَّفُوا انْصَارَةَ الْمَصَابِيحِ لِيُبْصِرُوا مَا يَدْخُلُونَ بِطُونِهِمْ وَ لَا يَهْتَمُّونَ بِغِذَاءِ النَّفْسِ بَانَ يَنْبِرُوا مَصَابِيحَ الْبَابِهِمْ بِالْعِلْمِ لِيَسْلَمُوا مِنْ لَوْاحِقِ الْجَهَالَةِ وَ الذَّنُوبِ فِي اعْتِقَادَاتِهِمْ وَ أَعْمَالِهِمْ»^(۲) حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «چرا مردم موقع غذا خوردن در شب، چراغ روشن می‌کنند تا با چشم خود ببینند چه طعامی می‌خورند ولی در تغذیه روانی

۱. تحف العقول، ص ۲۹۴. ۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۸۴.

خود همت ندارند که چراغ عقل را با شعله علم روشن کنند تا از غذای آلوده مصون بمانند و دچار عوارض نادانی و گناه در عقاید و اعمال خود نشوند؟»

کرامت نفس

قال علی عليه السلام: «و اکرم نفسک عن کل دنیة و ان ساقطک الی الرغائب فانک لن تعترض بما تبذل من نفسک عوضاً و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرّاً»^(۱)

حضرت علی عليه السلام به فرزندش امام مجتبی عليه السلام می‌گوید: «کرامت نفس خود را محافظت نما و از هر خواری و ذلتی بپرهیز، هر چند آن پستی و زبونی و سیله رسیدن به آرزوهایت باشد، زیرا در برابر آنچه از سرمایه نفس خود می‌دهی، هرگز عوضی که با آن مساوی باشد به دستت نخواهد رسید و بنده دگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.

حساسیت تربیت

در حساسیت تربیت همین بس که بدانیم سرو کار ما با نفسی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نیمه‌های شب با چشم گریان عرض می‌کرد: «الهی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابداً»^(۲). و حضرت سجاده عليه السلام از شرّ نفس، به درگاه الهی شکایت می‌کرد و می‌گفت: «الهی الیک اشکو نفساً بالسوء اّماره»^(۳) «خدایا از دست نفسی که به بدیها سوق می‌دهد به درگاه تو شکایت می‌برم.»

حال جای این سؤال است که آیا با نفسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یک لحظه خود را از شرّ آن در امان نمی‌بیند و امام سجاده عليه السلام از آن شکایت می‌کند می‌توان

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۴۳.

۳. مفاتیح الجنان، مناجات الشاکین.

در تربیت آن سعی و کوشش نکرد و او را رها نمود یا این‌که لازم است برای مهار کردن و تربیت آن نهایت تلاش را انجام داد؟

اهمیت معرفت نفس

بدون شک کلید معرفت ذات اقدس پروردگار و شناخت همه موجودات خود شناسی است چنان‌که امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرماید: «افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه اعظم الجهل جهل الانسان امر نفسه»^(۱). برترین شناسایی آن است که بشر خود را بشناسد و بزرگ‌ترین نادانی آن است که انسان خود را نشناسد و از مسایل مربوط به نفس بی‌خبر باشد. آغاز هر معرفت و قدم اول برای رسیدن به خداوند، پی بردن به وجود نفس و خودی خود است و تا مادامی که انسان خود را پیدا نکند هم‌چنان در بند شهوت‌ها اسیر است. در بیان دیگر می‌فرماید: «معرفة النفس انفع المعارف» معرفت نفس بهترین معرفت‌هاست.

قرآن کریم مؤمنان را امر می‌کند که خود را دریابند و معرفت و شناخت نفس پیدا کنند و راه هدایت خود را ادامه دهند و از فتنه‌های فتنه‌گران و منادیان گمراهی و وحشت و هراس به دل راه ندهند؛ زیرا خدای بزرگ بر جمیع امور و اعمال ما حاکم است. «یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضّرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعاً فیتبئکم بما کنتم تعملون»^(۲) در اهمیت خودشناسی همین بس که حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هر کس نفس خود را بشناسد خدای خود را شناخته است.

۱. غررالحکم.

۲. مائده، ۱۰۰.

ارتباط معرفت نفس با معرفت خداوند

در اینکه چه ارتباطی میان معرفت نفس با معرفت خداوند وجود دارد نظریات مختلفی بیان شده که به قسمتی از آن اشاره می‌شود:

۱. حدیث فوق، به «برهان نظم» اشاره می‌کند. یعنی هر کس شگفتی‌های روح و جسم خود را بداند، راهی به سوی خدا به رویش گشوده می‌شود؛ زیرا این نظم عجیب نمی‌تواند از غیر خداوند عالم و قادر سرچشمه گیرد.
۲. ممکن است اشاره به برهان «وجوب و امکان» باشد چرا که اگر انسان در وجود خویش دقت کند، می‌بیند وجودی است وابسته و نیازمند و بدون تکیه به قدرت لایزال امکان بقا برای او معنایی ندارد.
۳. حدیث مذکور می‌تواند اشاره به برهان «علت و معلول» باشد برای این که هرگاه انسان، اندکی دقت کند می‌فهمد که وجود او معلول علت دیگری است که او را در زمان خاصی به وجود آورده و هنگامی که سراغ علت وجود خویش - فی‌المثل پدر و مادر - می‌رود، باز آن‌ها را معلول علت دیگری می‌یابد و هنگامی که سلسله این علت و معلول را سراغ می‌گیرد به این جا می‌رسد که آن‌ها نمی‌توانند تا بی نهایت پیش روند زیرا بطلان تسلسل نزد همه دانشمندان مسلم است؛ بنابراین باید این سلسله علل به علتی ختم شوند که معلول نباشد و آن واجب الوجود است.
۴. این حدیث می‌تواند اشاره به «برهان فطرت» باشد یعنی هرگاه انسان به اعماق روح خود پی ببرد نور الهی توحید که در درون فطرت او ست بر او آشکار می‌شود.

۵. این حدیث می‌تواند ناظر به مسأله صفات خدا باشد، به این معنا که هر کس خویشتن را با صفات ویژه ممکنات که در او هست بشناسد، به صفات

الهی پی می‌برد و از محدودیت خویش به نامحدودیت خدا می‌رسد زیرا اگر او هم محدود باشد، مخلوق است و از فنای خویش به بقای خداوند پی می‌برد زیرا اگر او هم فانی باشد مخلوق است نه خالق. لذا حضرت علی ع می‌فرماید: «وكمال الاخلاص له نفی الصفات عنه»^(۱)

مرحوم علامه مجلسی ر می‌گوید: این حدیث از چند طریق بر یگانگی و ربوبیت خداوند دلالت دارد:

۱. از آن جا که روح، مدبّر بدن است پس جهان هستی هم مدبّری دارد.
۲. از آن جا که روح، یگانه است بر یگانگی خدا دلالت دارد.
۳. از آن جا که بر حرکت دادن تن قدرت دارد، دلیل بر قدرت خداست.
۴. از آن جا که از بدن آگاه است، دلیل بر آگاهی خداوند است.
۵. از آن جا که روح بر اعضای بدن تسلط دارد، دلیل سلطه خداوند بر مخلوقات است.
۶. چون روح، قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود، دلیل بر ازلیت و ابدیت خداست.
۷. از آن جا که انسان، از حقیقت نفس آگاه نیست، دلیل بر این است که احاطه بر کنه ذات خدا ممکن نیست.
۸. از آن جا که روح را نمی‌توان لمس کرد، دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست.
۹. از آن جا که روح و نفس آدمی دیده نمی‌شود، دلیل بر این است که خالق روح، دیدنی نیست.^(۲)

۲. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۹۹،

۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

تجلیل نفس و تحقیر آن

در آیات و روایات در بعضی از موارد از نفس، تجلیل و در برخی موارد از آن تحقیر و نکوهش شده. در بعضی از تعبیرها آمده است: قدر و منزلت نفس خود را بدانید که به اندازه بهشت ارزش دارد و در بعضی تعبیرها آمده است: با نفس خویش به مجاهدت و مبارزه برخیزید چون او دشمن شماست.

در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که آیا به راستی انسان دارای یک نفس است که صفات مختلف کسب می کند یا این که دارای دو نفس است که یک نفس صفات خوب کسب می کند و یک نفس صفات زشت و بد را تحصیل می کند؟ قبل از پاسخ این سؤال ابتدا نمونه ای از آیات و روایات را در مدح و ستایش و نکوهش نفس مطرح نموده و بعد پاسخ را ذکر می کنیم.

نکوهش از نفس

قرآن کریم می فرماید: «وَمَا ابْرَأَى نَفْسِي أَنْ التَّنَفُّسَ لِمَا رَأَى بِالسَّوَاءِ»^(۱) حضرت یوسف علیه السلام می گوید: من هرگز نفس خودم را تبرئه نمی کنم که نفس به بدی ها بسیار فرمان می دهد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «المؤمن لا يمسي ولا يصبح الا ونفسه مظنون عنده»^(۲) مؤمن صبحی را به شام نمی آورد و شبی را به صبح نمی آورد مگر این که به نفس خویش بدگمان است. و نیز می فرماید: «املكوا انفسكم بدوام جهادها»^(۳) به وسیله مبارزه با هوای نفس مالک خودتان شوید.

ستایش از نفس

قرآن می فرماید: «من تزكى فانما يتزكى لنفسه»^(۴) هر کس تزکیه نفس کرد

۱. یوسف، ۵۳.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵، ص ۵۶۶.
۳. تصنیف غرر، ص ۲۴۱.
۴. فاطر، ۱۸.

به سود نفس خویش قدم برداشت «ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله»^(۱) بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خداوند می فروشند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «الا انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها الا بها»^(۲) آگاه باشید که ارزش جان و نفس شما به اندازه بهشت است پس نفس خود را نفروشید مگر به بهشت. و نیز می فرماید: «من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصيه»^(۳) آن کس که کرامت نفس خود را پاس می دارد هرگز به گناه پست و موهونش نمی سازد.

امام سجاد علیه السلام می فرماید «من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدنيا»^(۴) کسی که به کرامت نفسانی خود توجه دارد دنیا و مادیات نزد او بی ارزش است. پاسخ: اکنون به پاسخ سؤالی که قبلاً مطرح کرده ایم می پردازیم و می گوئیم: انسان دو نفس و دو خود دارد:

۱. خود اصلی و «من» اصیل و واقعی.

۲. خود فرعی «من» طفیلی به تعبیر دیگر انسان یک نفس انسانی و جان روحانی و روح ملکوتی دارد که تعظیم و تجلیل از نفس در قرآن و روایات راجع به این نفس و خود است و یک نفس و خود حیوانی و شهوانی دارد و دستوراتی که درباره جهاد و مبارزه با نفس یا توبیخ از نفس آمده راجع به این خود حیوانی است در واقع انسان بیش از یک حقیقت و یک نفس نیست که نفس او ملهم به فجور و تقواست که اگر تقوا را کسب کرد به سعادت می رسد و اگر فجور را کسب کرد به بدبختی می رسد و این حالات مختلف نفس

۱. بقره، ۲۰۷.
۲. تصنیف، ص ۲۷۸.
۳. غررالحکم، ص ۶۷۷.
۴. تحف العقول، ص ۲۷۸.

است. ﴿و نفس و ما سواها فاهمها فجورها و تقویها﴾^(۱)

برای اینکه روشن تر شود که بشر یک نفس انسانی و یک نفس حیوانی دارد دو آیه از قرآن کریم را بیان می‌کنیم:

قرآن کریم در برخی از آیات می‌فرماید: گروهی از مردم تنها مواظب نفس خویش هستند ﴿قد اهتمهم انفسهم﴾^(۲)

و بعضی از آیات می‌فرماید: از کسانی مباشید که خدا را فراموش کرده و در نتیجه خود را فراموش کنید. ﴿ولاتکونوا کالتذین نسوا الله فانسیهم انفسهم﴾^(۳)

بنابراین اگر انسان مواظب نفس خود باشد دیگر خود را فراموش نمی‌کند. و اگر خود را فراموش کند طبعاً مواظب و مراقب نفس خویش نیست تعارض ظاهری این دو آیه با توجه به این حقیقت حل می‌شود که منظور از مواظبت بر نفس نفس حیوانی و خود طفیلی است و مقصود از فراموشی نفس، نفس انسانی و اصیل است.

جهاد با نفس

نفس بزرگ‌ترین دشمن ماست و همواره با عقل در جنگ و ستیز است و از وسوسه‌های شیطان الهام می‌گیرد. سرکوب کردن این دشمن خطرناک کار آسان و ساده‌ای نیست قاطعیت و پایداری لازم دارد آن هم نه یک مرتبه و دو مرتبه، یا یک روز و دو روز یا یک سال و دو سال بلکه جهاد مداوم و همیشگی برای مهار کردن نفس بر هر مسلمانی لازم است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿و من جاهد فانما یجاهد لنفسه﴾^(۴) کسی که جهاد و تلاش کند همانا برای نفع خویش

۱. الشمس، ۷-۱۰.

۲. آل عمران، ۱۵۴.

۳. حشر، ۱۹.

۴. عنکبوت، ۶.

کمک نموده است. در پرتو جهاد با نفس و مبارزه با این دشمن است که سعادت دنیا و آخرت حاصل می‌شود.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «جاهد نفسك على طاعة الله سبحانه والعدو عدوه و غالبها مغالبة الضد ضده فان اقوى الناس من قوى على نفسه»^(۱). به وسیله جهاد با نفس او را به اطاعت خدا و ادراک کن همانند جهادی که دشمن، با دشمن می‌کند و بر او غلبه کن مانند غلبه ضدی بر ضد دیگر زیرا قوی‌ترین مردم کسی است که بر نفس خویش پیروز گردد.

جهاد اکبر

جهاد با نفس و تهذیب آن از رذایل آنقدر مهم است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن را به عنوان جهاد اکبر معرفی نموده است و آنقدر عظمت دارد که حتی از جهاد مسلحانه هم بزرگ‌تر شمرده شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را به جنگ دشمن فرستاد هنگامی که از جنگ برگشتند به آن‌ها فرمود: آفرین بر کسانی که جهاد کوچک را انجام دادند ولی جهاد اکبر هنوز بر آن‌ها واجب است گفته شد: یا رسول الله! جهاد اکبر کدام است؟ فرمود: جهاد با نفس.

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث سرية فلما رجعوا قال مرحباً بقوم قضاوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر قيل يا رسول الله و ما الجهاد الاكبر فقال جهاد النفس»^(۲)

۱. غررالحکم، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲۴.

تفاوت‌های جهاد اصغر با جهاد اکبر

۱. انجام هر عبادت به طور کامل و با جمیع شرایط حتی جهاد مسلحانه در راه خداوند نیازمند به جهاد با نفس است آیا ادای نماز با حضور قلب و رعایت جمیع شرایط به طوری که ناهی از فحشا و منکر باشد بدون جهاد با نفس ممکن است؟ آیا بدون جهاد با نفس، انسان می‌تواند جان بر کف در میدان نبرد حاضر گردد و با دشمنان اسلام بجنگد؟
۲. جهاد اصغر واجب کفایی است یعنی اگر به اندازه لازم، گروهی شرکت کردند از دیگران ساقط است. اما جهاد اکبر واجب عینی است و هیچ فردی از آن معاف نیست.
۳. جهاد اصغر، در زمان و مکان و با شرایط خاصی انجام می‌پذیرد اما جهاد اکبر به زمان و مکان خاصی محدود نخواهد بود.
۴. در جهاد اصغر دشمن ظاهر است لکن در جهاد اکبر، دشمن مخفی و پنهان است.
۵. در درگیری با دشمن ظاهر انسان یک مرتبه از دنیا می‌رود؛ آن هم احتمالاً. اما در جهاد اکبر مبارزه با نفس هر روز انسان چندین مرتبه معنویت انسان در خطر قرار می‌گیرد. در حدیث معراج می‌خوانیم: «یَمُوتُ النَّاسُ مَرَّةً وَ یَمُوتُ أَحَدُهُمْ فِی كُلِّ یَوْمٍ سَبْعِینَ مَرَّةً مِنْ مَجَاهِدَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ مَخَالَفَةِ أَهْوَائِهِمْ»^(۱)
۶. در جهاد اکبر چون نفس انسان، خارج از منطقه جغرافیایی است هیچ سنگر و دژ کارساز نیست، حتی در شب تاریک و در منزل خلوت انسانی که در حال اشک ریختن و سجده و مناجات است نفس او را رها نمی‌کند.

۷. شکست در جهاد اصغر زود آشکار می‌شود ولی شکست در جهاد اکبر به زودی آشکار نمی‌شود زیرا گاهی انسان یک عمر انسان از هوی نفس خود شکست می‌خورد اما توجه ندارد.
۸. هجوم در جهاد اصغر، و مبارزه با دشمن ظاهری زمان و برنامه و بودجه لازم دارد. ولکن وسوسه نفس فوری و مجانی صورت می‌گیرد.
۹. از دشمن ظاهری، در جهاد اصغر فرار ممکن است اما در جهاد اکبر از دشمن باطن فرار ممکن نیست.
۱۰. در جهاد اکبر، مباشرت لازم است ولی در جهاد اصغر با اموال نیز می‌توان جبهه را کمک نمود.
۱۱. در جهاد اصغر، وسیله‌های جنگی در هر زمان محدود است و به تناسب آن، باید اسلحه‌هایی به دست گرفت، ولی جهاد اکبر وسیله مخصوصی ندارد باید از کلمات انبیا و اولیا و تاریخ گذشتگان و نیز گریه بر حال خویشان و سیله جنگی برای مبارزه با نفس اماره استخدام کرد. «وَسَلَاحَةُ الْبِکَاءِ».
۱۲. جنگ با دشمن داخلی و جهاد نفسانی پشتوانه جهاد خارجی است. آن که بر خصم درون پیروز شد مبارزه با خصم برون برایش آسان‌تر است ولی کسی که اسیر زن و فرزند و ثروت است نمی‌تواند آن طور که لازم است بجنگد.
۱۳. اهمیت جهاد، به اهمیت و قدرت دشمن است جنگ با یک کشور کوچک آسان‌تر است تا با یک کشور بزرگ؛ زیرا دشمن هر چه قوی‌تر باشد جنگ با آن مشکل‌تر است و نفس و شیطان قوی‌ترین دشمنان انسان هستند.

آثار جهاد با نفس

- ۱- سلامتی عقل. قال علی علیه السلام: «مخالفة الهوى شفاء العقل»^(۱) مخالفت با هوای نفس مایه شفای عقل و خرد است.
- ۲- دستیابی به خیر دنیا و آخرت. قال الرضا علیه السلام: «سألنی رجل عما یجمع خیر دنیا والاخرة فقلت خالف نفسک»^(۲) امام رضا علیه السلام فرمود: مردی از من پرسید: کدام عمل است که باعث حصول خیر دنیا و آخرت است؟ گفتم: به مخالفت با نفس خود پرداز که خیر دنیا و آخرت تو در آن است.
- ۳- بی‌نیازی درونی و تضمین رزق. قال الباقر علیه السلام: «ان الله عزوجل یقول و عزّتی و جلالی و عظمتی و بهائی و علوّ ارتفاعی لا یؤثر عبد مؤمن هوای علی هواه فی شیء من امر الدنيا. الا جعلت غناه فی نفسه و همته فی آخرته و ضمننت السموات والارض رزقه و كنت له من وراء تجارة کل تاجر»^(۳)
- امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: به عزت و جلال و عظمت و ابّهت و بلندی شأن خودم سوگند که بنده‌ای در امور زندگی خواست مرا برخواست خود ترجیح ندهد، جز آن‌که من بی‌نیازی درونی به او عطا می‌کنم و همّت وی را در رابطه با امور اخروی بلند گردانم و پشتوانه کسب و تجارت وی خواهم بود و آسمان و زمین روزی وی را تضمین می‌کنند.
- ۴- حفظ ایمان. قال علی علیه السلام: «رأس الدین مخالفة الهوى»^(۴) اساس دین مخالفت با هوای نفس است.
- ۵- گوارا شدن زندگی. قال علی علیه السلام: «و طلبت العیش فما وجدته الا بترك

۱. غررالحکم. ۲. سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۰۳. ۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۰۵. ۴. تصنیف غرر، ص ۲۴۱.

الهوى فاترك الهوى لیطیب عیشکم»^(۱) در جستجوی زندگی شتافتم و آن را جز در ترک هوای نفس نیافتم.

آثار پیروی از هوای نفس در قرآن

- از نظر قرآن کریم هواپرستی آثار و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:
۱. سرچشمه غفلت و بی‌خبری: «ولا تطع اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتّبع هواه»^(۲) و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت نکن همان‌هایی که از هوای نفس پیروی کردند.
۲. سرچشمه کفر و بی‌ایمانی: «فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها و اتّبع هواه»^(۳) و هرگز نباید افرادی که به قیامت ایمان ندارند و از هوس‌های خویش پیروی کردند تو را از آن (قیامت) باز دارند که هلاک خواهی شد.
۳. بدترین گمراهی: «و من اضلّ ممّن اتّبع هواه بغیر هدی من الله»^(۴) آیا گمراه‌تر از آن‌کس که پیروی هوای نفس کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته پیدا می‌شود؟
۴. انحراف از راه حق: «فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوى فیضلک عن سبیل الله»^(۵) در میان مردم به حق داور کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد.
۵. فساد و تباهی نظام هستی: «و لو اتّبع الحق اهلهم لفسدت السماوات و

۱. جامع‌الانخبار، ص ۱۴۴. ۲. کهف، ۲۸. ۳. طه، ۱۶. ۴. قصص، ۵۰. ۵. ص، ۲۶.

الارض و من فيهن ﴿^(۱)﴾ و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی کند، آسمان‌ها و زمین و تمام کسانی که در آن هستند تباہ خواهند شد.

۶. اعراض از معجزات و تکذیب انبیا: ﴿و ان يروا آية يعرضوا و يقولوا سحر مستمر و كذبوا و اتبعوا الهوائهم﴾^(۲) و هرگاه معجزه‌ای را ببینند، اعراض کرده، می‌گویند: این سحری مستمر است آن‌ها آیات خدا را تکذیب کرده و از هوای نفس خود پیروی کردند.

۷. عدم اجابت سخن پیامبر: ﴿فان لم يستجيبوا لك فاعلم انما يستبعون الهوائهم﴾^(۳) اگر تو را اجابت نمی‌کنند بدان که از هوای نفسشان پیروی می‌کنند. ۸. عدم اجرای عدالت: ﴿فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا﴾^(۴) از هوای و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد.

۹. سقوط انسان از مقام والا: ﴿ولو شئنا لرفعناه بها و لكنّه اخلد الى الارض و اتبع هواه﴾^(۵) اگر می‌خواستیم مقام او را با این آیات و علوم و دانش‌ها بالا می‌بردیم، ولی او به پستی گرایید و پیروی از هوای نفس کرد.

۱۰. محرومیت از ولایت و نصرت حق: ﴿و لئن اتبعت الهوائهم بعد الذی جاءك من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر﴾^(۶) اگر از هوای نفس مردم پیروی کنی بعد از آن‌که علم برای تو حاصل شده دیگر هیچ کمکی و یآوری از طرف خداوند برای تو نخواهد بود.

۱. مؤمنون، ۷۱.
۲. قمر، ۲-۳.
۳. قصص، ۵۰.
۴. نساء، ۱۳۵.
۵. اعراف، ۱۷۶.
۶. بقره، ۱۲۰.

آثار پیروی از هوای نفس در احادیث

۱. بیماری همیشگی: قال علیؑ: «من لم یداو شهوته بالترك لها لم یزل علیلاً»^(۱) کسی که با ترک شهوت، خود را درمان نکند همیشه بیمار خواهد بود.

۲. کوری و کری باطنی: قال علیؑ: «ان اطعت هواك اصمك و اعماك»^(۲) اگر از هوای نفس پیروی کنی؛ کری و کوری باطنی نصیبت خواهد شد.

۳. پیروزی دشمن: قال الجوادؑ: «من اطاع هواه اعطى عدوه مناه»^(۳) کسی که از هوای نفس خود پیروی کند آرزوی دشمن خود را برآورده است.

۴. اسارت عقل: قال علیؑ: «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر»^(۴). در بسیاری از موارد عقل آدمی اسیر هوای نفس اوست و هوای نفس او امیر بر عقل اوست.

۵. دوری از حق: قال علیؑ: «انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و طول الامل فینسی الآخرة»^(۵) مهم‌ترین امری که از آن بر شما می‌ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز اما پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می‌دارد اما آرزوی دراز موجب فراموشی آخرت است.

۶. مردود شدن اعمال سالم: قال کاظمؑ: «یا هشام قليل العمل من العاقل مقبول مضاعف و كثير العمل من اهل الهوی و الجهل مردود»^(۶) امام کاظمؑ فرمود: ای هشام! عمل اندک، از انسان عاقل دو چندان محسوب می‌شود؛ ولی اعمال زیاد از آدم پرست و جاهل مردود است.

۱. غررالحکم.
۲. مصباح الشریعه.
۳. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۸۴.
۴. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۴۱۰.
۵. بحارالانوار، ص ۱۰۶، ج ۲.
۶. تحف العقول، ص ۳۸۷.

تربیت به معنای تزکیه نفس و اخلاق

تربیت نفس عبارت است از آراستن نفس به نیکی‌ها و پیراستن آن از بدی‌ها و آلودگی‌ها به تعبیر دیگر تربیت و تزکیه نفس، یکی از اهداف بزرگ رسالت انبیاست که قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^(۱) یعنی همانا خداوند بر افراد با ایمان منت نهاد و نعمت سنگینی را بر آن‌ها ارزانی داشت که بر آنان پیامبری را مبعوث نمود تا بر آنان آیات خداوندی را تلاوت کند و آنان را از آلودگی‌ها پاک سازد و به آن‌ها کتاب و حکمت تعلیم دهد.

اخلاق که ناظر بر جنبه‌های معنوی و روحی شخصیت انسان و ارائه طریق به سوی کمالات و خوبی‌ها و فضایل است در ابتدا اصطلاحی برای علم اخلاق نبوده است وضع اولیه اخلاق به صورتی بوده است که شامل همه خصوصیات باطنی و شخصیتی فرد می‌گردیده است. اخلاق جمع «خُلُق» و به معنای خصوصیات و اوصاف باطنی و درونی انسان است حدیث معروف نبوی «انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق»^(۲) یعنی من برای به اتمام رساندن خوبیهای اخلاق مبعوث شده‌ام. ناظر به تکمیل و کمال رساندن ابعاد معنوی و شخصیتی انسان‌ها و بیان و تعبیری از تربیت است. سیری در کتاب‌های اخلاق از قبیل جامع السعادات، معراج السعاده، اخلاق ناصری، محجة البیضاء، احیاء العلوم، این حقیقت را به خوبی روشن می‌سازد که اخلاق و تربیت سابقاً از یکدیگر جدا نبوده‌اند. این کتاب‌ها مملو از رهنمودهای تربیتی است. دانشمندان اسلامی مطالب تربیتی را ضمن مباحث اخلاقی مورد بحث قرار

۱. آل عمران، ۱۶۴. ۲. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

دادند و این امر دلالت می‌کند که تربیت و اخلاق در نظر آنان به یک معنا بوده و در یک بخش مورد بررسی قرار گرفته است. به نظر فارابی سعادت آخرین هدفی است که انسان برای وصول به آن می‌کوشد. سعادت جز با ممارست کارهای نیک به دست نمی‌آید. ابن سینا معتقد است که پدر و مادر باید برای فرزندان خود نام نیکو انتخاب کنند و آن‌گاه که کودک برای هرگونه تربیتی آمادگی و قابلیت دارد به تربیت او پردازند و سختی و نرمی و تشویق و ترهیب را به هم آمیزند. برای طفل، معلمی را در نظر بگیرند که دیندار و خردمند و دارای اخلاق پسندیده باشد.^(۱)

تربیت از نظر غزالی برای این است که:

الف: کودک سعادت دین و دنیا را حاصل کند.

ب: خوشنودی خداوند را به دست آورد.

ج: نفس اماره را مطیع و اخلاق خود را مهذب نماید.

همان‌گونه که بدن انسان با غذا رشد و کمال می‌یابد، نفس انسان نیز در ابتدا ناقص و پذیرای کمال است. کمال نفس، به تربیت و تهذیب اخلاق و تغذیه آن به علم است.^(۲)

۱. تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ج ۲، ص ۴۳۲.

۲. تاریخ فرهنگ ایران، ص ۱۵۵.

اخلاق

چون تربیت نفس به معنای تزکیه اخلاقی و بُعد روحی انسان است مناسب است معنای چند اصطلاح را درباره مفهوم اخلاق، فلسفه اخلاق، اصول فضایل اخلاقی، مکتب اخلاقی قرآن، معیار فضیلت اخلاقی و... را ذکر کنیم:

مفهوم اخلاق

برخی دانشمندان، مانند غزالی در «احیاء العلوم» و فیض کاشانی در «محجة البیضاء» و خواجه نصیرالدین طوسی در «اخلاق ناصری» گویند: اخلاق حالتی است، راسخ و مؤثر در روان انسان که در سایه آن بدون اندیشه و تأمل افعال و رفتار از بشر ظاهر می‌گردد و ملکه‌ای است نفسانی، که موجب صدور فعل به سهولت و آسانی است که نیازی به فکر و اندیشه ندارد.^(۱) و هرگاه این حالت مزبور و هیئت راسخه در نفس به طوری ظهور پیدا کند که افعال پسندیده از آن ناشی شود چنان‌که مورد رضایت عقل و شرع باشد آن را خوی نیک و اخلاق فاضله نامند اگر بر خلاف انتظار از آن کارهای نکوهیده سرزند آن را خوی زشت و اخلاق رذیله نامند و جهت این‌که اخلاق بایستی راسخ و ثابت در نفس باشد آن است که هرگاه تصادفاً یکی از افراد دست بزدل و بخشش از کیسه بیرون آورد و مبلغی پول به یکی از هم‌نوعان خود داد نمی‌توان گفت نامبرده حاتم زمان و سخاوتمند است؛ بلکه موقعی انسان سخاوت دارد که هنگام بخشش، دچار تردید و شک نگردد و خود به خود جهت فعل را رجحان دهد.^(۲)

۱. کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۱۳؛ محجة البیضاء، ج ۵، ص ۹۵.
۲. حقائق، ص ۵۴.

علم اخلاق

علم اخلاق علمی است که بحث می‌کند از انواع صفات خوب و بد صفاتی که ارتباط با افعال اختیاری انسان دارد و کیفیت اکتساب این صفات و یادور کردن صفات رذیله‌ها را بیان می‌دارد. پس موضوعش صفات فاضله و رذیله است از آن جهت که برای انسان قابل اکتساب است یا قابل اجتناب.

فلسفه اخلاق

قبل از آن‌که در بحث اخلاق وارد شویم و ببینیم کدام کار خوب است و کدام کار بد است این مطلب را به عنوان اصل موضوعی پذیرفته‌ایم که کارهای خوب و بد وجود دارد و ملاک‌هایی برای تقسیم کارها به خیر و شر یا نیک و بد وجود دارد در فلسفه اخلاق از همین اصول موضوعه بحث می‌شود که از کجا ما کار خوب و بد داریم و ملاک تقسیم کار به خوب و بد چیست؟ خوبی و بدی از کجا ناشی می‌شود؟

اخلاق نظری و اخلاق عملی

«اخلاق نظری» آن است که از اساس خیر و شر با قطع نظر از مصداق‌ها و افراد بحث می‌کند مانند گفتگو درباره عبادت و نماز و تقوا و محبت و عدالت «من حیث هو» از جهت عبادت بودن و نماز بودن، تقوا بودن و محبت داشتن و عدالت ورزیدن نه از جهت این‌که عبادت روزه است یا نماز است یا این‌که تقوا به چه چیزی حاصل می‌شود؟

«اخلاق عملی» از خیر مطلق و یا رذیلت و فضیلت سخن نمی‌گوید بلکه از مصداق‌های خیر و شر که در قلمرو حواس قرار می‌گیرند و از صفات برونی

انسان مانند وفای به عهد و احسان و امانت‌داری سخاوت... و در جهت منفی خلف وعده و ظلم و ریا گفتگو می‌کند.^(۱)

رابطه تربیت و اخلاق

اگر اخلاق را که صفات نفسانی و اعمال و رفتار عالی انسانی است در جهت صحیح و مثبت لحاظ کنیم اخلاق در این معنا یکی از ثمرات بلکه مهمترین ثمره تربیت است. بر این اساس؛ تربیت، فعلی است که اخلاق حاصل آن است، اگر چه تمامی آن نیست پرورش استعداد های فکری و ذهنی و ذوقی و غیره که همگی در دایره تربیت و از موضوعات آن هستند؛ به جهت این که به طور مستقیم با ملکات نفسانی و خصوصیات اخلاقی مرتبط نیستند جزء اخلاق محسوب نمی‌گردند. مثلاً پرورش حافظه و قدرت استنتاج و استعداد های هنری و ذوقی اگرچه در محدوده تربیت قرار می‌گیرند ولی چون مستقیماً با صفات اخلاقی مرتبط نیستند جزء اخلاق محسوب نمی‌گردند.

اصول فضایل اخلاقی

ریشه تمام مسایل اخلاقی را سه قوه تشکیل می‌دهد: شهوت، غضب و تفکر. این سه نیرو نفس را به اتخاذ علوم و ادار می‌کند که افعال مناسب آن قوه از آن سرچشمه می‌گیرد

توضیح این که: کلیه افعال انسانی یا به جلب منفعت بازگشت می‌کند، مانند خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن و امثال این‌ها. یا به دفع ضرر باز می‌گردد

مانند دفاع از جان و مال و حیثیت و مانند آن و یا از قبیل افعالی است که به تصور و تصدیق فکری مربوط است، مانند تشکیل قیاس و اقامه دلیل برای مطالب گوناگون. قسم اول از قوه شهویه و قسم دوم از قوه غضبیه و قسم سوم از قوه فکریه سرچشمه می‌گیرد و چون ذات انسان از ترکیب و اتحاد این قوای سه‌گانه حاصل شده و بر اثر این ترکیب می‌تواند مبدأ افعال خاصی شود و در سایه آن به سعادت می‌رسد که این ترکیب به خاطر آن قرار داده شده نایل گردد لذا همواره باید مواظب باشد هیچ یک از این سه قوه از مسیر اعتدال خارج نشود زیرا اگر افراط و تفریطی در یکی از این‌ها رخ دهد سعادت حاصل نمی‌شود. در علم اخلاق حد اعتدال هر یک از قوای سه‌گانه را روشن کردند به این ترتیب که حد اعتدال قوه شهویه عفت و حد افراط و تفریط آن حرص و تنبلی است حد اعتدال قوه غضبیه شجاعت و افراط و تفریط آن تهور و ترس است حد اعتدال قوه فکریه حکمت و افراط و تفریط آن جربزه و کودن بودن است از مجموع این ملکات معتدله در نفس ملکه چهارمی به وجود می‌آید که عدالت نامیده می‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: مجموعه این چهار اصل (عفت، شجاعت، حکمت، عدالت) اصول اخلاق فاضله را تشکیل می‌دهد که دانشمندان ذکر کردند و لکن سه مکتب و مسلک در اینجا وجود دارد:

۱. مکتبی که می‌گوید: انسان باید حد اعتدال این قوا و نیروهای سه‌گانه را بشناسد و رعایت کند تا بتواند صفات فاضله را کسب کرده و از رذایل پرهیزد و بدین وسیله سعادت علمی خود را تکمیل نموده و اعمالی از او سرزند که موجب ستایش اجتماع و محبوبیت جامعه گردد.

۲. مکتب پیامبران الهی: این مکتب نیز از جهاتی شبیه مکتب اول است ولی

۱. فلسفه اخلاق، مغنیه، ص ۶۲.

فرقی که در میان این دو وجود دارد از نظر هدف و نتیجه است؛ چون در مکتب انبیا هدف سعادت حقیقی انسان، یعنی تکمیل ایمان به خدا و آیات او و آسایش اخروی است که یک سعادت حقیقی و واقعی باشد نه این که فقط از نظر مردم سعادت است ولی در مکتب اول، هدف از اصلاح اخلاق کسب محبوبیت در نظر مردم و دارا بودن صفاتی که مورد ستایش جامعه است می باشد.

۳. مکتب اخلاقی قرآن؛ که با دو مکتب سابق یک فرق اساسی دارد و آن این که هدف در این جا ذات خداوند است نه کسب فضیلت انسانی و به همین دلیل بسا می شود که طرز مشی آن با دو مکتب سابق فرق می کند.

توضیح این که هنگامی که انسان رو به کمال می رود و ترقیاتی در این زمینه نصیب وی می شود دل او مجذوب تفکر درباره خدا و توجه به اسما و صفات عالیه حق که از هر نقصی منزّه و مبر است می گردد و این حالت جذبه و کشش روز به روز زیادتر و شدیدتر و توجه به خداوند عمیق تر می گردد و به آنجا می رسد که خدا را چنان عبادت می کند که گویا او را می بیند و خداوند او را می بیند همواره جلوه او را در تجلیات جذبه و شوق و توجه مشاهده می کند. در این هنگام محبت و شوق او روز افزون می گردد زیرا عشق به کمال و جمال جزء فطرت انسان و خمیره اوست قرآن می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^(۱) آن ها که به خدا ایمان دارند محبتشان به خداوند شدیدتر است.

همین معنی او را به پیروی از پیامبر اکرم ﷺ در تمام افعال و حرکات و ادار می کند زیرا عشق به یک چیز، مستلزم عشق به آثار آن است و پیامبر هم از آثار و آیات اوست چنان که جهان و آنچه در جهان است از آثار و آیات اوست.

آتش این شوق و محبت باز تیزتر می گردد و به جایی می رسد که از همه چیز صرف نظر کرده، تمام توجهش به ذات او می شود فقط او را دوست می دارد دلش تنها برای او خاضع است... در این حال طرز تفکر و عمل او با سایرین فرق می کند هیچ چیز را نمی بیند مگر آن که خدا را پیش از آن و با آن مشاهده می کند همه چیز در نظر او از درجه استقلال ساقط شود. بنابراین جز او نمی خواهد و جز او نمی جوید و از غیر او طلب نمی کند و از غیر او نمی ترسد فعل و ترک و انس و وحشت و خشنودی او فقط به خاطر خداست؛ تاکنون دنبال هر کار و فضیلتی می رفت به خاطر این بود که فضیلت انسانی است ولی اکنون جز خدا نمی خواهد سر منزل مقصود او خدا؛ زاد و توشه او ذلت و بندگی در پیشگاه الهی و راهنمای او شوق و محبت الهی است.^(۱)

معیار فضیلت اخلاقی

یکی از مسایل اساسی فلسفه اخلاق، این است که ملاک و معیار فضیلت اخلاقی چیست و چگونه می توان فعل اخلاقی را از فعل طبیعی باز شناخت؟ بعضی عملی را فعل اخلاقی دانسته اند که به انگیزه دیگرخواهی صورت پذیرد و بعضی دیگر ملاک فعل اخلاقی را در این دانسته اند که از وجدان انسان سرچشمه گیرد و برخی عقلی بودن فعل را لازم اخلاقی بودن آن معرفی کرده اند. استاد شهید مطهری می فرماید: کارهایی که ما به آن ها می گوئیم کار اخلاقی؛ می بینیم فرقتشان با کار عادی این است که قابل ستایش و آفرین و تحسین اند. به عبارت دیگر: بشر برای این گونه کارها ارزش قایل است. تفاوت کار اخلاقی با

کار طبیعی در این است که کار اخلاقی در وجدان هر بشری دارای ارزش است و یک کار ارزشمند و گران بهاست و بشر برای این کار قیمت و ارزش قایل است آن هم نه قیمت مادی بلکه مافوق ارزش های مادی.^(۱)

آنچه مسلم است این است که فعلی را می توان اخلاقی نامید که انسان را در رسیدن به کمال یاری کند، یعنی فعلی و صفتی که به هر اندازه که انسان را در رسیدن به کمال نهایی «قرب به خداوند» یاری کند یا زمینه را برای رسیدن به مقام قرب الهی فراهم آورد به همان اندازه از ارزش اخلاقی برخوردار است. با توجه به این که کمال نهایی انسان، رسیدن به مقام قرب الهی است. در نتیجه هر فعل و صفتی که انسان را در رسیدن به این مرتبه یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قرب به پروردگار باشد فضیلت محسوب می شود.^(۲)

اهمیت تربیت اخلاقی

آن قدر که قرآن کریم و روایات اسلامی به مسأله تربیت اخلاقی انسان ها اهمیت قایل شده اند نسبت به کمتر موضوعی این طور توجه کرده اند چون رعایت این مسأله باعث یک زندگی آرامبخش در جامعه می شود مسأله حسن خلق و ملاحظت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت و احترام افراد مختلف را در نظر گرفتن و به شخصیت و حقوق دیگران ارج قایل شدن، از جمله صفات عالی و روحی هر انسان خود ساخته و تربیت شده است.

قرآن کریم دستورات فراوانی در زمینه عفو و بخشش، مدارا کردن، مهربان بودن و برادری و اخوت بین مؤمنین را توصیه فرموده و پیامبر اکرم را صاحب

۱. فلسفه اخلاق، شهید مطهری، ص ۱۳. ۲. اخلاق اسلامی، ص ۵۳.

خلق عظیم معرفی نموده است، تا رفتار و گفتار او سرمشق و الگوی همه مسلمان ها باشد. در روایات به مسأله تربیت اخلاقی عنایت خاصی شده است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «ما بوضع فی میزان امرء یوم القیمة افضل من حسن خلق». ^(۱) در روز قیامت چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی نهاده نمی شود و نیز می فرماید: «اکثر ما تلج به امتی الجنة تقوی الله و حسن الخلق». ^(۲) بیشترین چیزی که سبب می شود امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند تقوای الهی و حسن خلق است. و نیز می فرماید: «حسن الاخلاق نصف الدین» ^(۳) اخلاق نیک نصف دین است.

حضرت علی عَلِيٍّ می فرماید: «رَبِّ عَزِيزِ اَذَلَّهُ خَلْقُهُ وَ ذَلِيلِ اعَزَّهُ خَلْقُهُ» ^(۴) بسا انسان بلند پایه ای که اخلاق وی موجب سقوط او گردید و بسا انسان ضعیفی که اخلاق او مایه عزت و سربلندی او می شود.

آثار سوء خلق

۱. مایه فشار قبر و عذاب روح: قال رسول الله: «عندما دفن سعد بن معاذ قد اصابته ضمة. فسئل عن ذلك فقال: انه كان في خلقه مع اهله سوء» ^(۵) پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هنگام دفن سعد بن معاذ فرمودند: فشاری براو وارد شد علت آن را جویا شدم. فرمود: زیرا با خانواده خود بدرفتار بود.

۲. سختی زندگی: قال علی عَلِيٍّ: «سوء الخلق نكد العیش و عذاب النفس» ^(۶) بد اخلاقی مایه دشواری زندگی و عذاب انسان است.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۸۱. ۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۷۵.

۳. خصال، ج ۱، ص ۳۰. ۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۶.

۵. غرر الحکم. ۶. غرر الحکم.

۳. فساد ایمان و عمل: قال النبي ﷺ: «الخلق السيء يفسد العمل كما يفسد الخلل العسل»^(۱) اخلاق بد، عمل انسان را تباه می‌سازد چنان‌که سرکه عسل را فاسد می‌کند.
۴. دوام ناراحتی: سئل عن علي عليه السلام: «من ادوم الناس غمًا قال أسوأهم خلقًا»^(۲) از حضرت علی علیه السلام پرسیدند چه کسی غم و غصه او همیشگی است؟ فرمود: کسی که بدرفتار باشد.
۵. عذاب نفس: قال علي عليه السلام: «من ساء خلقه عذب نفسه»^(۳) هر کس اخلاقش تند گردد نفس خویش را به عذاب افکنده است.
۶. دوری از مردم: قال علي عليه السلام: «سوء الخلق يوحش القريب وينفر البعيد»^(۴) بد اخلاقی، باعث وحشت افراد نزدیک و انزجار افراد دور، از انسان می‌شود.

آثار حسن خلق

۱. لذت روحی: قال المجتبی عليه السلام: «لا عيش الذم من حسن الخلق»^(۵) لذیذترین و سودمندترین چیز در زندگی، اخلاق نیک است.
۲. جلب دوستی: قال رسول الله ﷺ: «حسن الخلق يثبت المودة و حسن البشر يذهب بالسخيمة»^(۶) اخلاق نیک باعث دوستی امت و خوشرویی، عامل از بین رفتن کدورت و کینه است.
۳. نابودی گناهان: قال رسول الله ﷺ: «ان الخلق الحسن يذیب الذنوب كما

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۹۷. ۲. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۸.
 ۳. غررالحکم. ۴. غررالحکم.
 ۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷. ۶. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۸.

- تذیب الشمس الجمدة»^(۱) اخلاق خوب باعث نابود شدن گناهان است همان‌گونه که آفتاب برف و یخ را آب می‌کند.
۴. قرب به پیامبر اکرم: قال رسول الله ﷺ: «اقربکم منی غداً احسنکم اخلاقاً و اقربکم من الناس»^(۲) نزدیک‌ترین شما به من، در فردای قیامت کسانی‌اند که اخلاقشان نیکوتر و به مردم نزدیکتر باشند.
۵. پاداش برتر: قال رسول الله ﷺ: «ان العبد لیسأل بحسن خلقه درجة الصائم القائم»^(۳) انسان از راه حسن خلق به درجات و پاداش روزه‌دار و شب زنده‌دار می‌رسد.
۶. افزایش روزی: قال الصادق عليه السلام: «حسن الخلق من الدین وهو یزید فی الرزق»^(۴) اخلاق نیک از دین است و اخلاق نیک روزی آدمی را زیاد می‌کند.
۷. تکمیل ایمان: قال رسول الله ﷺ: «اکمل المؤمنین ایماناً احسنهم خلقاً و انما المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده»^(۵) کامل‌ترین انسان‌ها از نظر ایمان کسانی‌اند که اخلاق آنان نیکوتر باشد و مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.
۸. آبادانی شهرها و طول عمر: «ان البر و حسن الخلق یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار»^(۶) نیکی کردن و اخلاق شایسته داشتن مایه آبادانی شهرها و باعث طول عمر می‌شود.

۱. عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۷. ۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۱.
 ۳. جامع الاخبار، صدوق، ص ۱۷۵. ۴. تحف العقول، ص ۲۷۵.
 ۵. جامع الاخبار صدوق، ص ۱۲۵. ۶. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۷۵.

تفاوت محاسن اخلاق با مکارم اخلاق

قال رسول الله ﷺ: «بعثت بمكارم الاخلاق ومحاسنها»^(۱) من از طرف خداوند برای مکارم اخلاق و محاسن آن مبعوث شده‌ام. راوی گوید: قلت لابی عبدالله عليه السلام: «ما حدّ حسن الخلق؟ قال: تلین جانبك و تطیب كلامك و تلقی اخاك ببشر حسن»^(۲) به امام صادق عليه السلام عرض کردم: حدّ حسن خلق چیست؟ فرمود: با مردم به نرمی برخورد کن و پاکیزه سخن بگو و با برادرت گشاده رو باش.

قد سئل الصادق عليه السلام: عن مكارم الاخلاق؟ فقال العفو عمّن ظلمك و صلة من قطعك و اعطاء من حرمك و قول الحقّ و لو على نفسك.^(۳)

از حضرت صادق عليه السلام از مکارم اخلاق سؤال شد. حضرت فرمود: نسبت به کسی که به تو ظلم کرده عفو کنی و با کسی که با تو قطع رابطه کرده ارتباط برقرار کنی و کسی که تو را محروم کرده به او عطا کنی و سخن حق بگویی گرچه بر ضرر تو باشد.

در این‌که میان محاسن اخلاق و مکارم آن چه تفاوتی وجود دارد شاید در تعریف محاسن اخلاق بتوان گفت: محاسن اخلاق عبارت است خوی و خصلت‌های پسندیده و مکارم اخلاق عبارت است از بزرگواری و کرامت نفس و به تعبیر دیگر آن قسم خلق و خویی که در شرع مقدس پسندیده شناخته شده و با غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی هماهنگ است یا لااقل با آنها تضادی ندارد حسن خلق است و مکارم اخلاق عبارت است از آن قسم خلقیات عالی و رفیعی که اگر کسی بخواهد انجام دهد یا باید با هوای نفس و

۱. مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۲. ۲. معانی الاخبار، ص ۲۵۳. ۳. معانی الاخبار، ص ۱۹۱.

غرایز حیوانی خود بجنگد و در جهت مخالف آن‌ها قدم بردارد یا لااقل باید ندای آن‌ها را نادیده بگیرد و نسبت به آن بی‌اعتنا باشد.

صفتی را که امام عليه السلام در تعریف حسن خلق فرموده با تمایلات نفسانی هماهنگ است یعنی انسان ذاتاً میل دارد محبوب مردم باشد و با مردم مؤدب سخن بگوید. اما در مکارم اخلاق آدمی به طور طبیعی مایل نیست آن‌طور عمل کند که می‌خواهد بلکه می‌خواهد در جهت مخالف مکارم اخلاق قدم بردارد مثلاً اگر کسی به شما اهانت کرد غریزه انتقامجویی می‌گوید: باید عمل او را تلافی کرد اما امام صادق می‌فرماید: مکارم اخلاق اقتضا می‌کند او را ببخشی.^(۱)

۱. مکارم الاخلاق فلسفی، ج ۱، ص ۱۹۷.

فصل دوم

روش های تربیت و تزکیه نفس

روشهای تربیت و تزکیه نفس در اسلام به طور کلی بر دو قسم است: قسمتی از آنها مربوط به خود انسان است مانند یاد مرگ و قیامت و مراقبه و محاسبه و انجام عبادات مانند نماز و روزه و تفکر و اندیشیدن در موجودات نظام هستی و... که تمام اینها تأثیر خاص خود را در جهت تزکیه روح بشر دارد. و بخشی از آن مربوط به افرادی است که می‌خواهند انسان را تربیت و هدایت کنند مانند رهبران دینی که از روشهای مختلفی از قبیل انذار و تبشیر نصیحت، موعظه بهره می‌گیرند گرچه این قسمت با قسم اول بی‌ارتباط نخواهد بود زیرا روشهای یاد شده در قسم اول را (مانند یاد مرگ مراقبه، محاسبه، تفکر) انسان به وسیله آموزشهای انبیاء و اولیاء الهی می‌آموزد. و از سویی تصمیم گیرنده در جهت تزکیه و تربیت خود انسان است که قابلیت لازم را برای بهره‌گیری از نصایح و موعظ رهبران الهی فراهم می‌کند. حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «من لم يجعل له من نفسه واعظاً فانّ موعظ الناس لن تغنی عنه شیئاً»^(۱) در این فصل به هر دو روش اشاره می‌شود:

۱. تحف العقول، ص ۲۹۴.

انذار و تبشیر

یکی از روش‌های مؤثر در تربیت نفس که در قرآن بدان اشاره شده است انذار و تبشیر است. مقصود از انذار بیم دادن و ترسانیدن از عواقب گناهان و اعمال زشت است و منظور از تبشیر نوید دادن به رحمت و فضل الهی است.

انذار و تبشیر دو اصل مهم تربیتی

بشارت و انذار یا تشویق و تهدید، بخش مهمی از انگیزه‌های تربیتی را تشکیل می‌دهد. آدمی هم باید در برابر انجام کار نیک تشویق شود و هم در برابر کار بد کیفر ببیند تا آمادگی بیشتری برای پیمودن مسیر اول و گام نگذاشتن در مسیر دوم پیدا کند. تشویق به تنهایی برای رسیدن به تکامل اخلاقی فرد یا جامعه کافی نیست؛ زیرا انسان در این صورت مطمئن است که انجام گناه برای او خطری ندارد. از طرفی انذار تنها هم برای تربیت اخلاقی افراد مؤثر نیست، چون ممکن است روحیهٔ یأس و ناامیدی به وجود آورد.

بشارت و انذار هدف بعثت پیامبران

قرآن کریم در وصف انبیا می‌فرماید: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾^(۱) خداوند پیامبران را نوید دهنده و بیم دهنده برانگیخت و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾^(۲) ما انبیا را نفرستادیم مگر در حالی که نوید دهنده و بیم دهنده بودند. آری، انبیا و رسولان الهی که مریبان حقیقی و معلمان دلسوز بشر بودند از این دو روش برای تربیت اخلاقی و روحی مردم

۱. بقره، ۲۱۳.

۲. کهف، ۵۶.

استفاده کرده‌اند.

تأثیر انذار در تربیت

قرآن کریم رسالت پیامبر اکرم ﷺ را در بعضی موارد در روش انذار خلاصه می‌کند و به صورت حصر و اختصاص بیان می‌کند که ای پیامبر! تو فقط بیم دهنده هستی. نظیر ﴿ان انت الا نذیر﴾^(۱)، ﴿ان هو الا نذیر﴾^(۲) درست است که پیامبر اکرم ﷺ رسالت بشارت را نیز به عهده دارد ولی آنچه بیش‌تر انسان را به حرکت وادار می‌کند و از گناه و معصیت پرهیز می‌دهد انذار است لذا در آغاز رسالت، پیامبر مأمور به انذار می‌شود نه تبشیر ﴿یا ایها المدثر قم فانذر﴾^(۳) ای جامه به خود پیچیده برخیز و انذار کن. روشن است که انذار در شروع کار تأثیر عمیق‌تری در بیدار کردن جان‌های خفته دارد.

تأثیر انذار در افراد حق طلب

از نظر قرآن کریم انذار و ترسانیدن تنها در افرادی که روح حقیقت طلبی و حق جویی در آن‌هاست اثر می‌کند و در افراد معاند و لجوج تأثیر ندارد. قرآن می‌فرماید: ﴿انما انت منذر من یحشیها﴾^(۴). همانا کسانی که خشیت الهی دارند آن‌ها را می‌ترسانی و نیز می‌فرماید: ﴿لینذر من کان حیاً﴾^(۵) پیامبر به وسیله قرآن، کسانی را که حیات انسانی دارند و قلب آن‌ها سالم و پاک است می‌ترساند. این حقیقت شبیهه مطلبی است که در آغاز سورهٔ بقره آمده است:

۱. فاطر، ۲۳.

۲. سبأ، ۴۶.

۳. مدثر، ۱-۲.

۴. نازعات، ۴۵.

۵. یس، ۷.

«ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» با این که قرآن برای همه مردم هدایت است «هُدًى لِّلنَّاسِ»^(۱) اما کسانی که تقوای قلبی و پاکیزگی دل دارند، از حقایق و معارف قرآن بهره می‌برند. در جای دیگر به پیامبر گوید: «قُلْ إِنَّمَا أَنذَرُكُم بِالْوَحْيِ»^(۲) بگو من تنها به وسیله وحی شما را انذار می‌کنم. اگر در دل سخت شما اثر نمی‌کند جای تعجب نیست و دلیل بر نقصان وحی آسمانی نمی‌باشد. بلکه به خاطر آن است که افراد کر و ناشنوا وقتی سخنان حق را می‌شنوند و انذار می‌شوند توجه نمی‌کنند و شنوایی معنوی ندارند؛ گوش شنوا لازم است تا سخن خدا را بشنود نه گوش‌هایی که پرده‌های گناه و غفلت و غرور بر آن‌ها افتاده و شنوایی حق را به کلی از دست داده‌اند «لَا يَسْمَعُ الصَّمِّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يَنْذِرُونَ»^(۳) ولی آنها که گوششان کر است هنگامی که انذار می‌شوند سخنان را نمی‌شنوند.

موعظه

قرآن کریم، یکی از روش‌های مؤثر در تربیت روحی انسان‌ها را موعظه می‌داند و در بسیاری از آیات به آن سفارش نموده گرچه خود قرآن کتاب موعظه و اندرز است که از ناحیه پروردگار برای شفای بیماری‌های درونی انسان و کسب فضایل اخلاقی آمده است «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شَفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ»^(۴) ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده و درمان آن‌چه در سینه‌هاست؛ گرچه از این موعظه قرآن فقط اهل تقوا و بهره‌مند می‌شوند «وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» این تعبیر در چهار مورد از قرآن

۱. بقره، ۱۸۵.
۲. انبیاء، ۴۵.
۳. انبیاء، ۴۵.
۴. یونس، ۵۷.

آمده است: بقره ۶۶، آل عمران ۱۳۸، مائده ۴۶، نور ۳۴.

محور موعظه توحید در اعتقاد و اخلاص در عمل

لقمان حکیم برای تربیت فرزندش او را موعظه می‌کند «إِذْ قَالَ لِقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ» زمانی که لقمان به فرزندش گفت و حال اینکه او را موعظه می‌کرد این چنین موعظه نمود «يَا بَنِي لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^(۱) پسرم! برای خدا شریکی مگیر، زیرا شرک ستمی بزرگ است. پیامبر گرامی اسلام مأمور به موعظه نمودن است «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ إِنَّ تَقْوَمُوا لِلَّهِ مَثْنً وَ فِرَادًى»^(۲) یعنی بگو: که من شما را به یک موضوع پند می‌دهم و آن این که چه دو نفر باشید چه یک نفر برای خداوند کار کنید.

شیوه موعظه

طریقه و شیوه موعظه کردن، در قرآن بیان شده است. وقتی موسی و هارون مأمور شدند که برای ارشاد و هدایت فرعون بروند؛ به آن‌ها گفته شد: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^(۳) یعنی وقتی با فرعون روبرو شدید با او به نرمی سخن بگویید شاید متذکر شود و از عاقبت کار خود بترسد.

نیاز به موعظه در تمام عمر

از نظر قرآن کریم، انسان در تمامی عمر، به موعظه و پند و اندرز نیازمند است، چه نوجوان باشد چه عمر او زیاد باشد لذا قرآن کریم موعظه لقمان به

۱. لقمان، ۱۳.
۲. لقمان، ۱۳.
۳. نحل، ۱۲۵.

فرزند نوجوانش را چنین بیان می‌کند: «و اذ قال لقمان لابنه و هو يعظه يا بني لا تشرك بالله»^(۱) چه این‌که موعظه خداوند به حضرت نوح را که عمر طولانی داشت نیز بیان می‌کند: «ان اعطك ان تكون من الجاهلين»^(۲)

دعوت به خداوند به وسیله موعظه

به پیامبر اکرم ﷺ خطاب می‌شود: «ادع الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن»^(۳) یعنی مردم را به این طریق به راه خداوند بخوان که اولاً سخن تو سنجیده و توأم با حکمت باشد ثانیاً پند نیکو در آن باشد و ثالثاً با آن‌چه که بهترین است با آن‌ها به بحث پرداز.

سیمای موعظه در روایات

۱. بهترین هدیه: قال علی علیه السلام: «نعم الهدية الموعظة»^(۴)
۲. موعظه بودن مرگ: قال رسول الله ﷺ: «كفى بالموت واعظاً»^(۵)
۳. موعظه بودن هر چیز: قال علی علیه السلام: «ان في كل شيء موعظة و عبرة لذوی اللبّ و الاعتبار»^(۶) به درستی که در هر چیزی موعظه و عبرتی است برای صاحبان خرد.
۴. حیات روح در پرتو موعظه: قال علی علیه السلام: «احی قلبك بالموعظة»^(۷) و عنه علیه السلام: «المواعظ حياة القلوب»^(۸)

۱. لقمان، ۱۳. ۲. هود، ۴۶.
 ۳. نحل، ۱۲۵. ۴. غررالحکم.
 ۵. تحف العقول، ص ۳۵. ۶. غررالحکم.
 ۷. نهج البلاغه، نامه ۷. ۸. غررالحکم.

۵. واعظ بودن انسان برای خویشتن: قال الباقر علیه السلام: «من لم يجعل الله له من نفسه واعظاً فانّ مواعظ الناس لن تغنی عنه شيئاً»^(۱) هر کس واعظ خود نباشد موعظه‌های مردم در او تأثیر ندارد.

۶. عمل به علم، شرط تأثیر موعظه: قال الصادق علیه السلام: «ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما یزل المطر عن الصفا»^(۲) به درستی که دانشمند هرگاه عمل به دانش خویش نکند موعظه او از جانها لغزش پیدا می‌کند (تأثیر نمی‌کند) همان‌طوری که باران روی سنگ قرار نمی‌گیرد.

نمونه‌ای از موعظه‌های رهبران الهی

۱. پیامبر ﷺ: «مالی اری حب الدنيا قد غلب علی كثير من الناس حتی کان الموت فی هذه الدنيا علی غیرهم کتب...»^(۳) چرا علاقه به دنیا در اکثر مردم غلبه پیدا کرده به طوری که گویا مرگ در این دنیا برای غیر این‌ها لازم شده است.
۲. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ شخصی که از آن حضرت درخواست موعظه نمود، فرمودند: «لا تکن ممن یرجوا الاخرة بغير العمل و یرجى التوبة بطول الامل یقول فی الدنيا بقول الزاهدین و یعمل بعمل الراغبین ان اعطی منها لم یشبع و ان منع منها لم یقنع یعجز عن شکر ما اوتی و ینبغی الزیادة فیما بقی...»^(۴) آن کس مباش که به آخرت و نتیجه کار امیدوار است ولی کار نمی‌کند و چون آرزوی طولانی دارد توبه را به تأخیر می‌اندازد، گفتارش در دنیا گفتار پارسایان است ولی نحوه رفتارشان مانند کسانی است که خواستار دنیا هستند. اگر از مال دنیا به او داده شود سیر نمی‌شود و اگر به او نرسد قناعت نمی‌کند؛ نمی‌تواند

۱. تحف العقول، ص ۲۹۴. ۲. منیة المرید، ص ۱۴۶.
 ۳. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۲۵. ۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۲.

شکر آنچه را که دارد ادا کند و برای زیاد کردن سرمایه خود تلاش می‌کند.

۳. امام مجتبی علیه السلام: «اعلموا ان الله لم يخلقكم عبثاً و ليس بتارككم سدى كتب اجالكم و قسم بينكم معايشكم ليعرف كل ذى لب منزلته و ان ما قدر له اصابه و ما صرف عنه فلن يصيبه.» بدانید که خداوند شما را بیهوده خلق نکرده و رها نساخته، مرگ را برای شما لازم دانسته و روزی شما را تقسیم نموده تا این که هر خردمندی منزلت خود را بیابد و بداند که آنچه را برای او تقدیر نموده به او می‌رسد و آنچه را که از او باز داشته به او نخواهد رسید.

۴. امام حسین علیه السلام: «اياك و ما تعتذر منه فان المؤمن لا يسيئ ولا يعتذر و المناق كل يوم يسيئ و يعتذر»^(۱) بپرهیز از این که کاری انجام دهی تا معذرت بخواهی؛ مؤمن کار ناشایست انجام نمی‌دهد تا معذرت بخواهد، لکن منافق هر روز عمل زشت انجام می‌دهد و عذر خواهی می‌کند.

۵. امام زین العابدین علیه السلام: «ثلاث منجيات للمؤمن كف لسانه عن الناس و اغتياهم و اشغاله نفسه بما ينفعه لاخرته و دنياه و طول البكاء على خطيئته»^(۲) سه چیز عامل نجات مؤمن است: الف: نگه داشتن زبان از مردم و دوری از غیبت. ب: مشغول بودن به امری که منافع دنیوی و اخروی دارد. ج: برگزینان زیاد گریه کردن.

۶. امام باقر علیه السلام: «صانع المناق بلسانك و اخلص مودتك للمؤمن وان جالسك يهودى فاحسن مجالسته»^(۳) به وسیله زبان با منافق بساز و محبت خود را برای مؤمن خالص گردان و اگر با یهودی همنشین شدی به طرز نیکو و معاشرت کن.

۷. امام صادق علیه السلام: «من غضب عليك من اخوانك ثلاث مرات فلم يقل فيك

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۰. ۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۴۰. ۳. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۲.

مکروها فاعده لنفسك»^(۱) هر کس از برادران دینی سه مرتبه بر تو خشم کرد و سخنی که تو را بد آید بر زبان جاری نکرد او را برای خود دوست اختیار کن.

۸. امام کاظم علیه السلام: «يا هشام ان العاقل لا يحدث من يخاف تكذبه و لا يسأل من يخاف منعه و لا يعد ما لا يقدر عليه...»^(۲) عاقل کسی است که سخنی را که می‌ترسد او را تکذیب کنند، نمی‌گوید و از چیزی که می‌ترسد او را محروم کنند سؤال نمی‌کند و به چیزی که قدرت وفای به آن را ندارد وعده نمی‌دهد.

۹. امام رضا علیه السلام: «صاحب النعمة يجب ان يوسع على عياله»^(۳) کسی که دارای امکانات مادی است، لازم است که بر زن و فرزندش توسعه دهد.

۱۰. امام جواد علیه السلام: «المؤمن يحتاج الى ثلاث خصال توفيق من الله واعظ من نفسه و قبول ممن ينصحه»^(۴) هر مؤمنی به سه صفت نیاز دارد: توفیق الهی و موعظه از ناحیه خودش و پذیرش نصیحت دیگران.

۱۱. امام هادی علیه السلام: «من رضى عن نفسه كثر الساخون عليه»^(۵) هر کس از خودش راضی باشد مردم از او ناراضی هستند.

۱۲. امام عسکری علیه السلام: «لا تكرم الرجل بما يشق عليه»^(۶) اکرام از اشخاص نباید آن‌ها را به مشقت و زحمت بیاندازد.

نصیحت و خیرخواهی

یکی از روش‌های مؤثر برای تربیت نفس که قرآن بدان اشاره نموده است؛ روش نصیحت و خیرخواهی است. نصیحت از ماده «نصَح» به معنای خلوص

۱. ج ۷۸، ص ۲۵۱. ۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۴. ۳. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۵. ۴. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۵۸. ۵. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۹. ۶. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۴.

و بی غل و غش بودن است «ناصح العسل» به معنی عسل خالص است و این تعبیر در مورد سخنانی که از روی نهایت خلوص و خیرخواهی گفته می شود به کار رفته است. قرآن کریم انبیا و پیشوایان دینی را نصیحت کنندگان و خیرخواهان بشر معرفی می نماید که در سوره اعراف قرآن کریم از چهار نفر آن ها یاد می نماید: ۱. حضرت نوح علیه السلام ۲. حضرت هود علیه السلام ۳. حضرت صالح علیه السلام ۴. حضرت شعیب علیه السلام

حضرت نوح علیه السلام گوید: «ابلاغکم رسالات ربی و انصح لکم»^(۱) پیام های پروردگار را به شما می رسانم و شما را نصیحت می کنم.

حضرت هود علیه السلام گوید: «ابلاغکم رسالات ربی و انالکم ناصح امین»^(۲) رسالت های پروردگار را به شما ابلاغ می کنم و خیرخواه امینی برای شما هستم. حضرت صالح علیه السلام گوید: «یا قوم لقد ابلاغتکم رساله ربی و نصحت لکم و لکن لا تحبون الناصحین»^(۳) ای قوم! من رسالات پروردگار را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی را انجام دادم ولی شما خیرخواهان را دوست ندارید.

حضرت شعیب علیه السلام گوید: «لقد ابلاغتکم رسالات ربی و نصحت لکم»^(۴) من رسالات پروردگار را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم.

آری، پیامبران برای آگاهی و آشنایی مردم به وظایف خویش و تربیت اخلاقی آنان، از نصیحت و خیرخواهی به عنوان یک روش استفاده نموده اند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به نصیحت کردن یکدیگر تشویق می نماید. «ان اعظم الناس منزلة عند الله يوم القيمة امشاهم فی ارضه بالنصیحة

۱. اعراف، ۶۲. ۲. اعراف، ۶۸. ۳. اعراف، ۹۳. ۴. اعراف، ۹۳.

لخلقه»^(۱) بزرگ ترین مردم از لحاظ مرتبه نزد خدا در روز قیامت کسی است که برای نصیحت خلق در زمین بیشتر سعی و تلاش نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له في المشهد والمغيب»^(۲) بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب، خیرخواه مؤمن باشد و نیز می فرماید: «عليكم بالنصح لله في خلقه فلن تلقاه بعمل افضل منه»^(۳) بر شما باد به نصیحت کردن مخلوق برای رضای الهی که خدا را به عمل بهتر از آن ملاقات نکنی.

وصیت به خیر و حق

قرآن کریم، یکی از روش های مؤثر و مفید در تربیت نفس را مسأله وصیت دانسته است. وصیت به عنوان یک روش تربیتی منحصرأ در وقت مرگ و آن هم برای تقسیم اموال و تعیین تکالیف به کار نمی رود وصیت که به معنای سفارش و خواستن بعضی از امور است به صورت گسترده در اسلام برای بیان وظایف فردی و اجتماعی و رعایت مسایل اخلاقی به کار رفته است.

قرآن از حضرت عیسی علیه السلام نقل می کند: «و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا»^(۴) خداوند به من وصیت و سفارش کرد که تا وقتی زنده هستم نماز بخوانم و زکات بپردازم. خداوند به انسان سفارش می کند که «و وصینا الانسان بوالديه حسنا»^(۵) با پدر و مادر خود به خوبی رفتار کند ولی اگر آنها فرزندان خود را وادار کنند که: «لتشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعها»^(۶) آن چه را که

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۸. ۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۹۶ - ۲۹۷. ۳. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۳۸. ۴. مریم، ۳۱. ۵. مریم، ۳۱. ۶. والعصر، ۲ - ۳.

نمی‌دانند شریک خدا قرار دهند در این صورت نباید از آنان اطاعت کند. قرآن کریم می‌فرماید انسان‌ها در قیامت در خسران و زیان هستند مگر کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند و مردم را به حق و حقیقت و صبر و استقامت و فضایل اخلاقی و مکارم نفسانی توصیه و سفارش کنند: ﴿ان الانسان لفي خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر﴾^(۱) یعنی همه انسان‌ها در زیان هستند مگر اهل ایمان و عمل صالح و کسانی که به حق و صبر سفارش می‌کنند.

پیامبر اکرم ﷺ بسیاری از مسایل تربیتی و اخلاقی را به صورت وصیت بیان داشته‌اند. وصیت‌های آن حضرت به تفصیل در کتاب مکارم الاخلاق طبرسی درج شده است. از جمله وصیت‌های آن حضرت به علیؑ این است که چهار چیز را قبل از چهار چیز دریاب: «شبابك قبل حرمك و صحتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و حياتك قبل مماتك» ۱. جوانی را قبل از پیری ۲. سلامتی را قبل از بیماری ۳. بی‌نیازی را قبل از فقر ۴. زندگی را قبل از مرگ.

یاد مرگ و قیامت

قرآن کریم یکی از روش‌های مؤثر در تربیت را یاد قیامت می‌داند. قرآن وقتی پیامبران را به عظمت و بزرگی یاد می‌کند می‌فرماید: یاد قیامت و سرای آخرت بود که آن‌ها را به این مرتبه والا و مقام و منزل عالی انسانی رسانید. ﴿واذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الایدی و الابصار انا اخلصناهم بخاصة ذکرى الدار و اثمهم عندنا لمن المصطفین الاخيار﴾^(۲) به خاطر بیاور بندگان

ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را صاحبان «دست‌های نیرومند» و «چشمان بینا» ما آن‌ها را با خلوص و ویژه‌ای خالص کردیم و آن یادآوری سرای آخرت بود و آن‌ها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند.

قرآن کریم علت تباهی و سقوط افراد گنهکار را فراموشی قیامت و روز حساب می‌داند. ﴿انّ الذین یضلون فی سبیل اللّٰه لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب﴾^(۱) کسانی که از راه خداوند گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.

یاد مرگ و قیامت در تربیت و تهذیب روح انسان تأثیر فراوان دارد و در روایات بدان اشاره شده است؛ امام صادقؑ می‌فرماید: «ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس و یقلع منابت الغفلة و یقوی القلب بمواعد اللّٰه و یرق الطبع و یکسر اعلام الهوی و یطفئ نار الحرص و یحقّر الدنیا»^(۲) یاد مرگ شهوتها در نفس را می‌میراند و غفلت انسان را از بین می‌برد و باعث قوت قلب انسان به وعده‌های الهی می‌شود، طبیعت انسان را نرم می‌کند و هوس را می‌شکند و آتش حرص را خاموش و دنیا را در نظر انسان کوچک و حقیر می‌کند.

رسول گرامی اسلام می‌فرماید: «اکثروا ذکر هادم اللذات»^(۳) زیاد به یاد از بین برنده لذت‌های مادی باشید.

حضرت علیؑ می‌فرماید: «اکثروا ذکر الموت تهون علیکم المصائب»^(۴) زیاد به یاد مرگ باشید تا مصیبت‌ها و سختی‌های روزگار بر شما آسان شود.

قال رسول اللّٰه ﷺ «افضل الزهد فی الدنیا ذکر الموت و افضل العبادة ذکر

۱. ص، ۲۶. ۲. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۳. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۲ - ۱۳۳. ۴. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۲ - ۱۳۳.

الموت و افضل التفکر ذکر الموت»^(۱) برترین زهد در دنیا یاد مرگ است و برترین عبادت یاد مرگ است و برترین اندیشه یاد مرگ است. و نیز فرمود: «اکیس الناس من کان اشد ذکراً للموت»^(۲) زیرک‌ترین مردم کسی است که بیش‌تر به یاد مرگ باشد. «من اکثر ذکر الموت رضی من الدنيا بالیسیر»^(۳) هر کس زیاد به یاد مرگ باشد به اندک سرمایه دنیا راضی می‌شود. «من اکثر ذکر الموت احبه الله»^(۴) هر کس زیاد به یاد مرگ باشد خداوند او را دوست دارد.

یاد مرگ و قیامت در ابعاد مختلف

قرآن و روایات برای تهذیب روح بشر و تربیت انسان، موضوع یاد مرگ و قیامت را در ابعاد مختلفی مطرح کرده‌اند که به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. در طهارت: در دعای وضو می‌خوانیم: خداوند! صورت مرا سفید گردان در روزی که صورت‌ها سیاه خواهد بود. «اللهم بیض وجهی یوم تسود فيه الوجه»
۲. در نماز: در نماز می‌خوانیم: «مالک یوم الدین» از این‌که مسأله مالک و صاحب اختیار بودن خداوند در قیامت، در نماز مطرح شده، روشن می‌شود که انسان نمازگزار در نماز باید به یاد قیامت باشد.

۳. در انفاق: «انما نطعمکم لوجه الله... انما نخاف من ربنا يوماً عبوساً قطریاً»^(۵)

۴. در روزه: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «و اذکروا بجوعکم و عطشکم فيه جوع یوم القيمة و عطشه»^(۶) به وسیله گرسنگی و تشنگی روزه، از گرسنگی و

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۷. ۲. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۵.
 ۳. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۶. ۴. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۵.
 ۵. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۶.

تشنگی روز قیامت یاد کنید.

۵. در جهاد: قرآن کریم به کسانی که به بهانه گرمی هوا به جهاد نمی‌رفتند می‌فرماید: «قل نار جهنم اشدّ حرّاً لو کانوا یفقهون»^(۱) ای پیامبر به آنان بگو آتش دوزخ از این هم گرم‌تر است اگر می‌دانستید.

۶. مبارزه با طاغوت: قوم فرعون وقتی مؤمن شدند و از فرعون برگشتند، فرعون آنان را به کشتن تهدید کرد آن‌ها برای ادامه مبارزه با او موضوع قیامت را مطرح کردند: «انما تقضى هذه الحیوة الدنيا انا الى ربنا لمنقلبون»^(۲)

۷. در حمام: قال الصادق علیه السلام: «نعم البیت الحمام یذکر فيه حرّ جهنم»^(۳) حمام خوب خانه‌ای است زیرا انسان گرما و حرارت جهنم را در آن به یاد می‌آورد.

۸. در کار و کسب: قرآن کریم، به کسانی که کم فروش هستند می‌گوید آیا این‌ها گمان نمی‌کنند که در روز قیامت (برای محاسبه) مبعوث نمی‌شوند. «ویل للمطففین... الا یظنّ اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم»^(۴)

۹. هنگام خواب: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اذا اويت الی فراشک فانظر ما کسبت فی یومک و اذکر انک میت و انّ لک معاداً»^(۵) هر گاه به طرف رختخواب رفتی، فکر کن در روز چه کاری انجام دادی و مرگ و قیامت را یاد آور.

۱۰. عیادت مریض. ۱۱. تشییع جنازه. ۱۲. زیارت قبور.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «عودوا المریضی و اتبعوا الجسائز یذکرکم الاخرة»^(۶)
 «فزوروا القبور تذکر الموت»^(۷)

۱. توبه، ۸۱. ۲. طه، ۸۱.
 ۳. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۷۷. ۴. مطففین، ۴.
 ۵. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۹۰. ۶. مستدرک، ج ۱، ص ۱۱۹.
 ۷. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۳۰.

مراقبه و محاسبه

یکی از روش‌های تربیت در قرآن مراقبه و محاسبه است که علمای اخلاق و ارباب معرفت درباره این موضوع تأکید و توصیه فراوان نموده‌اند. (معنی محاسبه و مراقبه) مرحوم نراقی در جامع السعادات می‌فرماید: محاسبه عبارت است از این‌که انسان در هر شبانه روز یک وقتی را معین کند که به حساب نفس خویش برسد که چه اعمالی را انجام داده و طاعت‌ها و گناهانش را موازنه و سنجش نماید و نفس خویش را سرزنش کند اگر در طاعت الهی تقصیر نموده یا مرتکب معصیت شده، و شکر نماید خداوند را اگر واجبات را انجام داده و معصیتی از او صادر نشده و شکر زیادتری نماید اگر موفق به بعضی اعمال خیر و مستحبی شده است و مراقبه آن است که همیشه ملاحظه کند ظاهر و باطن خود را تا این‌که اقدام به معاصی نکند و واجبات از او ترک نشود تا این‌که در موقع محاسبه ملامت و ندامت متوجه او نشود.^(۱)

اهمیت محاسبه نفس

قال علی عليه السلام: «و علی العاقل ان یحصی علی نفسه مساویها فی الدین و الرأی و الاخلاق و الادب فیجمع ذلك فی صورة او فی کتاب و یعمل فی ازلتها»^(۲) لازم است انسان عاقل به حساب خود رسیدگی کند و تمام عیب‌ها و زشتی‌هایی را که دارد نسبت به دین و رأی و اخلاق و ادب اینکه ثبت و ضبط کند و آنها را به ذهن خود بسپارد یا آن‌که در صفحه کاغذی بنویسد و برای برطرف نمودن آنها فعالیت کند.

۱. جامع السعادات، ج ۳، ص ۶۴۰. ۲. بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۱۶.

حضرت رضا عليه السلام فرمود: «لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم»^(۱) آن کس که همه روزه به حساب خویشتن رسیدگی نکند از ما نیست.

راه محاسبه نفس

کنترل و اداره نفس کار آسان و ساده‌ای نیست بلکه به تدبیر، بردباری و تلاش فراوان نیاز دارد مگر نفس اماره به این سادگی تسلیم می‌شود؟ و مگر به آسانی پای میز محاکمه و حساب‌رسی حاضر می‌گردد؟ در اینکه چگونه به حساب خود پردازیم باید گفت: یکی از راه‌هایی که در حساب‌رسی نفس، مؤثر و مفید است این است که انسان به یاد محاسبه شدید و سخت قیامت بیافتد که در قیامت از جن و انس حساب‌رسی دقیق می‌کنند. قرآن می‌فرماید: «سنفرغ لکم ایّه الثقلان»^(۲) به‌زودی به حساب شمامی پردازیم ای دوگروه انس و جن!

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوها قبل ان توازنوا»^(۳) قبل از آن‌که در قیامت به حساب شما برسند در دنیا به حساب خود پردازید و قبل از آنکه کارهای شما را بسنجند خود را بسنجید.

- قرآن در آیات متعدد موضوع حساب‌رسی قیامت را مطرح نموده از جمله:
۱. «و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله»^(۴) اگر آنچه را در نفس دارید ظاهر سازید یا مخفی کنید خدا شما را به آن حساب خواهد کرد.
 ۲. «و نضع الموازین القسط لیوم القيمة فلا تظلم نفس شیئاً و ان کان مثقال حبة

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۵. ۲. الرحمن، ۲۶. ۳. غرالحکم، ص ۳۸۵. ۴. بقره، ۲۸۴.

من خردل اتیناها و کفی بناحاسبین^(۱) میزان‌های عدالت را در قیامت برپا می‌داریم پس هیچ کس مورد ستم قرار نخواهد گرفت و اگر به مقدار یک مثقال از دانه خردل، عمل داشته باشد آن را برای حساب خواهیم آورد و خود ما برای حساب‌گری کافی هستیم.

۳. «ان الله كان على كل شيء حسيباً»^(۲) همانا خدا حساب همه چیز را دارد.

۴. «يومئذ الناس اشتاتاً ليروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره»^(۳) در قیامت مردم دسته دسته خارج می‌شوند تا اعمالشان را مشاهده کنند پس هر کسی ذره‌ای کار خیر انجام داده باشد آن را خواهد دید و هر کس ذره‌ای کار شر انجام داده باشد آن را مشاهده خواهد نمود.

شخصی آمد خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: «علمتی مما علمك الله» از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز، پیامبر او را به مردی از یارانش سپرد تا به او قرآن بیاموزد. معلّم سوره «اذا زلزلت» را به او تعلیم داد. آن مرد از جا برخاست و گفت: همین مرا کافی است. «یکفینی هذه الایة» وقتی از محضر پیامبر مرخص شد پیامبر فرمود آن مرد فقیه شد و بازگشت «رجع فقیها» دلیل این سخن روشن است زیرا کسی که می‌داند اعمال انسان حتی به اندازه خردل و ذره هم مورد محاسبه قرار می‌گیرد و در دنیا به حساب خود می‌رسد و این بزرگ‌ترین اثر تربیتی روی او دارد.^(۴)

سفارش پیامبر ﷺ به اباذر درباره محاسبه

پیامبر اکرم ﷺ به ابی ذر می‌فرماید: ای اباذر! قبل از آن‌که در قیامت به حساب تو برسد در همین دنیا به حساب خود برس، چون حساب‌رسی امروز از فردای قیامت آسان‌تر است و نفس خود را توزین کن، قبل از توزین قیامت و به این وسیله برای قیامت آماده باش برای روزی که عمل‌ها بر خدا عرضه می‌شود و کوچک‌ترین چیزی بر او مخفی نخواهد بود. ای اباذر! انسان اهل تقوانیست مگر این که به حساب خود برسد شدیدتر از محاسبه شریک با شریکش. باید انسان بفهمد که خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها خود را از چه راهی به دست آورده از حلال یا حرام اگر انسان باک نداشته باشد از چه راهی کسب می‌کند خداوند هم باک ندارد از چه راهی داخل دوزخش نماید.

«حاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك غدأ و زن نفسك قبل ان توزن و تجهز للعرض الاكبر يوم لا يخفى على الله خافية الى ان قال يا اباذر لا يكون الرجل من المتقين حتى يحاسب نفسه اشد من محاسبة الشريك فيعلم من اين مطعمه و من اين مشربه و من اين ملبسه امن حلال او حرام يا اباذر من لم يبالي من اين اكتسب المال لم يبالي الله من اين ادخله النار»^(۱)

آثار محاسبه

قال علیؑ: «من حاسب نفسه ریح»^(۲) هر کس به حساب خود برسد در دنیا سود می‌برد. و نیز می‌فرماید: «من حاسب نفسه وقف على عيوبه و احاط بذنوبه فاستقال الذنوب و اصلح العيوب»^(۳) هر کس به حساب نفس خویش برسد

۲. غررالحکم، ص ۶۱۸ - ۶۹۶.

۱. وسایل، ج ۱۱، ص ۳۷۹.

۳. غررالحکم، ص ۶۱۸ - ۶۹۶.

۲. نساء، ۸۶.

۴. تفسیر روح‌البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۵.

۱. انبیاء، ۴۷.

۳. زلزال، ۸.

عیوبش را درک می‌کند و به گناهانش احاطه پیدا می‌کند پس از گناهان توبه می‌کند و عیوبش را اصلاح می‌نماید.

چرا به محاسبه نفس اهمیت نمی‌دهیم؟

(الف) به دلیل فراموشی خدا و از خود بیگانگی:

تردید نیست که منشأ عدم توجه به این موضوع مهم غفلت از خداوند است و از نظر قرآن کسانی که خداوند را فراموش کنند، خداوند نیز آن‌ها را از خودشان بیگانه نموده است. ﴿و لا تكونوا كالذين نسوا لله فانسيهم انفسهم﴾^(۱) لذا خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید از آن کسی که قلبش را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن چرا که چنین فردی پیرو هوای نفس است. ﴿ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه﴾^(۲)

ب) به دلیل غرور و امید بی جا:

یکی دیگر از عوامل ترک محاسبه نفس، غرور و خود فریبی است: حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «يا ايها الانسان ما جزاك على ذنبك و ما عرك بربك و ما آنسك بهلكة نفسك؟ اما من دائك بلول ام ليس من نومتك يقظه؟ اما ترحم من نفسك ما ترحم من غيرك»^(۳) ای انسان! چه چیز تو را به گناهت جرأت داده؟ چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ چه چیز تو را بر هلاکت خویش علاقمند کرده است؟ آیا این بیماری تو بهبودی ندارد؟ آیا این خوابت بیداری ندارد؟ چرا همان گونه که به دیگران رحم می‌کنی به خودت رحم نمی‌کنی؟

۱. حشر، ۱۹. ۲. کهف، ۲۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳.

مراقبه

قرآن کریم برای تربیت بشر در چند مورد می‌فرماید: خداوند رقیب و عالم به اعمال شما است ﴿ان الله كان عليكم رقيباً﴾^(۱) همانا خداوند بر اعمال شما مراقب و حافظ و آگاه است. ﴿و كان الله على كل شئ رقيباً﴾^(۲). خداوند ناظر و نگهدار هر چیز است. ﴿فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم﴾^(۳) حضرت عیسی علیه السلام می‌گوید: هنگامی که مرا از میانشان گرفتی تو خود مراقب آن‌ها بودی. و از آیات قرآن به دست می‌آید که همه اعمال و حرکات و گفتار و حتی نفس کشیدن‌ها و افکار و نیت‌های انسان در نامه عملش ثبت و ضبط می‌شود و برای حساب قیامت باقی می‌ماند. بنابر این بر هر انسان مؤمن لازم است مواظب و مراقب نفس خویش باشد که گناه نکند و فرائض الهی از او ترک نشود. قرآن می‌فرماید: ﴿و وضع الكتاب فتری المجرمین مشفقین مما فيه و يقولون یا یلتنا ما لهذا الكتاب لا یغادر صغيرة و لا کبيرة الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضراً و لا یظلم ربك احداً﴾^(۴) و کتاب نهاده می‌شود پس مجرمین را می‌بینی که از آنچه در نامه عملشان به ثبت رسیده ترسانند و می‌گویند: ای وای این کتاب چگونه هیچ امر کوچک و بزرگ را فرو نگذاشته مگر آنکه آن را به شمار آورده است و همه اعمالشان را حاضر می‌یابند و پروردگارت به هیچ کس ظلم نمی‌کند. ﴿یوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تودلو انّ بینها و بینها امداً بعيداً﴾^(۵) روز قیامت هر کسی هر عمل خیر را انجام داده حاضر می‌یابد و نیز هر عمل بدی را مرتکب شده حاضر می‌یابد و آرزو می‌کند

۱. نساء، ۱.

۲. احزاب، ۵۲.

۳. مائده، ۱۱۷.

۴. کهف، ۴۹.

۵. آل عمران، ۳۰.

که بین او و عملش فاصله زیادی باشد. «ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید» هیچ سخنی را بر زبان نیاورده جز این که (برای ثبت آن) فرشته‌ای حاضر و مراقب است.

قال علی علیه السلام: «رحم الله عبداً راقب ذنبه و خاف ربّه»^(۱) خداوند رحمت کند بنده‌ای را که مواظب نفس خویش باشد (گناه نکند) و از خداوند خود بترسد. غزالی گوید: شخص مراقب باید به حرکات و سکونات خود توجه کند ببیند آیا کارهای او برای خداوند است یا برای هوا و هوس، و کم‌ترین چیزی که به آن می‌رسد این است که بداند اگر آن کار مباح است و لکن مقصود نیست آن را ترک کند چرا که پیامبر می‌فرماید: «من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه»^(۲)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «عودوا قلوبکم الترقب و اکثرُوا التفرک و الاعتبار»^(۳) دل‌هایتان را به انتظار و مراقبت عادت دهید و بسیار بیاندیشید و پند گیرید.

مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید مراقبت دو قسم است:

۱. مراقبت کسانی که به پایه تقرب رسیده‌اند و از مقربین محسوب می‌شوند؛ به این است که از عظمت و جلال خدا کاملاً مراقبت می‌کنند و قلب را مستغرق جلال او می‌دانند و از هیبت او شکسته‌اند و نمی‌توانند به دیگری توجه کنند و این افراد کسانی‌اند که به غیر از خدا نظری ندارند و خداوند کارهای دیگر آنان را کفایت می‌کند.

۲. مراقبت مردم پرهیزکار که اصحاب یمین‌اند و آن‌ها مردمی هستند که کاملاً می‌دانند خدا از ظاهر و باطنشان باخبر است و ملاحظه جلال و جمال او آنان را به وحشت نیانداخته و دل‌هاشان به حد اعتدال باقی است و از هر عملی

۱. غرر. ۲. محجة البیضاء، ج ۸، ص ۱۶۲. ۳. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۶.

که باعث افتتاح عالم آخرت آن‌ها می‌شود خودداری می‌نمایند.^(۱)

تأثیر عبادات در تربیت

انسان وقتی عبادتی را خالصانه و با حضور قلب انجام می‌دهد بعد از آن، نورانیت و صفای دیگری در قلب خویش احساس می‌کند. میل او به خوبی‌ها بیشتر می‌شود و تنفر او از بدی‌ها افزون می‌گردد خود را به خوبی‌ها نزدیک‌تر می‌بیند و روح خضوع و تواضع و عبودیت و تسلیم در برابر حق را در خود زنده می‌بیند. عبادات یک اثر مشترک دارند و هر کدام یک تأثیر خاص دارند اثر مشترک آن‌ها پرورش روح خضوع و تزکیه جان انسان است.

حضرت رضا علیه السلام درباره آثار عبادت به طور کلی می‌فرماید: «فان قال فلم تعبدهم؟ قيل لئلا یكونوا ناسین لذكره و لا تاركین لادبه و لا لاهین عن امره و نهیه اذا كان فيه صلاحهم و قوامهم فلو ترکوا بغير تعبّد لطل علیهم الامد فقس قلوبهم»^(۲) اگر کسی بگوید: چرا خداوند به بندگانش دستور عبادت داده، آیا نیاز به عبادت آنها دارد؟ در پاسخ گفته می‌شود: این به خاطر آن است که یاد خدا را به فراموشی نسپارند و ادب را در پیشگاه او ترک نکنند و از امر و نهی او غافل نشوند چرا که در آن صلاح و قوام آن‌هاست و اگر مردم بدون پرستش و عبادت رها شوند مدت زیادی به آن‌ها می‌گذرد^(۳). (و از یاد خدا غافل می‌شوند) و در نتیجه دل‌های آن‌ها قساوت پیدا می‌کند.

عن ابی عبد الله قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «اعمل بفرائض الله تكن اتقى الناس»^(۴). امام صادق از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: به واجبات خدا

۱. حقایق، ص ۳۰۴. ۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۲۷ - ۱۲۹. ۳. نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۹. ۴. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۲۷ - ۱۲۹.

عمل کن تا پرهیزکارترین مردم باشی.

عن ابی عبدالله قال: قال تبارک و تعالی: «ما تحبب الی عبدی باحب ممّا افترضت علیه»^(۱) امام صادق فرمود: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: بنده من با چیزی محبوب‌تر از انجام آنچه بر او واجب کرده‌ام به دوستی من نگراید. بنابراین عبادت و بندگی برای خداوند و عمل به دستورات سازنده اسلام که روشهای عملی است از بهترین روشهای تربیت نفس و تزکیه روح آدمی است. برای نمونه به بعضی از عبادات مانند نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر که تأثیر فراوانی در تهذیب انسان و اجتماع بشری دارد از نظر قرآن و حدیث مطالبی را ذکر می‌کنیم:

نماز

از نظر قرآن، نماز انسان را از لحاظ روحی و معنوی تربیت می‌کند؛ زیرا نماز بین انسان و خالق هستی، پیوند برقرار می‌کند و روحیه اطاعت و سپاسگزاری را در برابر منعم حقیقی به بشر می‌آموزد. نماز تأثیرات فراوانی در تهذیب نفس دارد و انسان را از فساد و گناه باز می‌دارد. «ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر»^(۲) بلکه اثر مهم‌تری در نماز وجود دارد که همه مردم به دنبال آن هستند و آن آرامش قلب است با توجه به دو آیه قرآن، این حقیقت (آرامش قلب) که از نماز حاصل می‌شود برای ما روشن می‌شود «اقم الصلوة لذكری»^(۳) نماز را به خاطر یاد من به پادار. «الا بذكر الله تطمئن القلوب»^(۴) یاد من مایه آرامش قلب‌هاست.

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۲۷ - ۱۲۹. ۲. عنکبوت، ۴۵.
۳. طه، ۲۴. ۴. رعد، ۲۸.

نماز در قرآن

۱. مطرح بودن نماز در تمام ادیان:

حضرت ابراهیم گوید: خداوندا! مرا برپا دارنده نماز قرارده. «رب اجعلنی مقیم الصلوة»^(۱) حضرت اسماعیل اهل خویش را به نماز فرمان می‌داد «وکان یأمر اهله بالصلوة»^(۲) خداوند خطاب به حضرت موسی گوید نماز را به خاطر یاد من برپادار. «اقم الصلوة لذكری»^(۳) قوم شعیب به او گفتند: آیا نماز تو ما را وادار می‌کند که آنچه را پدران ما می‌پرستیدند ترک کنیم؟ «یا شعیب اصلوتک تأمرک ان نترک ما یعبدا باؤنا»^(۴) حضرت عیسی علیه السلام گوید: خداوند مرا مادامی که زنده هستم سفارش به نماز و زکات کرده است «و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیاً»^(۵)

۲. نماز در ردیف ایمان به غیب: «الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة»^(۶)

متقین کسانی هستند که دارای ایمان به غیب هستند و نماز را بر پا می‌دارند.

۳. برپا داشتن نماز هدف هجرت ابراهیم: «رینا انی اسکنت من ذریقی بواد غیر ذی ذرع ربنا لیقیموا الصلوة»^(۷)

پروردگارا! من ذریه خویش را در وادی ای که گیاه در آن نمی‌روید ساکن گردانیدم تا نماز برپا داشته شود.

۴. استمداد از نماز در مشکلات: «و استعینوا بالصبر و الصلوة»^(۸) از صبر (روزه) و نماز در (مشکلات) کمک بگیرید.

۱. ابراهیم، ۴۰. ۲. مریم، ۵۵.
۳. طه، ۲۴. ۴. هود، ۸۷.
۵. مریم، ۳۱. ۶. بقره، ۳.
۷. ابراهیم، ۳۷. ۸. بقره، ۴۵.

۵. برپا داشتن نماز از اوصاف ابرار: ﴿و لكن البر من امن بالله... و اقام الصلوة و اتى الزكوة﴾^(۱)
۶. خشوع در نماز از اوصاف مؤمنان: ﴿قد افلح المؤمنون الذين هم في صلواتهم خاشعون﴾^(۲)

نماز در احادیث

۱. نماز ستون دین: قال رسول الله ﷺ: «الصلاة عماد الدين»^(۳) «ان عمود الدين الصلاة»^(۴) بدرستی که نماز ستون دین است.
۲. نماز معیار سنجش: قال رسول الله ﷺ: «الصلاة ميزان»^(۵) نماز وسیله سنجش و ارزیابی است.
۳. نماز وسیله تقرب به خدا: عن الرضا عليه السلام: «الصلاة قربان كل تقى»^(۶) نماز وسیله تقرب هر انسان پرهیز کار است.
۴. نماز چهره دین: قال على عليه السلام: «لكل شى وجه و وجه دينكم الصلاة»^(۷) هر چیزی چهره‌ای دارد و چهره دین نماز است.
۵. نماز سفره مهمانی خدا: قال رسول الله ﷺ: «الا ان الصلاة مأدبة الله في الارض قد هناها لاهل رحمته في كل يوم خمس مرات»^(۸) نماز سفره مهمانی خدا است در روی زمین که آن را در هر روزی پنج بار برای مستحقان رحمت خود آماده و گوارا ساخته است.

۱. بقره، ۱۷۷.
 ۲. مؤمنون، ۱-۲.
 ۳. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۲.
 ۴. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۲۷.
 ۵. فروع کافی، ج ۳، ص ۲۶۶.
 ۶. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۷.
 ۷. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۲۷.
 ۸. مدینه البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۱.

۶. نماز کلید بهشت: قال رسول الله ﷺ: «مفاتيح الجنة الصلاة»^(۱) کلیدهای بهشت نماز است.
۷. نماز دژ محکم الهی: قال على عليه السلام: «الصلاة حصن الرحمن ومدحرة الشيطان»^(۲) نماز قلعه و دژ محکم خداوند رحمان و وسیله راندن شیطان است.
۸. نماز نور چشم پیامبر: قال رسول الله ﷺ: «جعل الله جل ثناؤه قرّة عيني في الصلاة»^(۳) خداوند نور چشم مرا در نماز قرار داده است.
۹. نماز بهترین عمل: قال على عليه السلام: «اوصيكم بالصلاة و حفظها فانها خير العمل و هي عمود دينكم»^(۴) شما را سفارش به نماز و حفظ آن می‌کنم زیرا نماز بهترین عمل و ستون دین شماست.
۱۰. نماز معیار قبولی سایر اعمال: قال الباقر عليه السلام: «ان اول ما يحاسب به العبد الصلاة فان قبلت قبل ما سواها»^(۵) اولین چیزی که انسان به آن بازخواست می‌شود نماز است؛ اگر پذیرفته شود سایر اعمال نیز پذیرفته خواهد شد.
۱۱. نماز مایه خروج از کبر: قال على عليه السلام: «فرض الله الايمان تطهيراً من الشرك و الصلاة تنزيهاً عن الكبر»^(۶) خداوند ایمان را واجب کرد از جهت پاک شدن از شرک و نماز را از جهت منزّه شدن از کبر و غرور لازم ساخت.
۱۲. خشوع در نماز: كان على بن الحسين عليه السلام: «اذا توضأ للصلاة و اخذ في الدخول فيها اصفر وجهه و تغير لونه فقيل له مرة في ذلك فقال انى اريد الوقوف بين يدي ملك عظيم»^(۷) حضرت على بن الحسين عليه السلام وقتی وضو می‌گرفت و

۱. کنز العمال، ج ۷، ص ۳۹۱.
 ۲. مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۶۶.
 ۳. کنز العمال، ج ۷، ص ۲۸۲.
 ۴. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۵۸.
 ۵. بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۱۹.
 ۶. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.
 ۷. غررالحکم.

وارد نماز می شد رنگ مبارکش تغییر می کرد و زرد می شد. از حضرت علت آن را پرسیدند، فرمود: به خاطر این که در محضر خداوند بزرگ می ایستم چنین حالتی به من دست می دهد.

۱۳. نماز اول وقت خواندن: قال علی عليه السلام: «ليس عمل احب الى الله عزوجل من الصلاة فلا يشغلنكم عن اوقاتها شئ من امور الدنيا فان الله عزوجل ذم اقواماً فقال: ﴿الذين هم عن صلاتهم ساهون﴾ يعني انهم غافلون استهانوا باوقاتها»^(۱)

هیچ عملی محبوب تر از نماز نزد خداوند نیست بنابراین امور دنیا شما را از نماز اول وقت باز ندارد و لذا خداوند گروهی را در قرآن کریم نکوهش کرد و فرمود: از نماز خود سهو دارند یعنی غفلت دارند و نسبت به اول وقت سهل انگاری می کنند.

روزه

از نظر قرآن کریم و روایات، روزه یکی از بهترین روش های عملی برای تربیت و تزکیه روح است زیرا با اجتناب از یک سلسله امور مانند غذا خوردن، نوشیدن و لذا لذایذ مادی دیگر، انسان بر شهوت های نفسانی تسلط پیدا می کند و بدین وسیله اراده و عزم او تقویت می شود. علاوه بر احساس گرسنگی و تشنگی در یک مدت معین انسان یادآور گرسنگی و نیاز مستمندان در جامعه می گردد چه این که یاد گرسنگی و تشنگی در روز قیامت نیز از حکمت های روزه شمرده شده است. جالب این که برای پذیرش روزه در درگاه الهی علاوه بر امساک از مفطرات مادی انسان لازم است زبان و دست و چشم و سایر

۱. خصال، ج ۲، ص ۶۲۱.

اعضای خود را نیز از گناه و معصیت باز دارد.

روزه در قرآن

۱. تشریح روزه: ﴿يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون﴾^(۱) ای اهل ایمان روزه بر شما نوشته شد همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده تا پرهیزگار شوید.

۲. وجوب روزه در ایام معین ﴿ایاماً معدودات﴾

۳. وجوب قضای روزه رمضان برای معذورین: ﴿فن كان منكم مريضاً او على سفر فعدة من ایام اخر﴾ کسانی از شما که مریض هستند یا مسافر باشند روزهای دیگری را روزه بگیرند.

۴. خیر بودن روزه برای مردم: ﴿وان تصوموا خیر لكم ان كنتم تعلمون﴾^(۲) روزه گرفتن برای شما بهتر است اگر بدانید.

۵. وجوب روزه از سپیده صبح تا آغاز شب: ﴿ثم اتموا الصيام الى اللیل﴾^(۳) پس روزه را از صبح تا شب تکمیل کنید.

۶. هدف از تشریح روزه: ﴿ولتكملوا العدة و لتكبروا الله على ما هديكم و لعلكم تشكرون﴾^(۴) هدف از وجوب روزه این است که این روزها را تکمیل کنید و خدا را بر این که شما را هدایت کرده بزرگ شمارید و شاید شکرگذاری نمایید.

۷. عدم وجوب روزه در حال سختی: ﴿یرید الله بكم اليسر ولا یرید بكم العسر﴾^(۵) خداوند راحتی و آسانی شما را می خواهد و نه سختی شما را.

۱. بقره، ۱۸۳.

۲. بقره، ۱۸۴.

۳. بقره، ۱۸۷.

۴. بقره، ۱۸۵.

۵. بقره، ۱۸۵.

روزه در احادیث

۱. اهمیّت روزه: قال الصادق عليه السلام: «بنى الاسلام على خمس دعائم على الصلوة و الزكوة و الصوم و الحجّ و الولاية»^(۱) اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت.
۲. فضیلت روزه‌داران: قال الصادق عليه السلام: «نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح و عمله متقبّل و دعاؤه مستجاب عند افطاره دعوة لا تردّ»^(۲) خواب روزه‌دار عبادت و سکوت او تسبیح و عمل او پذیرفته است و دعای او به اجابت خواهد رسید و هنگام افطار دعای او ردّ نخواهد شد.
۳. حکمت روزه: قالت فاطمة الزهراء عليها السلام: «فرض الله الصيام تثبيتاً للاخلاص»^(۳) خداوند روزه را واجب کرد تا اخلاص را در انسان‌ها تثبیت نماید.
۴. روزه زکات بدن: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لكل شئ زكوة و زكوة الابدان الصيام»^(۴) برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن انسان‌ها روزه است.
۵. روزه عبادت خالص: قال علی عليه السلام: «الصوم عبادة بين العبد و خالقه لا یطلع علیها غیره و كذلك لا یجازی عنها غیره»^(۵) روزه عبادتی است بین خداوند و انسان که جز خداوند بر آن آگاه نیست و لذا غیر از خداوند کسی پاداش روزه را عطا نمی‌کند.
۶. روزه سپر آتش: قال الصادق عليه السلام: «الا اخبرك بابواب الخیر؟ الصوم جنة من النار»^(۶) آیا خبر دهم شما را به درهای نیکی؟ بعد فرمود: روزه سپر آتش است.

۱. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۷. ۲. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۳.
 ۳. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۶۸. ۴. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۴۶.
 ۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۶.
 ۶. روضة المتقین، ج ۳، ص ۲۲۸.

۷. روزه محبوب پیامبر صلى الله عليه وآله قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «انا من الدنيا احبّ ثلاثة اشياء الصوم فى الصیف و الضرب بالسيف و اكرام الضیف»^(۱) پیامبر اکرم فرمود: من از دنیا به سه چیز علاقه دارم. روزه در تابستان، شمشیر زدن در راه خدا و گرامی داشتن مهمان.
۸. استمداد از روزه در مشکلات: فى الحديث فى قوله تعالى: ﴿و استعینوا بالصبر و الصلوة﴾ قال: الصبر الصوم اذا نزلت بالرجل الشدة او النازلة فليصم^(۲) امام عليه السلام در ذیل آیه می‌فرماید: منظور از صبر، روزه است. هرگاه گرفتاری ای در زندگی برای شما پیش آمد پس روزه بگیرید و از آن کمک بجویید.
۹. برترین روزه: قال علی عليه السلام: «صوم القلب خیر من صیام اللسان و صوم اللسان خیر من صیام البطن»^(۳) روزه جان برتر از روزه زبان و روزه زبان بهتر از روزه شکم است.
۱۰. روزه حقیقی: قال علی عليه السلام: «الصيام اجتناب المحارم كما یمنع الرجل من الطعام و الشراب»^(۴) روزه عبارت است از پرهیز از محرّمات الهی چنان‌که انسان از طعام و شراب پرهیز می‌کند.
۱۱. روزه بی ارزش: قال الصادق عليه السلام: «لا صیام لمن عصی الامام و لا صیام لعباد بق حتى یرجع و لا صیام لامرأة ناشزه حتى تتوب و لا صیام لولد عاق حتى یربّ»^(۵) روزه چند گروه صحیح نخواهد بود: کسی که امام معصوم عليه السلام را نافرمانی کند. بنده‌ای که از مولای خود بگریزد. زنی که در انجام وظیفه همسری کوتاهی کند و فرزندی که عاق والدین خود شود مگر آن‌که عبد، بر گردد و زن، توبه کند و

۱. مواظ العددیّه، ص ۷۶. ۲. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۴.
 ۳. غررالحکم. ۴. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۴.
 ۵. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۴.

فرزند، نیکی کند.

۱۲. روزه یک چهارم ایمان: مرحوم فیض کاشانی گوید: «فان الصوم ربع الايمان بمقتضى قوله عليه السلام: الصوم نصف الصبر و بمقتضى قوله: الصبر نصف الايمان»^(۱) در حدیث داریم: صبر نصف ایمان است. در حدیث دیگر آمده است: روزه نصف صبر است از این دو استفاده می شود که روزه یک چهارم ایمان است.

فواید و آثار روزه

۱. تقویت اخلاص: قالت فاطمة عليها السلام: «فرض الله الصيام تشبيهاً للاخلاص»^(۲) خداوند روزه را واجب کرد تا اخلاص را در انسانها تثبیت کند.
۲. رهایی از عذاب الهی: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الصوم جنة من النار»^(۳) روزه سپر آتش جهنم است.
۳. پاداش برتر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الصوم لي و انا اجزي به»^(۴) روزه مال من است و من پاداش روزه را خواهم داد. یا این که من پاداش روز هستم.
۴. سیاه شدن روی شیطان: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الصوم يسود وجهه (الشیطان)»^(۵) روزه صورت شیطان را سیاه می کند.
۵. تندرستی: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «اغزوا تغنموا و صوموا تصحوا سافروا تستغنوا»^(۶) به جنگ بروید تا غنیمت و بهره ببرید و روزه بگیرید تا سلامت بدن یابید و به مسافرت روید تا بی نیاز شوید.
۶. آمرزش: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يا جابر هذا شهر رمضان من صام نهاره و قام

ورداً من ليله و عَفَّ بطنه و فرجه و كَفَّ لسانه خرج من ذنوبه كخروجه من الشهر فقال جابر يا رسول الله ما احسن هذا الحديث فقال رسول الله يا جابرو ما اشد هذا الشروط»^(۱) ای جابر! این ماه مبارک رمضان است؛ هر کس روزه بگیرد و شب را به دعا بپردازد و عفت شکم و فرج داشته باشد و زبانش را ننگه دارد، از گناهان خود بیرون می رود، همان طوری که از ماه رمضان خارج می شود. جابر عرض کرد ای پیامبر خدا! این سخن چقدر نیکوست. پیامبر فرمود: چقدر رعایت شرایط روزه کامل، دشوار است.

۷. همدردی با مستمندان: قال الصادق عليه السلام: «انما فرض الله عزوجل الصيام ليستوى الغنى و الفقير... و ان يذيق الغنى مس الجوع و الالم ليرق على الضعيف و يرحم الجائع»^(۲) خداوند روزه را بر مسلمانان واجب ساخت تا فقیر و غنی همسان گردند... و خداوند اراده کرد به اغنیا سختی گرسنگی و درد تشنگی را بچشانند تا آنان به ضعیفان و گرسنگان ترحم کنند.

۸. از بین رفتن شهوات نفسانی: قال الصادق عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «فالصوم يमित مراد النفس و شهوة الطبع فيه صفاء القلب و طهارة الجوارح و عمارة الظاهر و الباطن و الشكر على النعم و الاحسان الى الفقراء و زيادة التضرع و الخشوع و البكاء و حبل الالتجاء الى الله و سبب انكسار الشهوة و تخفيف الحساب و تضعيف الحسنات و فيه من الفوائد مالا يحصى»^(۳) روزه، خواست های نفسانی و طبیعت شهوانی را تضعیف می کند و موجب صفای قلب و پاکی جوارح بدن می گردد و مایه آبادانی ظاهر و باطن انسان می شود و نیز باعث شکر نعمت و احسان به فقرا و عامل کثرت تضرع و خشوع و ناله به درگاه پروردگار است،

۲. وسائل، ج ۷، ص ۳.

۱. فروع کافی، ج ۴، ص ۸۷

۳. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۴.

۱. محجة البيضاء، ج ۲، ص ۱۲۱.

۳. سفينة البحار، ماده حدث.

۵. روضة المتقين، ج ۳، ص ۲۲۷.

۲. علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۴۶.

۴. روضة المتقين، ج ۳، ص ۲۲۵.

۶. بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۲۶۷.

همچنین سبب تمسک و روی آوردن به ریسمان محکم الهی و مایه شکسته شدن و تخفیف در حساب و مضاعف گشتن حسنات می شود. در این روایت چهارده فائده و اثر ارزشمند برای روزه بیان شده است که مجموعه‌ای از فضایل نفسانی است.

درجات روزه

روزه دارای سه مرتبه و درجه است: ۱. روزه عوام مردم ۲. روزه خواص ۳. روزه خواص الخاص.

درجه اول: عبارت است از نگهداری جسم از مفطرات، مانند غذا خوردن و آشامیدن و درجه دوم: عبارت است از نگهداری چشم، گوش، زبان، دست، پا و سایر جوارح از گناه. لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: «اذا صمت فلیصم سمعك و بصرک و شعرك و جلدك و عدد اشیاء غیر هذا و قال لا یكون یوم صومك کیوم فطرك»^(۱). درجه سوم عبارت است از: نگه داشتن فکر و قلب از افکار دنیوی و به تعبیر دیگر نگه داشتن نفس از تفکر و اندیشه در ماسوی الله.

اخلاق روزه‌داران

روزه‌داری تنها به معنای نخوردن و نوشیدن نیست بلکه روزه کامل دارای شرایطی است که باید مراعات شود امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید: روزه‌دار باید به امور ذیل توجه داشته باشد:

۱. دروغ نگوید ۲. چشمش را از گناه حفظ کند ۳. دعوا نکند ۴. حسادت

نورزد ۵. غیبت نکند ۶. با حق مخالفت نکند ۷. خشمگین نشود ۸. فحش ندهد ۹. سرزنش نکند ۱۰. طعنه نزند ۱۱. مجادله ننماید ۱۲. ستم ننماید ۱۳. دیگران را به زحمت نیاندازد ۱۴. از یاد خدا غافل نشود ۱۵. توجه به نماز زیاد داشته باشد ۱۶. زیاد سکوت کند ۱۷. بردبار باشد ۱۸. راستگو باشد ۱۹. از افراد بد دوری جوید ۲۰. از موسیقی اجتناب نماید ۲۱. از دشمنی پرهیز کند ۲۲. سخن چینی نکند ۲۳. آماده قیامت باشد ۲۴. زاد و توشه دیدار خداوند را مهیا کند ۲۵. در عبادات و رفتار روزانه، خضوع و خشوع را انتخاب کند ۲۶. اسرار خود را حفظ کند ۲۷. دل را پر از اطاعت خدا نماید ۲۸. بدن خود را از حرام و نجس‌ها پاک کند ۲۹. دلی ترسان و امیدوار به خدا داشته باشد^(۱).

زکات

زکات، یکی از عباداتی است که پرداخت آن به قصد قربت نیاز دارد و اثر تربیتی عمیقی در روح انسان می‌گذارد. لذا قرآن کریم بعد از آن‌که دستور گرفتن زکات را به پیامبر اکرم می‌دهد در بیان فلسفه آن می‌فرماید: تو با این کار، آن‌ها را پاک می‌کنی و رشد و نمو می‌دهی ﴿خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیم بها﴾^(۲) یعنی آن‌ها را از رذایل اخلاقی، از دنیا پرستی و دنیا دوستی پاک می‌کنی و نهال نوع دوستی و سخاوت و توجه به حقوق مستمندان را در آن‌ها پرورش می‌دهی. اگر مسلمانان این فریضه الهی را بر پا کنند فقر و بدبختی از میان جوامع اسلامی از بین می‌رود.

۱. محجة البیضاء، ج ۲، ص ۱۳۰.

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۱۹. ۲. توبه، ۱۰۳.

زکات در قرآن

۱. مطرح بودن زکات در ادیان سابق: (و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة) ^(۱) و آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت کنند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آن‌ها وحی کردیم.
۲. احیای زکات و وظیفه مسئولین حکومت اسلامی: ﴿الذین ان مکنتهم فی الارض اقاموا الصلوة و اءتوا الزکوة﴾ ^(۲) یاوران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم نماز را برپا دارند و زکات را ادا می‌کنند.
۳. زکات برنامه مستمر مؤمنان: ﴿قد افلح المؤمنون... والذینهم للزکوة فاعلون﴾ ^(۳) به تحقیق مؤمنان رستگار شدند... مؤمنان دارای اوصافی هستند. از جمله؛ زکات را می‌پردازند.
۴. زکات کفاره گناهان: ﴿لئن اقمتم الصلوة و ایتیم الزکوة لا کفرن عنکم سیئاتکم﴾ ^(۴) اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید گناهان شما را از بین می‌بریم.
۵. خداوند گیرنده زکات: ﴿الم یعلموا ان الله یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات﴾ ^(۵) آیا نمی‌دانند که خداوند توبه را از بندگان می‌پذیرد و صدقات را نیز قبول می‌کند؟

۱. انبیاء، ۷۳.

۲. حج، ۴۱.

۳. مؤمنون، ۱-۴.

۴. مائده، ۱۳.

۵. توبه، ۱۰۴.

مصارف زکات

- ﴿انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و الله علیم حکیم﴾ ^(۱)
- منحصراً زکات مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای جمع‌آوری آن کار می‌کنند و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود و برای آزادی بردگان و بدهکاران و در راه (تقویت آیین) خداوند و اماندگان در راه، این یک فریضه (مهم) الهی است؛ و خدا دانا و حکیم است.
- در این آیه شریفه خداوند به روشنی مصارف واقعی زکات را بیان کرده و آن را با کلمه (انما) که دلالت بر حصر دارد آغاز نموده و این نشان می‌دهد که بعضی از افراد خودخواه، یا بی‌خبر، انتظار داشتند بدون هیچ‌گونه استحقاق، سهمی از زکات دریافت دارند که با کلمه (انما) دست ردّ به سینه همه آن‌ها زده شده است. به هر حال خداوند مصارف زکات را در هشت مورد خلاصه می‌کند:
۱. فقرا
 ۲. مساکین (فقیر) یعنی کسی که در زندگی خود کمبود مالی دارد هر چند مشغول کسب و کاری باشد و هرگز از کسی سؤال نکند اما (مسکین) کسی است که نیازش شدیدتر است و دستش از کار کوتاه است و به همین جهت از این و آن سؤال می‌کند.
 ۳. گروهی که برای جمع‌آوری زکات و اداره بیت‌المال، سعی و کوشش می‌کنند.
 ۴. (مؤلفه قلوبهم) کسانی که برای پیشبرد اهداف اسلامی انگیزه معنوی ندارند و با تشویق مالی می‌توان تألیف قلب و جلب محبت آنان نمود مانند کفار و غیر

۱. توبه، ۶۰.

مسلمانان که به خاطر استفاده از همکاری آن‌ها در جهاد از طریق کمک مالی تشویق می‌شوند.

۵. آزاد ساختن بردگان.

۶. پرداخت دین بدهکاران

۷. در راه خداوند: منظور از آن تمام راه‌هایی است که به گسترش و تقویت آیین الهی منتهی می‌شود اعم از مسأله جهاد و تبلیغ و مانند آن.

۸. واماندگان: یعنی مسافرانی که بر اثر علتی در راه مانده‌اند، زاد و توشه و مرکب کافی برای رسیدن به مقصد ندارند هر چند افراد بی بضاعتی نیستند ولی بر اثر دزدگی یا بیماری یا گم کردن اموال خود یا علل دیگر به چنین وضعی افتاده‌اند این چنین اشخاص را باید از طریق زکات به مقداری که برای رسیدن به مقصد لازم است بی‌نیاز ساخت.

آثار و فوائد زکات در روایات

۱. زیادی رزق: قال رسول الله ﷺ: «إذا اردت ان يثري الله مالك فزكه»^(۱) هرگاه اراده کردی خداوند ثروت تو را زیاد نماید زکات آن را بپرداز.

۲. نگهداشتن نفس از بخل: قال الصادق عليه السلام: «من ادّى الزكوة فقد وقى شحّ نفسه»^(۲) هر کس زکات را بپردازد بخل شدید خود را نگاه داشته است.

۳. خاموش کردن غضب الهی: قال علی عليه السلام: «الله الله في الزكوة فانها تطفئ غضب ربكم»^(۳) خدا را خدا را (در نظر داشته باشید) در پرداخت زکات زیرا زکات دادن خشم الهی را خاموش می‌کند.

۱. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۳.

۲. مجمع البیان، ج ۹۶، ص ۲۳.

۳. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۰.

۴. زندگی سعادت‌مند داشتن: قال الصادق عليه السلام: «ولو انّ الناس ادّوا حقوقهم لكانوا عايشين بخير»^(۱) اگر مردم حقوق خود را بپردازند هر آینه در خیر و سعادت به سر خواهند برد.

۵. مایه قرب الهی ۶. کفاره گناهان ۷. مانع از آتش دوزخ: قال امیرالمؤمنین عليه السلام: «... ثم انّ الزکوة جعلت مع الصلوة قرباناً لأهل الاسلام فمن أعطاه طیب النفس بها فانها تجعل له كفارة و من النار حجاباً و وقایة»^(۲)

زکات در نعمت‌های مادی و معنوی

وقتی که سخن از زکات به میان می‌آید همان زکات معروف که به اموال تعلق می‌گیرد به ذهن انسان تبادر پیدا می‌کند اما با توجه به معنای واقعی زکات که عبارت است از پاک کردن و رشد و نمو پیدا کردن، می‌بینیم که به نعمت‌های مختلف مادی و معنوی در شرع مقدس زکات تعلق گرفته که نمونه‌ای از آن‌ها را بیان می‌کنیم:

۱. زکات علم بذل آن است: قال علی عليه السلام: «زکوة العلم بذله لمستحقّه و اجهاد النفس بالعمل به»

۲. زکات جاه و مقام، بذل آن است: «زکوة الجاه بذله»

۳. زکات زیبایی، عفت است: «زکوة الجمال العفاف»

۴. زکات پیروزی، احسان است: «زکوة الظفر الاحسان»

۵. زکات جسم و بدن، جهادوروزه است: «زکوة البدن الجهاد و الصيام»

۶. زکات قدرت، انصاف است: «زکوة القدرة الانصاف»

۱. وسائل، ج ۶، ص ۳.

۲. وسائل، ج ۶، ص ۷.

۷. زکات سلامتی، تلاش در راه اطاعت خداوند است: «زکوة الصّحة السّعی فی طاعة الله»
۸. زکات شجاعت، جهاد در راه خداست: «زکوة الشجاعة الجهاد فی سبیل الله»
۹. زکات نعمت‌ها، نیکی به کار بستن است: «زکوة النعم اصطناع المعروف»
۱۰. زکات چشم، نظر به عبرت نمودن و نگهداشتن چشم از شهوات است: «زکوة العین النظر بالعبرة و الغض عن الشهوات»
۱۱. زکات گوش، شنیدن مسایل علمی و حکمت‌آمیز است: «زکات الاذن استماع العلم و الحکمة...»
۱۲. زکات زبان، نصیحت کردن مسلمانان است: «زکوة اللسان النصح للمسلمین و التیقظ للغافلین»^(۱)

حج

یکی از راه‌های تربیت نفس از نظر اسلام حج و زیارت خانه خداوند است که ابعاد مختلفی از تربیت (روحی، بدنی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی) در آن منظور شده است. حج از آن جهت که متضمّن اطاعت و بندگی خداست و قصد قربت در اعمال آن لازم است و از سویی انسان باید رنج و مشقت‌های دیگر از قبیل بذل مال و پرهیز از یک سلسله مباحات در زمان مخصوص (حال احرام) را رعایت کند دارای چنین امتیازی است چه این‌که لغو امتیازات مادی و ظاهری از نظر رنگ و نژاد و قبیله و ثروت و منصب، در حج مایه تطهیر نفس از غرور و تکبر و تهذیب روح از سایر رذایل اخلاقی است.

۱. غررالاحکم، بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۷.

حج در قرآن

۱. تشریح وجوب حج: «و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً»^(۱)
- برای خدا بر مردم است که به سوی خانه او روند کسانی که توانایی رفتن به سوی آن دارند.
۲. انجام مناسک حج در زمان مخصوص: «الحج اشهر معلومات»^(۲) (انجام فریضه) حج در ماه‌های معینی است.
۳. اعلام حج توسط حضرت ابراهیم علیه السلام: «و اذن فی الناس بالحج یا توك رجالاً و علی کل ضامر یا تین من کلّ فج عمیق»^(۳) و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دور به سوی خانه خدا بیایند.
۴. فواید مادی و معنوی حج: «لیشهدو امانف لهم»^(۴)
- تا شاهد منافع گوناگون خویش باشند.
۵. مساوات در حج: «سواء العاکف فیه و الباد»^(۵) (مسجد الحرام را) برای همه مردم مساوی قرار دادیم و اعم از کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند و یا از نقاط دور وارد می‌شوند.
۶. انگیزه حج و عمره قرب به خداوند: «واتقوا الحجّ و العمرة لله»^(۶) حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید.
۷. یاد خدا در طول مناسک و بعد از آن: «فاذا قضیت مناسککم فاذکروا الله»^(۷)
- هنگامی که مناسک حج خود را انجام دادید ذکر خدا گوید و به یاد او باشید.

۱. آل عمران، ۹۷.
 ۲. بقره، ۱۹۷.
 ۳. حج، ۲۷.
 ۴. حج، ۲۸.
 ۵. حج، ۲۵.
 ۶. بقره، ۱۹۶.
 ۷. بقره، ۲۰۰.

۸. بهره‌برداری از توشه معنوی در حج: «الحج اشهر معلومات... تزودوا فان خير الزاد التقوى»^(۱) زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است.

۹. طهارت ظاهری و باطنی در حج: «ثم ليقضوا تغتهم»^(۲) قرآن کریم در آیه فوق به یکی از مناسک حج که تحصیل طهارت از آلودگیهاست اشاره می‌کند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که آن حضرت جمله فوق را به ملاقات امام علیه السلام تفسیر کرد و هنگامی که راوی درباره این مسأله توضیح خواست و به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند اشاره آن کرد. امام علیه السلام فرمود: قرآن ظاهر و باطنی دارد یعنی مسأله ملاقات امام در اینجا به باطن آیه مربوط است.

این حدیث ممکن است اشاره به یک نکته لطیف باشد که زائران خانه خدا بعد از انجام مناسک حج همان گونه که آلودگی‌های بدن را برطرف می‌سازند باید آلودگی‌های روح و جان خود را با ملاقات امام علیه السلام و پیشوای خود برطرف سازند و لذا در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «تمام الحج لقاء الامام» تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند. در واقع هر دو تطهیر است یکی تطهیر ظاهر از چرک‌ها و آلودگی‌ها و دیگری تطهیر باطن از ناآگاهی و مفاسد اخلاقی^(۳)

حج در احادیث

۱. حج جهاد ضعیفان: قال رسول الله ﷺ: «افضل الجهاد حج مبرور و هو احد الجهادين و هو جهاد الضعفاء»^(۱) برترین جهاد در راه خدا، حج پذیرفته شده به درگاه الهی است و آن یکی از دو جهاد است یعنی جهاد ضعیفان است.
۲. عدم تعطیل حج: قال الصادق علیه السلام: «لو عطل الناس الحج لوجب على الامام ان يجبرهم على الحج»^(۲) اگر مردم حج را تعطیل کردند بر امام مسلمین لازم است آنها را وادار به رفتن حج نماید.
۳. انفاق در مسیر حج: قال الصادق علیه السلام: «من انفق درهماً في الحج كان خيراً له من مائة الف درهم ينفقها في حق»^(۳) کسی که یک درهم درباره حج خانه خدا انفاق کند، از صد هزار دره‌می که در راه حق انفاق گردد، برتر است.
۴. قناعت برای سفر حج: «ان استطعت ان تأكل الخبز والملح وتحج في كل سنة فافعل»^(۴) اگر با قناعت می‌توانی نان و نمک بخوری و حج بروی این کار را بکن.
۵. برترین عبادت: قال الصادق علیه السلام: «ما عبد الله بشئ افضل من الصمت و المشي الى بيته»^(۵) خداوند متعال به چیزی برتر از سکوت و حرکت به سوی خانه او عبادت نشده است.
۶. حج بهترین راه برای تربیت و خودسازی: قال الصادق علیه السلام: «اذا اردت الحج فجرد قلبك لله تعالى من كل شئ شاغل و حجاب و فوض امورك كلها الى خالقك و توكل عليه في جميع ما يظهر من حركاتك و سكناتك و سلم لقضائه و حكمه و قدره و دع الدنيا و الراحة و الخلق و اخرج من حقوق تلزمك من جهة المخلوقين»^(۶)

۱. تهذیب، ج ۵، ص ۲۲. ۲. علل الشرایع، ص ۳۹۲.

۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۱۷. ۴. وسائل، ج ۸، ص ۹۹.

۵. سفینه البحار، ماده حج. ۶. محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۰۷.

۱. بقره، ۱۹۷. ۲. حج، ۲۹.

۳. نمونه، ج ۱۴، ص ۸۶؛ نورالتقلین، ج ۳، ص ۴۹۲.

هرگاه اراده کنی که به حج روی پیش از آن که از خانه بیرون شوی خود را از هرگونه توجّه و تعلق به غیر خدا دور کن و در جمیع حرکات و سکناات توکل به خداوند داشته باش و تسلیم قضا و قدر الهی باش و دست از دنیا و آسایش بردار و حقوق مردم را که از تو طلبکار هستند ادا کن.

آثار و فواید حج

۱. تقویت دین: قال علی علیه السلام: «الحج تقوية للدين»^(۱) حج مایه تقویت دین است.
۲. سلامتی بدن و فزونی رزق: قال زین العابدین علیه السلام: «حجّوا و اعتمروا تصح اجسامکم و تتسع ارزاقکم و يصلح ایمانکم»^(۲) به حج و عمره بروید تا بدن شما سلامتی یابد و رزق شما فراوان گردیده، ایمان شما اصلاح و کامل شود.
۳. استجاب دعا: «ثلاثة دعوتهم مستجابة الحاج و الغازی و المريض»^(۳) سه نفرند که دعای آنان در درگاه الهی مستجاب است: حاجی، رزمنده، بیمار.
۴. دچار فقر نشدن: قال ابو عبدالله: «من حجّ ثلاث حجج لم یصبه فقر ابدًا»^(۴) هر کس سه مرتبه به حج برود فقر به او نمی رسد.
۵. در خیر و خوبی به سر بردن: قال الصادق علیه السلام: «من حجّ حجّین لم یزل فی خیر حتی یموت»^(۵) هر کس دو بار به حج برود در تمام عمر درخیر و برکت به سر می برد تا از دنیا برود.
۶. ایمنی از حساب در قیامت: قال الصادق علیه السلام: «من حجّ عشر حجج لم یحاسبه الله ابدًا»^(۶) کسی که ده مرتبه به حج برود خداوند از او حساب نمی کشد.

۱. غررالحکم.
 ۲. ثواب الاعمال، ص ۱۰۸.
 ۳. وسائل، ج ۸، ص ۶۷.
 ۴. خصال، ص ۹۳.
 ۵. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۶.
 ۶. روضه الواعظین، ص ۴۲۰.

۷. آرامش جان: قال الباقر علیه السلام: «الحج تسکین القلوب»^(۱) حج مایه آرامش قلب ها است.

فلسفه حج

۱. از بین رفتن غرور و تکبر: قال علی علیه السلام: «و اخراجاً للتکبر و اسکاناً لتذلل»^(۲) حج مایه خروج انسان از تکبر و غرور و باعث آرامش روح است.
۲. روی آوردن به خدا و بیرون آمدن از گناه: قال الرضا علیه السلام: «علة الحج الوفادة الى الله عزوجل و طلب الزیادة و الخروج من کل ما اقترف و لیكون تائباً ممّا مضی مستأنفاً لما یستقبل و مافیة من استخراج الاموال و تعب الابدان و حظرها عن الشهوات و اللذات...»^(۳) علت رفتن حج، روی آوردن به خدا و طلب نمودن ثواب بسیار و بیرون رفتن از جمیع گناهان است که از او صادر شده است و از جهت این که از گذشته خود توبه کند و نسبت به آینده عمل را آغاز کند و نیز علت حج یک سلسله لوازم آن است که عبارت است از خرج کردن اموال و تحمّل رنج بدن و منع کردن بدن از شهوت ها و لذت های مادی است.
۳. شناخت آثار پیامبر و شناخت اقوام و ملل: «فجعل فیہ الاجتماع من الشرق و الغرب لیتعارفوا... و لتعرف آثار رسول الله و تعرف اخباره و یذکر و لاینسی»^(۴) یکی از علل حج آن است که مردم از شرق و غرب عالم جمع شوند و یکدیگر را بشناسند. آثار پیامبر صلی الله علیه و آله را بشناسند و سخنان و احادیث پیامبر شناخته شود و مردم آشنا گردند به طوری که به یاد آنها باشد و مورد فراموشی قرار نگیرد.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۸۳.
 ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
 ۳. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۲.
 ۴. وسائل، ج ۸، ص ۹.

جهاد

یکی از راه‌های تربیت نفس و تهذیب اخلاق فریضه جهاد است. جهاد جنگ مقدّس مسلمانان برای دفاع از استقلال نظام اسلامی است. در پرتو جهاد انسان مسلمان بر شهوات مادی و طبیعی مسلط می‌شود چرا که باید از علاقه‌های نفسانی و از جان و مال خویش صرف نظر کند. در بیش از سیصد آیه از آیات قرآن کریم احکام مربوط به جهاد و دیگر امور مربوط به جنگ از قبیل اسیران و شهیدان، آماده ساختن نیروی رزمی برای جنگ و... مطرح شده است. و در حدود هشتاد آیه از آیات کریمه قرآن خداوند مؤمنان را به جهاد دعوت کرده است و این امر دلالت بر اهمیّت جهاد می‌کند که چند مطلب مهمّ آن را ذکر می‌کنیم.

جهاد در قرآن

۱. برتری مجاهدان: ﴿فَضَلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اجْرًا عَظِيمًا﴾^(۱) خداوند مجاهدانی را که با مال و جان جهاد می‌کنند بر قاعدان و کسانی که در جنگ شرکت نکردند برتری بخشیده است.
۲. جهاد با کفار و شدّت برخورد با آنها: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾^(۲) ای پیامبر! با کفار و منافقان پیکار کن و بر آنها سخت بگیر.
۳. همراهی خداوند با مجاهدان: ﴿فَلَا تَهِنُوا وَاذْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَاَنْتُمْ الْاَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَاَنْ يَتْرُكُمْ اَعْمَالَكُمْ﴾^(۳) هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید در حالی که شما برترید و خداوند با شماست و چیزی

۲. تحریم، ۹.

۱. نساء، ۹۵.

۳. محمد، ۳۵.

از ثواب اعمالتان را هرگز کم نمی‌کند.

۴. محبوبیت اهل جهاد نزد خداوند: ﴿انَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَنِيَانٍ مَرْصُوعٍ﴾^(۱) خداوند کسانی را که در راه او پیکار می‌کنند و همچون بنایی آهنین هستند دوست می‌دارد.
۵. خیر بودن جهاد برای مسلمانان: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَاِنْ كُنْتُمْ مَرِيضًا وَاِنْ كُنْتُمْ حُلُمًا وَاِنْ كُنْتُمْ اَعْرَابًا فَادْعُوا لِكُلِّ فِرْقَةٍ مِنْكُمْ خَيْرَ لَكُمِ﴾^(۲) جنگ با دشمنان اسلام بر شما واجب شده و حال آن‌که مورد کراهت شماست چه بسا چیزی را کراهت داشته باشید لکن برای شما خیر باشد.
۶. نهی از تجاوز به دشمنان: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَاَنْ تَعْتَدُوا انَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^(۳) با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، در راه خدا بجنگید و تجاوز نکنید زیرا خداوند تجاوز کاران را دوست ندارد.

اهداف جهاد

۱. ترساندن دشمنان خداوند و امت اسلام: ﴿وَاَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَاَنْتُمْ رِجَالٌ لَاحِظُونَ كَيْدَ الْعَدُوِّ الَّذِي وَاَنْتُمْ اَعْيُنٌ لِقَوْمِهِ﴾^(۴) در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید، از نیرو آماده سازید و همچنین اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید.
۲. حفظ مراکز عبادی: ﴿وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتِ السَّمَاوَاتُ وَاَلْأَرْضُ وَاَلْجِبَالُ سَوَاءً وَاَنْ يَتْرُكَهُمُ اللَّهُ وَاَنْ يَتَّخِذَهُمْ حُزْنًا﴾^(۵) اگر خداوند (رخصت جنگ ندهد و)

۱. صف، ۱.

۲. بقره، ۲۱۶.

۳. بقره، ۱۹۰.

۴. انفال، ۶۰.

۵. حج، ۴۰.

دفع شرّ بعضی از مردم را به بعض دیگر نکند همانا صومعه‌ها و دیرها و مساجدی که در آن نام خدا و نماز بسیار می‌شود هر آینه خراب می‌شود.

۳. خواری و رسوایی دشمنان: «قاتلوهم یعذبهم الله بایديکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین»^(۱) شما (ای مؤمنان) با آن کافران به قتال و کار زار برخیزید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و خوار گرداند و شما را بر آن‌ها غالب گرداند و دل‌های اهل ایمان را به خاطر غلبه بر کفار شفا بخشد.

۴. از بین بردن شرک و حاکمیت بخشیدن به دین الهی: «و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یكون الدین لله»^(۲) ای مؤمنان! با کافران بجنگید که در زمین فتنه و فساد دیگری نماند و تمام دین برای خدا باشد.

دستور جامع درباره جهاد

قرآن در آیات ۴۵، ۴۶ و ۴۷ سوره انفال شش دستور در زمینه جهاد می‌دهد:

۱. ای اهل ایمان هنگامی که با گروهی از دشمنان مواجه شدید ثابت قدم باشید ﴿یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا﴾

۲. خداوند را فراوان یاد کنید تا پیروز شوید: ﴿اذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون﴾

۳. امر خدا و پیامبر را اطاعت کنید: ﴿اطیعوا الله و رسوله﴾

۴. نزاع و (کشمکش) نکنید تا مبادا سست شوید و قدرت و هیبت شما از بین برود: ﴿ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم﴾

۵. صبر و استقامت کنید که خدا با صابران است: ﴿اصبروا ان الله مع الصابرين﴾

۶. مانند کسانی که از سرزمین خود از روی غرور و هواپرستی و خودنمایی خارج شدند نباشید: ﴿ولا تكونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطراً و رثاء الناس﴾

مجموع این امور شش گانه دستور جنگی جامعی است که هیچ دستور مهم جنگی از آن بیرون نیست و اگر انسان در جزئیات وقایع تاریخی جنگ‌های اسلامی که در زمان رسول خدا ﷺ اتفاق افتاد از قبیل جنگ بدر و احد و خندق و حنین و غیر آن دقت کامل به عمل آورد این معنای برایش روشن می‌گردد که سرّ غلبه و پیروزی مسلمین در آن‌جا که غالب شدند رعایت مواذ این دستورات بوده و رمز شکست آنان هر کجا که شکست خوردند رعایت نکردن و سهل انگاری در عمل به آن‌ها بوده است.^(۱)

جهاد در احادیث

۱. محبوب‌ترین عمل: قال رسول الله ﷺ: «انّ احبّ الاعمال الی الله الصلوة و البرّ و الجهاد»^(۲) محبوب‌ترین اعمال، در نزد خداوند نماز، نیکوکاری و جهاد در راه خداست.

۲. اصلاح دین و دنیا: قال علیؑ: «ان الله فرض الجهاد و عظّمه والله ما صلحت دنیا و لادین الاّ به»^(۳) خداوند جهاد را بر انسان واجب کرد و رتبه آن را بالا برد؛ به خدا سوگند دین و دنیای انسان جز در سایه جهاد به صلاح نخواهد رسید.

۳. سر بلندی اسلام: قال علیؑ: «فرض الله الايمان تطهيراً من الشرك و الصلاة تنزيهاً عن الکبر... و الجهاد عزّاً للاسلام»^(۴) خداوند ایمان را جهت طهارت دل شما از شرک منظور نمود و نماز را جهت پاکی قلب از کبر مقرر داشت و جهاد را به عنوان مقام و سر بلندی اسلام واجب کرد.

۴. برترین عمل: قال رسول الله ﷺ: «افضل الاعمال الصلوة لوقتها و برّ الوالدين

۱. المیزان، ج ۹، ص ۹۶.

۲. خصال، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۴۳.

و الجهاد فی سبیل الله»^(۱) برترین اعمال سه چیز است: نماز را در وقت آن خواندن و نیکی به پدر و مادر روا داشتن و جهاد در راه خدا.

۵. مقاومت در جهاد: قال علی عليه السلام: «تزول الجبال و لا تزل عَضُّ علی ناجذک اعر الله جمجمتک تد فی الارض قدمک ارم ببصرک اقصى القوم و اعلم ان النصر من عند الله سبحانه»^(۲) حضرت علی عليه السلام در جنگ جمل، به فرزندش محمد حنیفه فرمود: اگر کوه‌ها از جا کنده شوند، تو از پایداری دست بردار (عقب نشینی نکن) دندان روی دندان بگذار (سختی‌ها را تحمل کن) و جمجمه را به خدا عاریت ده و پای خود را چون میخ بر زمین بکوب (در میدان جنگ ثابت قدم باش) تا انتهای خط دشمن را چشم بیانداز و بدان که فتح و پیروزی از ناحیه خداوند است.

آثار جهاد

۱. آمرزش گناهان: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «و من خرج مرابطاً فی سبیل الله او مجاهداً فله به كل خطوة سبع مائة الف حسنة و يمحي عنه سبع مائة الف سيئة و يرفع عنه سبع مائة الف درجة»^(۳) کسی که به عنوان مرزرداری و پاسداری در راه خدا یا به عنوان شرکت در جهاد از منزل بیرون رود، در برابر هر قدمی که بر می‌دارد، خداوند هفتصد هزار حسنه برای او منظور می‌دارد و هفتصد هزار گناه او را از بین می‌برد و نیز هفتصد هزار درجه به او مرحمت می‌کند.

۲. استجاب دعا: قال الصادق عليه السلام: «ثلاثة دعوتهم مستجابة الحاج فانظروا بما تخلفونه و الغازی فی سبیل الله فانظروا كيف تخلفونه و المریض فلا تعرضوه»^(۴)

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۹۲. ۲. بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۷۴.
۳. ثواب الاعمال، صدوق، ص ۶۸۲. ۴. بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۲۵.

دعای سه دسته مستجاب است:

الف: زوّارخانه خدا، پس بنگرید چگونه با خانواده آنان رفتار می‌کنید.

ب: رزمنده در راه خدا، پس بنگرید چگونه جانشین او خواهید بود در صورتی که او در جبهه است.

ج: مریض، سعی کنید او را ناراحت نسازید و متعرض او نشوید.

۳. شفاعت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ثلاث يشفعون الى الله عزوجل فيشفعون الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء»^(۱) سه دسته از شفاعت کنندگان هستند که شفاعت آن‌ها نزد خداوند پذیرفته می‌شود: انبیا، علما، شهدا.

۴. رفتن به بهشت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الا ان الله عزوجل ليدخل با لسهم الواحد ثلاثة الجنة عامل الخشبة و القوی به فی سبیل الله و الرامی فی سبیل الله»^(۲) خداوند متعال به خاطر یک تیر (و گلوله) سه نفر را داخل بهشت می‌کند: سازنده، مهیاکننده، و تیرانداز. قال علی عليه السلام: «ان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه»^(۳) جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند برای اولیای مخصوص خود گشوده است.

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از روش‌های مفید در تربیت را قرآن امر به معروف و نهی از منکر می‌داند. امر به معروف که عبارت است از طلب و درخواست انجام امور و کارهای خیر، بیش از موعظه و نصیحت و حتی وصیت، در قرآن مورد تأکید قرار گرفته و جزء واجبات است و همچنین نهی از منکر یعنی جلوگیری از

۱. مواظب العددیه، ص ۹۳. ۲. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۰۷.
۳. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۸.

کارهای زشت و اعمال ناروا که از فرایض و واجبات اسلام شمرده شده است.

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

۱. قرآن مهم‌ترین رسالت انبیا را در دو امر خلاصه می‌کند: اول: دعوت به عبادت و پرستش خداوند که بزرگ‌ترین معروف‌هاست. دوم: پرهیز از اطاعت طاغوت‌ها ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^(۱)

۲. قرآن کریم امر به معروف و نهی از منکر را از اوصاف پیامبر اکرم و برخی از اهل کتاب و مجاهدان راستین و از خصالت‌های برجسته مؤمنان و از نشانه‌های حکومت اسلامی می‌داند.

الف: پیامبر اکرم ﷺ: ﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۲)

ب: برخی از اهل کتاب: ﴿لَيْسُوا سَوَاءً مَن أَهْلَ الْكِتَابِ... يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۳)

ج: مجاهدان راستین: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ... الْأَمْوَالُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۴)

د: مؤمنان: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۵)

ه: نشانه حکومت اسلامی: ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^(۶)

۳. امر به معروف و نهی از منکر توسط کودکان: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اقِمُوا الصَّلَاةَ وَآمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

۱. نحل، ۳۶.
 ۲. اعراف، ۱۵۷.
 ۳. آل عمران، ۱۴۴.
 ۴. توبه، ۱۱۲.
 ۵. توبه، ۷۱.
 ۶. حج، ۴۱.

بالمعروف و انه عن المنکر^(۱) حضرت لقمان به فرزندش می‌گوید: نماز را به پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن.

امر به معروف و نهی از منکر در احادیث

۱. ترک امر به معروف و مسلط شدن اشرار: قال الرضا عليه السلام: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَيَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْتَعْمِلَنَّ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَكُمْ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ»^(۲)

امر به معروف و نهی از منکر کنید و الا افراد بد در جامعه بر شما مسلط می‌شوند و اشخاص خوب دعا می‌کنند اما مستجاب نمی‌شود.

۲. ترک امر به معروف و نهی از منکر و فساد در جامعه: «عن ابي عبد الله عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: كيف بكم اذا فسدت نساؤكم وفسق شبابكم ولم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنكر فقليل و يكون ذلك يا رسول الله؟ فقال نعم و شر من ذلك كيف بكم اذا امرتم بالمنكر و نهيتم عن المعروف فقليل له يا رسول الله و يكون ذلك؟ قال نعم و شر من ذلك كيف بكم اذا رأيتم المعروف منكراً و المنكر معروفاً»^(۳)

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: چگونه است حال شما هنگامی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق گردند؟ و آن در صورتی است که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید. عرض کردند: آیا این چنین زمانی فرا می‌رسد؟ حضرت فرمود: آری، بدتر از این هم می‌شود و آن این‌که چگونه است حال شما هنگامی که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟ عرض کردند ای پیامبر! آیا این چنین وضعی فرا خواهد رسید؟ فرمود: آری، بدتر از این هم می‌گردد. چگونه است حال شما زمانی که معروف در جامعه منکر و منکر معروف گردد؟

۱. لقمان، ۱۷.
 ۲. وسائل، ج ۱۱، ص ۳۹۴.
 ۳. وسائل، ج ۱۱، ص ۳۹۶.

۳. ترک نهی از منکر و ضعف ایمان: قال النبی ﷺ: «ان الله ليبغض المؤمن الضعيف الذي لادين له فقيل له و ما المؤمن الضعيف الذي لادين له؟ قال الذين لا ينهي عن المنكر»^(۱) پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خداوند، مؤمن ضعیفی را که دین ندارد دشمن دارد. عرض کردند: مؤمن ضعیف کیست؟ حضرت فرمود: کسی که نهی از منکر نمی‌کند.

۴. منزلت جهاد در برابر امر به معروف: قال علی ؑ: «و ما اعمال البرّ کلّها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کفئته فی بحر لجّی»^(۲) تمام کارهای نیک، حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریایی پهناور.

۵. امر به معروف و خلافت الهی: قال رسول الله ﷺ: «من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفة الله فی ارضه و خلیفة رسوله و خلیفة کتابه»^(۳) کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خدا در زمین و جانشین پیامبر و کتاب اوست. ۶. نهی از منکر و به خاک مالیدن بینی فاسقان: قال علی ؑ: «من نهی عن المنکر ارغم انوف الفاسقین»^(۴) نهی از منکر به خاک مالیدن بینی فاسقان است.

صفات آمرین به معروف

«عن ابی عبدالله ؑ قال انما یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر من کانت فیه ثلاث خصال عالم بما یأمر به تارک لما ینهی عنه عادل فیما یأمر عادل فیما ینهی رفیق فیما یأمر رفیق فیما ینهی»^(۵) همانا کسی امر به معروف و نهی از منکر

۱. وسائل، ج ۱۱، ص ۳۹۷
 ۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴
 ۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۷
 ۴. غرر الحکم
 ۵. وسائل، ج ۶، ص ۴۰۳

می‌کند که دارای سه خصلت باشد: به آنچه امر می‌کند دانا باشد. از آنچه نهی می‌کند خود تارک باشد. در آنچه امر و نهی می‌کند عدالت را رعایت کند. در امر و نهی رفق و مدارا نماید.

آثار امر به معروف

امام باقر ؑ درباره امر به معروف و نهی از منکر می‌فرماید: «بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلل المکاسب و تردّ المظالم و تعمّر الارض و ینتصف من الاعداء و ینتصم الامر»^(۱).

یعنی به وسیله امر به معروف و نهی از منکر سایر واجبات و دستورات الهی انجام می‌گیرد، راه‌ها امن می‌شود، کسب‌ها حلال می‌شود، مظالم و اموال مردم به صاحبان اصلی آن بر می‌گردد و زمین آباد می‌شود و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کارها اصلاح می‌گردد.

شیوه امر به معروف

برای وادار ساختن مردم به معروف و باز داشتن آنان از اعمال ناشایست لازم است بهترین شیوه‌ها را انتخاب کرد.

قال رسول الله ﷺ: «من امر بالمعروف فلیکن امره ذلك بمعروف»^(۲) هر کس امر به معروف می‌کند باید شیوه‌اش نیز معروف باشد.

۱. توجه دادن به ارزش انسان: اگر انسان بداند که جانشین خداوند است و فرشتگان در برابر انسان کامل، تواضع می‌کنند و تنها موجودی است که خداوند در

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵
 ۲. کنز العمال، حدیث ۵۵۲۳

خلقت او به خودش آفرین گفته است و همه نظام هستی را برای بهره‌برداری انسان آفریده است و او را موجود فناپذیر قرار داده است و انواع فضایل و کمالات را برای انسان منظور داشته هرگز دست به گناه نمی‌زند و از کارهای ناشایست دوری می‌کند.

۲. **مخفیانه انتقاد نمودن:** روشن است که اگر کسی مرتکب گناهی شده است و خود را هنوز عزیز و محترم بداند پند و اندرز ما را زودتر قبول می‌کند.

قال الجواد علیه السلام: «من وعظ اخاه سرّاً فقد زانه و من وعظه علانية فقد شانه»^(۱)
هر کس برادر دینی خود را مخفیانه موعظه کند، او را زینت داده است ولی هر کس او را آشکارا نصیحت کند شرمنده‌اش کرده است.

۳. **تکریم نمودن:** قال علی علیه السلام: «استصلاح الاخيار باكرامهم و الاشرار بتأديبهم»^(۲)
اصلاح خوبان جامعه باید از طریق احترام و تکریم به آنان باشد همان گونه که اصلاح بدان جامعه باید از طریق تأدیب صورت پذیرد.

۴. **بیان ثواب و عقاب:** یکی از راه‌هایی که می‌توان به وسیله آن انجام معروف‌ها را در جامعه زیاد کرد و مردم را از منکرات باز داشت بیان پاداش‌های کارهای معروف و کیفرهای منکر است در قرآن کریم و روایات عقاب و ثواب اعمال برای این منظور بیان شده است.

حضرت یوسف علیه السلام رمز عزت خودش را برای برادران در یک جمله بیان می‌کند: «انّه من يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين»^(۳) هر کس تقوا پیشه کند خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی‌کند.

۵. **همچون آئینه:** حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «المؤمن

۱. بحارالانوار، ۷۵، ص ۳۷۴.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۸۲.

۳. یوسف، ۹۰.

مراة المؤمن»^(۱) یعنی مؤمن آئینه مؤمن است. اگر در این حدیث جالب و کوتاه دقت کنیم نکاتی را در باره شیوه امر به معروف استفاده می‌کنیم. از جمله:

۱. آئینه از روی صفا عیب را می‌گوید، نه از روی انتقام و غرض.

۲. آئینه زمانی عیب را نشان می‌دهد که خودش گردوغبار نداشته باشد.

۳. مراعات مقام و منصب را نمی‌کند.

۴. عیب را از آنچه هست بزرگ تر نشان نمی‌دهد.

۵. آئینه همراه با نشان دادن عیب، نقاط قوت را نیز نشان می‌دهد.

۶. عیب را روبه‌رو می‌گوید نه پشت سر.

۷. عیب را بی سر و صدا می‌گوید.

۸. آئینه را اگر شکستیم باز عیب ما را بیان می‌کند. مؤمن را اگر تحقیر کردی

باز دست از سخن خود بر نمی‌دارد.

۹. آئینه عیب را در دل خود نگه نمی‌دارد و همین که از کنارش رد شدی

عیب از صفحه او پاک می‌شود.

۱۰- اگر آئینه عیب مرا گفت باید خود را اصلاح کنم، نه آن که آئینه را

بشکنم آری اگر مسلمانی نهی از منکر کرد شما گناه را از خود دور کن و به

انتقادکننده اعتراض نکن^(۲).

ای غزالی گریزم از یاری که اگر بد کنم نکو گوید

مخلص آن شوم که عیبم را همچو آئینه روبه‌رو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان پشت سر رفته مو به مو گوید

۱. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۱۶.

۲. امر به معروف، نوشته حجة الاسلام محسن قرائتی، ص ۱۹۰.

امر به معروف و نهی از منکر وظیفه خصوصی است یا عمومی؟

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^(۱) یعنی باید از بین شما دسته‌ای به نظارت حسن جریان امور بپردازند و دعوت به خوبی نمایند و مردم را از کار زشت باز دارند چنین مردمی رستگارانند.

از ظاهر «منکم امة» استفاده می‌شود که این امت بعضی از جمعیت مسلمان‌ها را تشکیل می‌دهد نه همه آن‌ها را بنابراین، وظیفه عمومی نیست وظیفه گروه خاصی است و به عبارت دیگر واجب کفایی است نه عینی اما از بعضی آیات استفاده می‌شود این دو روش تربیتی جنبه عمومی دارد و واجب عینی است مانند: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^(۲)

امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد یک مرحله فردی است که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد که جنبه عمومی دارد و وظیفه هر فرد مسلمان است و طبعاً شعاع آن محدود به توانایی اوست و این مرحله از تذکر و پند دادن و اعتراض و انتقاد تجاوز نمی‌کند مرحله دوم واجب کفایی است که گروه خاصی باید عهده‌دار این امر باشند و از شئون حکومت اسلامی محسوب می‌شود به این معنا که اگر به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود نیاز باشد، این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.^(۳)

۱. آل عمران، ۱۰۴.

۲. آل عمران، ۱۱۰.

۳. نمونه، ج ۳ ص ۳۵.

استفاده از الگوهای تربیتی

برنامه‌های عملی همیشه مؤثرترین برنامه‌هاست چون عمل، حکایت از ایمان عمیق انسان به گفتارش می‌کند و سخنی که از دل برآید بر دل نشیند. همیشه وجود الگوها و سرمشق‌های بزرگ در زندگی انسان‌ها وسیله مؤثری برای تربیت و پرورش روحی انسان‌ها بوده است، به همین دلیل، پیامبران و رهبران معصوم، مهم‌ترین قسمت هدایت و تربیت را با عملشان نشان می‌دادند. قرآن کریم برای تزکیه و تربیت نفسانی مردم اسوه‌های ارزشمندی را که در صفات برجسته انسانی ممتاز بودند معرفی می‌کند و این، یکی از روشهای تربیت است. به تعبیر دیگر، اگر قرآن به توحید و عدالت و صداقت و صبر و تحمل و اخلاص و دیگر صفات نیکو و عقاید حسنه دعوت می‌نماید؛ پیش از آن افرادی را که در این صفات و خصال برتر و بهتر از همه بودند به جامعه انسانی معرفی می‌کند. به تعبیر علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه وقتی قرآن کریم در مقام بیان و تعریف نیکی می‌باشد نیکان و ابرار را برای مردم معرفی می‌کند. به جای ذکر صفت موصوف را معرفی می‌کند.

قرآن می‌فرماید: نیکی آن نیست که چهره‌های خود را به (موقع نماز) به طرف شرق و غرب متوجه سازید (و تمام گفتگوهای شما از مسأله قبله و تغییر قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکوکار کسانی هستند که به خداوند و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند. ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾^(۱)

۱. بقره، ۱۷۷.

در این آیه شریفه خداوند متعال به جای این که بز (بکسر) را تعریف کند بز (به فتح) را بیان کرده برای این که توصیف و تعریف کسانی که دارای این صفت شده باشند و ضمناً اشاره به این است که مفاهیم خالی از مصداق هیچ گونه ارزشی ندارد و اساساً روش قرآن این است که در هر مورد متوجه توصیف افرادی که واجد صفاتند می شود و به شرح مفهوم صفات قطع نظر از دارندگان آن قناعت نمی کند.^(۱)

قرآن کریم حضرت محمد ﷺ و حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان اسوه و مقتدای مردم معرفی نموده است: ﴿لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة﴾^(۲) برای شما در زندگی رسول اکرم ﷺ سرمشق نیکویی بوده است. ﴿قد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم والذين معه﴾^(۳). برای شما تاسی نیکی در زندگی ابراهیم علیه السلام و کسانی که با او بودند وجود داشت.

قرآن کریم در بعضی آیات به پیامبر می فرماید: به یاد انبیای گذشته باش که دارای صفات نیکو از قبیل اخلاص و صبر و مقاومت و شایستگی در عمل بودند یا این که می فرماید: همه انبیای از هدایت ما برخوردار بودند و از صالحان و شایستگان بودند آنگاه بعد از ذکر آن ها و صفاتشان می فرماید: بنابر این به هدایت آنها اقتدا کن. ﴿و اذکر عبادنا ابراهيم واسحق ويعقوب اولي الايدي والابصار انا اخلصناهم بخالصة ذكري الدار انهم عندنا لمن المصطفين الاخيار و اذکر اسماعيل واليسع و ذالكفل و كل من الاخير﴾^(۴) به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را صاحبان دست های (نیرومند) و چشمهای (بینا) ما آن ها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم و آن یادآوری

۱. المیزان، ج ۱، ص ۴۳۶.
۲. احزاب.
۳. ممتحنه.
۴. ص، ۴۷.

سرای آخرت بود و آن ها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند و به خاطر بیاور اسماعیل و الیسع و ذوالکفل را که همه از نیکان بودند.

﴿و اذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیاً﴾^(۱) در این کتاب آسمانی از موسی یاد کن که او مخلص بود و رسول و پیامبر والا مقامی بود. ﴿واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً﴾^(۲) در کتاب آسمانی خود از ادریس یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود.

﴿واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد﴾^(۳) در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود.

﴿و وهبنا له اسحق و یعقوب کلاً هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و كذلك نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطاً و کلاً فضلنا علی العالمین و من آباءهم و ذریتهم و اخوانهم و اجتیبناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم اولئک الذین هدایم الله فهدیهم اقتده﴾^(۴) و اسحاق و یعقوب را به او «ابراهیم» بخشیدیم، و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را (نیز) قبلاً هدایت نمودیم، و از فرزندان او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم، و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم، و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر کدام از صالحان بودند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را به جهانیان برتری دادیم، و از پدران آن ها و فرزندان آن ها و برادران آنها افرادی را برگزیدیم. و به راه راست هدایت نمودیم. آن ها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنها اقتدا کن ﴿فهدیهم اقتده﴾

۱. مریم، ۵۱.
۲. مریم، ۵۶.
۳. مریم، ۵۴.
۴. انعام، ۸۴-۹۰.

آری، برای تربیت معنوی و تزکیه روحی مردم ذکر نمونه و اسوه امری ضروری است که قرآن کریم به این موضوع اهمیت فوق العاده قایل شده است و کراراً به پیامبر اکرم می‌فرماید: به یاد پیامبران بزرگ باش که برخوردار از این صفات برجسته انسانی و واجد فضایل و مکارم روحی بودند.

البته روشن است که مقصود اصلی خطاب به مؤمنان و گروندگان به اسلام است که درس مقاومت و پایداری و اخلاص و اعتقاد و عمل را از انبیا بیاموزند و ال‌پیامبر اکرم مقتدای تمام پیامبران و اولیاو معصومان علیهم‌السلام است.

در این جا نمونه‌ای از تربیت معنوی بعضی از انبیا الهی را ذکر می‌کنیم که چگونه با خداوند و با مردم سخن گفتند و نحوه سلوک و رفتار آن‌ها در جامعه اسلامی چگونه بوده است و تا چه حد و میزان در برابر خداوند رعایت ادب اسلامی را می‌نمودند یا در برابر اهانت‌های مردم جاهل چگونه عکس‌العمل نشان می‌دادند.

بعضی از الگوهای تربیتی در قرآن

۱. شکیبایی حضرت نوح علیه‌السلام

حضرت نوح علیه‌السلام اولین پیامبر اولوالعزم است که سالیان طولانی به هدایت و تربیت مردم پرداخت. به قول قرآن «فلیث فیهم الف سنة الا خمسين عاما»^(۱) او در میان آن‌ها ۹۵۰ سال به تبلیغ و ارشاد و تربیت مردم مشغول بود و گروه اندکی به او ایمان آوردند که حدود ۸۰ نفر از ایمان آوردندگان به شریعت نوح بودند. اما مردم در برابر رأفت و دلسوزی این پیامبر توهین و خشونت روا می‌داشتند که قرآن می‌فرماید: «قال الملائ من قومه انا لنریک فی ضلال مسین»^(۲) اشراف قومش گفتند: تو را در گمراهی آشکار می‌بینیم، اما حضرت نوح بالحنی آرام و متین و برخاسته از شکیبایی و حلم مخصوص به پیامبران در پاسخ آن‌ها گفت: من نه تنها گمراه نیستم بلکه هیچ گونه نشانه‌ای از گمراهی در من وجود ندارد ولی من فرستاده پروردگار جهانیانم. «قال یا قوم لیس بی ضلالة و لکنی رسول من رب العالمین»^(۳)

قرآن کریم به اهانت‌هایی که به این بزرگوار نمودند در آیات مختلف اشاره می‌کند از جمله: «و ما نراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا»^(۴) گاهی می‌گفتند: ما نمی‌بینیم کسی از تو پیروی کند مگر یک مشت اراذل و اوباش.

«یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالتنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین»^(۵) ای نوح! زیاد با ما سخن گفتی و «پرحرفی کردی» اگر راست می‌گویی، عذابی را که

۱. عنکبوت، ۱۴.

۲. اعراف، ۶۱.

۳. هود، ۲۷.

۴. مؤمنون، ۲۶.

وعده می‌دهی بیاور.

﴿و یصنع الفلك و کلما مر علیه ملاً من قومه سخروا منه﴾^(۱) او مشغول ساختن کشتی بود هرگاه گروهی از قومش از کنارش عبور می‌کردند او را مسخره می‌کردند.

آن قدر این پیامبر بزرگ الهی را ناراحت نمودند که در برابر این همه اهانت عرض کرد: ﴿رب انصرنی بما کذبون﴾^(۲) پروردگارا! در مقابل تکذیب آن‌ها مرا یاری کن. به خاطر این همه صبر و استقامت و شکیبایی خداوند امتیازی و افتخاری در قرآن به او داده که برای هیچ کدام از انبیا آن امتیاز و افتخار را اعطا نکرده و آن این که می‌فرماید سلام و درود بر نوح باد در میان جهانیان ﴿سلام علی نوح فی العالمین﴾^(۳) چه افتخاری از این برتر و بالاتر که خداوند متعال بر او سلام می‌فرستد: جالب این که (العالمین) (به مقتضای این که جمع است و توأم با الف و لام) آن چنان معنای وسیعی دارد که نه تنها همه انسان‌ها بلکه عوالم فرشتگان و ملکوتیان را نیز ممکن است در برگیرد.

۲. ادب حضرت ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم رفتار و کردار و گفتار و سیره پسندیده حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان اسوه ذکر فرموده و آن قدری که از این پیامبر بزرگوار بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ستایش و تمجید شده از دیگر انبیا به این عظمت یاد نشده است. این پیامبر در مقام معرفی پروردگار در مقابل مردم بت‌پرست گوید: خداوند من کسی است که مرا خلق کرد و هدایت نمود و خداوند من کسی

۱. هود، ۳۸.
۲. صافات، ۷۹.
۳. صافات، ۷۹.

است که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌کند ﴿الذی خلقنی فهو یمدین و الذی یطعمنی و یسقین﴾ خیرات و برکات را از خداوند می‌داند آن گاه وقتی به مسأله مرض می‌رسد به خودش نسبت می‌دهد نه به خداوند: ﴿فاذا مرضت فهو یشفین﴾ چون در مقام ثناء و ستایش است مناسب نبود مرض و بیماری را به خداوند نسبت دهد گرچه مرض بی ارتباط با او نیست بلکه سیاق کلام برای بیان این معنی است که شفای از مرض، رحمت و عنایت اوست.^(۱)

این پیامبر واجد بسیاری از صفات برجسته انسانی بود که قرآن بدان اشاره می‌کند بلکه تمام صفات یک انسان کامل در او جمع بود که قرآن از او به عنوان یک امت یاد نموده ﴿ان ابراهیم کان امة قانتاً لله﴾^(۲) ابراهیم به تنهایی یک امت و مطیع خداوند بود یا این که می‌فرماید: ﴿ان ابراهیم حلیم اوّاه منیب﴾^(۳) همانا حضرت ابراهیم بردبار، دلسوز و بازگشت‌کننده به سوی خدا بود و خلاصه پیامبری بود ممتاز در همه اوصاف و خصال پسندیده و قهرمانی خستگی‌ناپذیر که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿و ابراهیم الذی و فی﴾^(۴) ابراهیم کسی است که وظیفه خود را ادا کرد، لذا قرآن کریم او را به عنوان الگو و سرمشق برای مردم ذکر نموده است ﴿و لقد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه﴾^(۵)

۳. تسلیم و صبر حضرت اسماعیل علیه السلام

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام جریان خواب خود را برای فرزندش بیان کرد که من در خواب دیده‌ام تو را ذبح و قربانی می‌کنم ﴿فانظر ما ذا تری﴾ فکر کن و

۱. المیزان، ج ۶، ص ۲۶۹.
۲. نحل، ۱۲۰.
۳. هود، ۷۵.
۴. نجم، ۳۷.
۵. ممتحنه، ۱۴.

نظریه خود را بیان کن که در این کار چه می بینی؟ حضرت اسماعیل چون تسلیم پروردگار است، عرضه داشت: مأموریت خویش را انجام بده ﴿یا ایت افعل ما تؤمر﴾ بعد از آن مراتب ادب خویش را در برابر پروردگار به عالی ترین وجه بیان می کند و هرگز به نیروی ایمان و تصمیم خود تکیه نمی کند، بلکه به مشیت و اراده خداوند اعتماد و تکیه می کند که گوید ﴿ستجدنی ان شاء الله من الصابرين﴾^(۱) به خواست خداوند مرا از صابران خواهی یافت.

۴. صبر و مقاومت حضرت هود علیه السلام

حضرت هود علیه السلام مبعوث به قوم عاد بود ﴿والی عاد اخاهم هوداً﴾ قوم عاد در سرزمین یمن زندگی می کردند حضرت آنان را به توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی دعوت می کرد ﴿یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون﴾^(۲) ولی این قوم لجوج و مستکبر، مخصوصاً ثروتمندان از خود راضی که قرآن از آن ها به (ملاً) تعبیر نموده یعنی ظاهر آن ها چشم پر کن بود به حضرت هود نسبت سفاهت و بی مغزی دادند و گفتند: ما تو را در سفاهت و سبک مغزی می بینیم و گمان می کنیم تو از دروغگویان باشی ﴿قال الملائة الذین کفروا من قومه انا لئریک فی سفاهة و انا لنظنک من الکاذبین﴾^(۳)

حضرت هود علیه السلام با آرامش روحی و ادبی که ویژه پیامبران است بدون اینکه عصبانی گردد فرمود: ای جمعیت من هیچ گونه سفاهتی در من نیست و وضع رفتار و گفتار من بهترین دلیل بر عقل من است من فرستاده پروردگار جهانیان هستم. ﴿قال یا قوم لیس بی سفاهة و لکنی رسول من رب العالمین﴾^(۴)

۲. اعراف، ۶۵-۶۷.

۴. اعراف، ۶۷.

۱. صافات، ۱۰۲.

۳. اعراف، ۶۵-۶۶.

۵. عفو و بخشش حضرت یوسف علیه السلام

وقتی برادران حضرت یوسف او را شناختند، شرمندگی و خجالت زاید برای آن ها به وجود آمد اما در انتظار این بودند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل عفو و بخشش است یا نه لذا رو به سوی یوسف کردند و گفتند: به خدا سوگند که پروردگار، تو را بر ما مقدم داشته و از نظر علم و عمل فضیلت بخشیده ﴿قالوا تالله لقد آثرک الله علینا﴾ هر چند ما خطا کار بودیم «و ان کتّا لحاطین».

اما حضرت یوسف علیه السلام حاضر نبود این حال شرمندگی برادران مخصوصاً، هنگام پیروزیش ادامه یابد بلافاصله با این جمله به آن ها امنیت و آرامش خاطر داد و گفت امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود.

﴿قال لا تریب علیکم الیوم﴾ و آنها را مورد عفو و بخشش و مرحمت خویش قرار داد و گفت: خداوند شما را می بخشد چرا که او ارحم الراحمین است ﴿یفغر الله لکم و هو ارحم الراحمین﴾^(۱)

۶. شکر حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام چون مشاهده کرد خداوند او را از دست دشمنان نجات داد و به خاطر تمام نعمتهایی که از اول عمر تا به حال خداوند به او مرحمت نموده عرضه می دارد: خداوند! به شکرانه نعمتی که به من دادی من هرگز یاور و پشتیبان مجرمان نخواهم بود. ﴿رب بما انعمت علیّ فلن اکون ظهیراً للمجرمین﴾^(۲)

یکی از زشت ترین گناهان اعانت بر اثم کمک کردن به ستمگران است که

۲. قصص، ۱۷.

۱. یوسف، ص ۹۲.

سبب می شود انسان در سرنوشت شوم آن ها شریک باشد. در قرآن کریم روی این اصل اسلامی و انسانی کراراً تکیه شده است که معاونت بر اثم و حمایت از مجرمین و معصیت کاران نکنید ﴿تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان﴾^(۱) بر نیکی و تقوا تعاون کنید و به گناه و ستم هرگز کمک نکنید.

۷. تواضع حضرت داوود و سلیمان علیهما السلام

این دو پیامبر بزرگ فضیلت علم و دانش را از خداوند می دانند و به خود نسبت نمی دهند. قرآن می فرماید: ما به داوود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم و آن ها گفتند: همه از آن خداوند است که ما را بر بسیاری از بندگان برتری بخشید ﴿و لقد آتینا داود و سلیمان علماً و قالوا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین﴾^(۲) در این جا حضرت داوود و سلیمان اولاً موهبت علم را به خداوند نسبت می دهند نه به خودشان. ثانیاً در برابر این نعمت، شکر و حمد الهی را به جا می آورند تا روشن بشود هر نعمتی را شکری لازم است. چون این دو پیامبر از تزکیه و تربیت روحی برخوردار هستند تواضع نموده در برابر خداوند علم را به او نسبت می دهند افراد خود بین و متکبر اگر نعمتی را در زندگی خویش ببینند محصول زحمتهای خود و نتیجه فکر و اندیشه خود می پندارند که قرآن از قول قارون چنین نقل می کند ﴿انما اوتیته علی علم عندی﴾^(۳) قارون گفت: این ثروتی که من دارم به وسیله دانشی است که تحصیل کرده ام.

۱. نمل، ۱۵.

۲. نمل، ۱۵.

۳. قصص، ۷۸.

۸. حضرت لقمان و دستورات ده گانه تربیتی

قرآن کریم یکی از افرادی که برای مردم الگو و نمونه تربیت روحی است حضرت لقمان علیه السلام را معرفی می کند و دستورات تربیتی و اخلاقی او را نسبت به فرزندش بیان می کند، در عظمت و بزرگی این شخص همین بس که او حکیم الهی بود و از نعمت حکمت برخوردار بود، خداوند می فرماید: ما به او حکمت عطا کردیم به این که شاکر و سپاس گذار خداوند باشد که به سود و منفعت خویش قدم برداشته ﴿و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله و من یشکر فانما یشکر لنفسه﴾ حضرت لقمان ده دستور مهم و سازنده اعتقادی و اخلاقی نسبت به فرزندش بیان می فرماید که قرآن آنها را در شش آیه توضیح می دهد و تمام آن ها در تربیت روحی و تزکیه جان انسان تأثیر فراوان دارد.

۱. شرک نیاوردن به خداوند

حکمت لقمان ایجاب می کند که قبل از هر چیز به سراغ اساسی ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله توحید است ﴿و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشکر بالله ان الشکر لظلم عظیم﴾ به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش گفت: در حالی که او را موعظه می کرد پسرم! چیزی را شریک خداوند قرار مده که شرک ظلم بزرگی است.

۲. توجه دادن به معاد

﴿یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر﴾ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه ای از آسمان ها و زمین قرار گیرد خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است.

در این دو آیه خداوند دو اندرز لقمان پیرامون مسأله توحید و معاد را ذکر

می‌کند که اساس سعادت و کمال بشر در توجه به مبدأ و معاد می‌باشد بعد از آن به مهم‌ترین عامل تربیت که نماز است اشاره می‌کند.

۳. امر به اقامه نماز

پسرم! نماز را برپا دار ﴿یا بنی اقم الصلوة﴾ چرا که نماز مهم‌ترین پیوند تو با خالق است نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفاً و زندگی تو را روشن می‌سازد و آثار گناه را از جانت می‌شوید و تو را از فحشا و منکر باز می‌دارد.

۴- ۵. امر به معروف و نهی از منکر

بعد از برنامه نماز، به مهم‌ترین دستور اجتماعی یعنی امر به معروف و نهی از منکر پرداخته، می‌گوید: مردم را به نیکی‌ها و معروف دعوت کن و از منکرات باز دار ﴿و امر بالمعروف و انه عن المنکر﴾

۶. امر به صبر و استقامت

بعد از این سه دستور عملی به مسأله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به بدن است پرداخته، می‌گوید: در برابر مصایب و مشکلاتی که بر تو وارد می‌شود شکیبایی باش، که این از وظایف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است ﴿واصبر علی ما اصابك انّ ذلك من عزم الامور﴾.

۷- ۸. امر به خوشرویی و تواضع

سپس لقمان به مسایل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخت. نخست تواضع و فروتنی و خوشرویی را توصیه نمود، می‌گوید: با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان ﴿و لا تصعر خدک للناس﴾ و مغرورانه بر روی زمین راه مرو ﴿و لا تمس فی الارض مرحاً﴾. چرا که خداوند هیچ متکبر و مغروری را دوست ندارد ﴿ان الله لا یحب کلّ مختال فخور﴾

۹. امر به اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن

در آیه بعد دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت بیان کرده و می‌گوید پسرم! در راه رفتن اعتدال را رعایت کن ﴿و اقصد فی مشیک﴾ و در سخن گفتن نیز رعایت اعتدال را بنما و از صدای خود بکاه و فریاد مزن ﴿و اغضض من صوتک﴾ چرا که زشت‌ترین صداها صدای خران است ﴿ان انکر الاصوات لصوت الحمیر﴾^(۱) در واقع این دو آیه از دو صفت خود برتر بینی و خود پسندی نهی نموده و به دو صفت اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن امر نموده است^(۲).

۱۰. حضرت پیامبر ﷺ و خلق عظیم

قرآن کریم پیامبر گرامی اسلام ﷺ را به عنوان اسوه و الگوی تربیت مردم معرفی می‌کند و از او به عنوان صاحب خلق عظیم یاد نموده ﴿وانک لعلی خلق عظیم﴾^(۳) و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری. در این که مقصود از خلق عظیم پیامبر اکرم ﷺ چیست؟ اقوالی گفته شده است از جمله:

الف: تو بر دین بزرگی هستی که دین اسلام است.

ب: تو متخلّق به اخلاق اسلام و بر طبع بزرگی هستی و حقیقت اخلاق آن است که انسان نفس خود را به آن بیاراید.

ج: خلق عظیم صبر بر حق و بخشش و وسیع و تدبیر به اقتضای عقل می‌باشد.

د: عایشه گوید: اخلاق پیامبر متضمن بود آنچه که در ده آیه اول سوره مؤمنون آمده است و کسی را که خداوند ستایش کند بر این که اخلاق بزرگی

۲. نمونه، ج ۱۷، ص ۵۵-۵۱.

۱. لقمان، ۱۹-۱۲.

۳. قلم، ۴.

دارد دیگر بعد از آن ستایش، ستایشی نیست.

ه: خداوند خلق او را عظیم فرموده برای این که با اخلاقیش با مردم معاشرت داشت و با قلبش جدا بود پس ظاهرش با مردم باطنش با خدا بود
و: برای این که حضرت امتثال نمود ادبی که خدای سبحان او را فرموده
﴿خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین﴾^(۱)

ز: خلق او را عظیم نموده برای اجتماع مکارم اخلاق در آن حضرت و تأیید می کند این معنا را آنچه حضرت فرموده: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»
ح: از عایشه پرسیدند: اخلاق پیامبر چگونه بود؟ گفت: «كان خلقه القرآن»
ط: بعضی گفته اند: سرّ این که خداوند پیامبر را بر عظمت در اخلاق ستایش کرد آن است که به او دستور داد تا به هدایت انبیا اقتدا کند «اولئك الذين هدهم الله فبهد بهم اقتده» که منظور آن است که به تمام فضایل اخلاقی که در انبیا متفرق است اقتدا کند و چون این درجه عالیّه برای هیچ یک از انبیا پیشین میسر نشد خداوند او را به اخلاق عظیم یاد کرد.^(۲)

مهربانی پیامبر اکرم ﷺ

قرآن کریم پیامبر اکرم را به عنوان دلسوزترین شخص نسبت به هدایت مردم معرفی می کند لذا می فرماید: «لقد جاءكم رسول من انفسكم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم»^(۳). رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت

۱. اعراف، ۱۹۹.

۲. تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۸۰؛ جامع الاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۲۷.

۳. توبه، ۱۲۸.

به مؤمنان رؤف و مهربان است، به اندازه ای پیامبر اکرم برای هدایت و راهنمایی و رسیدن به سعادت مردم سعی و تلاش می کرد و غصه می خورد که خداوند در قرآن در چند مورد به او تسلیت می گوید و می فرماید: ناراحت و غمناک مباش از جمله: ﴿فلا تذهب نفسك علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون﴾^(۱) جان خودت را به خاطر شدت تأسف بر آن ها از دست نده که خداوند به آنچه انجام می دهند عالم است. ﴿فلعلک باخع نفسك علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا﴾^(۲) گویی می خواهی خود را از غم و غصه به خاطر اعمال آنها هلاک کنی، اگر آن ها به این گفتار ایمان نیاورند. ﴿لعلک باخع نفسك الا یکنو مؤمنین﴾^(۳) گویی می خواهی خود را هلاک کنی که چرا این ها ایمان نمی آورند، این اوصاف برجسته که حرص بر هدایت مردم و مهربانی نسبت به مؤمنین و غصه خوردن از عدم ایمان کفار و منافقین است فقط در قرآن برای پیامبر اکرم ذکر شده است.

قرآن کریم دستورات مختلفی به پیامبر اکرم ﷺ می دهد که مقصود اصلی از آن دستورات تربیت و تزکیه مردم است که مردم با عمل کردن به این دستورات و فرامین قرآن بتوانند به فضایل و مکارم اخلاق دست یابند از جمله به پیامبر می فرماید: ﴿خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین﴾^(۴) با آن ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکبهد دعوت کن و از جاهلان روی بگردان و با آن ها ستیزه مکن.

۱. فاطر، ۸.

۲. کهف، ۶.

۳. شعرا، ۳.

۴. اعراف، ۱۹۹.

الگوهای تربیتی در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام که خود نمونه‌ای کامل در اخلاق و تربیت نفسانی است و زندگی و رفتار و اعتقاد او سرمشق و درس برای همه مسلمین است چهار پیامبر بزرگوار را به عنوان اسوه و الگو معرفی می‌کند که عبارت است از: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت موسی علیه السلام، حضرت داوود علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: کفایت می‌کند تو را که از رسول گرامی اسلام (در رفتارش با دنیا) پیروی کنی و نکوهش و عیب جویش تو را دلالت و راهنمایی می‌کند به بسیاری رسوائی و زشتی‌های دنیا زیرا که اطراف و اکناف آن (مال و منال دنیا و عشق و دلبستگی به آن) از آن حضرت گرفته شده و برای غیر او مهیا گشته و آن حضرت از نوشیدن شیر گوارای آن باز داشته شد و از زر و زیورش دور گردیده شده.

«و لقد کان فی رسول الله صلی الله علیه و آله کاف فی الاسوه و دلیل لك علی ذم الدنيا و عیبها و کثرة مخازیها و مساویها. اذ قبضت عنه اطرافها و وطئت لغيره اکنافها و فطم عن رضاعها و زوی عن زخارفها»

و اگر در مرتبه ثانی بخواهی از (رحمت‌های الهی برخوردار شده و در زمره خاصان محسوب شوی) از موسای کلیم علیه السلام پیروی کن آنجا که گفت: پروردگارا! من به آنچه از خیر و نیکویی به سویم بفرستی نیازمندم. به خدا سوگند موسی از خدا جز نانی که بخوردنخواست، زیرا که خوراک او گیاهان زمین بود به طوری که از لاغری شکم و کم‌گوشتی سبزی گیاهان از اندرون و پوست شکمش دیده می‌شد.

«و ان شئت ثبت بموسی کلیم الله صلی الله علیه و آله حیث یقول: «رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر» و الله ما ساله الا خبزاً یا کله لانه کان یاکل بقلة الارض و لقد کانت خضرة

البقل تری من شفیف صفاق بطنه لهزاله و تشذب لحمه»

و در درجه سوم اگر می‌خواهی از حضرت داوود علیه السلام که دارای مزامیر بود و قاری اهل بهشت است آن حضرت به دست خویش از لیف خرما زنبیل‌ها بافته به رفقا و به همراهان خود می‌داد می‌فرمود: کدام یک از شما در فروش این، مرا یاری می‌کند؟ (پس دوستانش آن‌ها را برایش فروخته و از بهایش نان جوین بود خریداری می‌کردند) و خوراک آن حضرت یک دانه از همان قرص‌های جوین بود که از بهای آن زنبیل‌ها تهیه شده بود.

«وان شئت ثلثت بدوود صاحب المزامیر و قاری اهل الجنة فلقد کان یعمل سفائف الخوص بیده و یقول لجلسائه ایکم یکفینی بیعها؟ و یا کل قرص الشعیر من ثمنها» و اگر در عیسی سخنی داری و می‌خواهی از او پیروی نمایی؛ فرزند مریم سنگ خارا را بالش می‌ساخت. لباس زبر و درشت می‌پوشید، طعام خشن و غیر نرم میل می‌فرمود. نان خورشش گرسنگی بود. چراغش در شب، روشنی ماه بود و سایه‌بان و پناهگاهش در زمستان مرکز طلوع و غروب آفتاب بود. میوه خوشبویش گیاهی بود که برای بهایم و چهارپایان می‌روئید. نه زنی داشت که او را به فتنه افکند، نه فرزندی که او را غمناک سازد و نه مالی که او را از یاد خدا غافل سازد و نه طمعی که او را خوار سازد مرکبش دو پایش، و خدمتکارش دو دستش بود. همه جا پیاده می‌رفت و هرکاری را خودش انجام می‌داد.

«وان شئت قلت فی عیسی ابن مریم علیه السلام فلقد کان یتوسد الحجر و یلبس الخشن و یا کل الجشب و کان ادامة الجوع و سراجة باللیل القمر و ظلالة فی الشتاء مشارق الارض و مغاربها و فاکهته و ریحانه ما تنبت الارض للبهائم و لم تکن له زوجة تفتنه و لا ولد یحزنه و لا مال یلفته و لا طمع یدله دابته رجلاه و خادمه یداه»

بعد از جملاتی حضرت می‌فرماید: البته در روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی

است که معایب و رسوائی‌های جهان را به تو نشان می‌دهد زیرا که آن حضرت با اهل بیتش در گرسنگی به سر بردند و با آن مقام ارجمندی که او نزد خدا داشت از زیورهای آن کناره گرفت. پس بیننده باید به عقل خود مراجعه کند و بنگرد که آیا خداوند محمد ﷺ را در این امر، بزرگ شمرده یا کوچک گرفته است؟ اگر گوید: کوچک گرفته به خدای بزرگ سوگند که دروغ گفته و بهتان بزرگ زده (زیرا که ممکن نیست خداوند به اشرف مخلوقات خود توجه نکند) و اگر گوید: او را گرامی داشته و بزرگ شمرده پس باید بداند که غیر آن حضرت را که جهان را برایش وسیع نموده کوچک داشته و بزرگ‌ترین و مقرب‌ترین بندگانش را از آن دور نموده است.

«و لقد کان فی رسول الله ﷺ ما یدلک علی مساوی الدنيا و عیوبها اذ جاع فیها مع خاصّته و زویته عنه زخارفها مع عظیم زلفته فلینظر ناظر بعقله اکرم الله محمداً بذلك ام اهانته فان قال اهانته فقد کذب و الله العظیم و اتی بالالفک العظیم و ان قال اکرمه فلیعلم ان الله قد اهان غیره حیث بسط الدنيا له و زواها عن اقرب الناس منه»^(۱)

فصل سوّم

تربیت عقلانی

ارزش و اهمیت تربیت عقلانی

موضوع تربیت عقلانی از مهم‌ترین موضوعات و مسایل فرد و جامعه است و امری است که سرنوشت زندگی بشر بدان وابسته است. هر فرد یا امتی با استفاده از تربیت عقلانی می‌تواند وضع حال و آینده خویش را روشن سازد و آرمان‌هایش را محقق نماید. از طریق تربیت و پرورش نیروی عقلانی است که می‌شود قوای روحی انسان را به نحو شایسته به حد کمال رساند و در سایه به کار انداختن عقل و استفاده صحیح از آن، انسان واقعیت و حقیقت خویش را می‌شناسد و از دیگر موجودات برتر می‌شود.

از نظر شیعه امامیه عقل به عنوان یکی از چهار منبع و مدرک مهم استنباطات فقهی به شمار می‌رود و نیز یکی از راه‌های شناسایی اخبار ناسازگار است بدین معنی که هر روایت قابل قبول عقل را باید پذیرفت و هر روایت معارض و مخالف عقل را باید رها کرد.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: شما اگر کتاب الهی را تفحص نموده و در آیاتش دقت کنید بیش از ۳۰۰ آیه رامی بینید که مردم را به تفکر و تذکر و تعقل دعوت نموده یا به پیامبر استدلالی را برای اثبات حقی یا از بین بردن باطلی می‌آموزد.

مفهوم عقل

عقل در اصل از عقلال به معنی طنابی است که بر پای شتر می‌بندند تا حرکت نکند و از آن‌جا که نیروی خرد، انسان را از کارهای ناهنجار باز می‌دارد این واژه بر آن اطلاق شده است^(۱). لذا پیامبر گرامی اسلام در معنای عقل چنین می‌فرماید: «ان العقل عقال من الجهل و النفس مثل اخبث الدواب فان لم تعقل حارت فالعقل عقال من الجهل»^(۲) تحقیقاً که عقل بازدارنده انسان است از نادانی و نفس انسان مانند خبیث‌ترین حیوانات است که اگر عقال نشود و بند نگردد هلاک می‌شود.

بعضی عقل را به معنای (حجر) و منع تفسیر کرده‌اند و بعضی دیگر عقل را به معنای علم به صفات اشیا از حسن و قبح کمال و نقصان دانسته‌اند. مجمع البحرین در تفسیر عاقل گوید: او کسی است که می‌تواند نفس خود را کنترل کند و از هوا و هوس باز دارد. ممکن است بگوییم: ریشه اصلی همان منع و بازداشتن است و لذا هنگامی که زبان کسی بند بیاید عرب می‌گوید «اعتقل لسانه» و به (دیه) نیز عقل گویند چرا که جلو خون‌ریزی بیشتر را می‌گیرد و (عقیله) به زنی گفته می‌شود که دارای عفت و حجاب و پاکدامنی است.

حقیقت عقل

مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید: اصل در معنای عقل، بستن و نگه داشتن است و به این مناسبت ادراکی که انسان به آن دل می‌بندد و چیزی را به آن درک می‌کند عقل نامیده می‌شود و همچنین است قوه‌ای که گفته می‌شود یکی از

۱. مفردات راغب، لسان العرب. ۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۹ - ۱۰۰.

قوای انسانی است و به واسطه آن خیر و شر و حق و باطل را از یکدیگر تشخیص می‌دهد عقل نام دارد و مقابل آن جنون و سفه و حمق و جهل است. الفاضلی که در قرآن کریم در انواع ادراک استعمال شده زیاد است و شاید به بیست لفظ برسد مانند ظن، حساب، شعور، ذکر، عرفان، فهم، فقه، درایه، یقین، فکر، رأی، زعم، حفظ، حکمت، خبرت، شهادت، عقل و مانند فتوی، قول و بصیرت که ملحق به آن‌هاست^(۱).

در بیان دیگری می‌گوید: عقل آن چیزی است که انسان را به سوی حق هدایت می‌کند و علامتش این است که انسان از حق تبعیت و پیروی کند به خاطر این که قرآن کریم اعراض از روش و مرام حضرت ابراهیم را سفاهت و حماقت دانسته است «و من یرغب عن ملة ابراهیم الامن سفه نفسه»^(۲) چه کسی جز افراد سفیه و نادان از آیین ابراهیم روی گردان خواهند شد؟ بنابراین اگر اعراض از ملت ابراهیم و آیین او سفاهت شمرده می‌شود تبعیت و پیروی از ملت و آیین او که حقیقت دین است عقل نام دارد^(۳) و از همین آیه استفاده می‌شود معنی حدیثی که می‌فرماید «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» عقل آن چیزی است که به وسیله او خداوند رحمن عبادت می‌شود و به سبب آن بهشت تحصیل می‌گردد.^(۴)

اقسام عقل

مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید: علما در تعریف و اقسام و حقیقت آن اختلاف نظر دارند و اکثراً غافل از این هستند که عقل بر معانی مختلفی اطلاق

۱. المیزان، ج ۲، ص ۲۵۹. ۲. بقره، ۱۳۰. ۳. المیزان، ج ۱۷، ص ۲۵۱. ۴. المیزان، ج ۱، ص ۳۰۳.

می شود و مشترک لفظی می باشد که چهار معنا برای آن ذکر می کند:

۱. وصفی است در انسان و نیرویی است که به سبب آن از سایر حیوانات جدا می شود و امتیاز پیدا می کند که به سبب آن قوه و نیرو قادر بر ادراک علوم و تحصیل صناعات و تدبیر آن هاست.

۲. عبارت است از دانشی که در ذات کودک وجود دارد و به سبب آن حکم می کند به جواز و امکان امور ممکن و امتناع امور مستحیل مانند علم به اینکه دو بیش از یک می باشد و اینکه یک شخص در دو مکان نمی تواند باشد.

۳. عبارت است از علوم و دانشهایی که به وسیله تجربیات در اوضاع و احوال مختلف حاصل می شود که اگر کسی از این علوم و دانش های بهره و بی نصیب باشد به او جاهل می گویند.

۴. عبارت است از قوه و قدرت این دانش ها و علوم به حدی که عواقب و پایان امور را بسنجد و شهوت نفسانی را قلع و قمع کند و به زندگی دنیوی مادی و زودگذر دل نبندد و خلاصه بر هوا و هوس غالب گردد.

بعد می فرماید: دو معنای اول، عقل طبیعی و دو معنای اخیر، عقل اکتسابی نام دارد و از همین جهت حضرت علی علیه السلام فرموده است: «رأیت العقل عقلین فمطبوع و مسموع و لا ینفع مسموع اذا لم یکن مطبوع» بعد از تقسیم عقل به دو قسم طبیعی و اکتسابی احادیثی ذکر می کند و بر این دو قسم تطبیق می نماید. می فرماید مقصود از حدیث شریف «ما خلق الله خلقاً اکرم علیه من العقل» عقل طبیعی و فطری است. خداوند خلق نکرده است هیچ موجودی را شریف تر و بهتر از عقل و مراد از حدیث «اذا تقرب الناس بابواب البر فتقرب انت بعقلک» عقل اکتسابی و نظری است. هرگاه مردم به وسیله ابواب نیکی تقرب جستند، تو به وسیله عقل خود تقرب بجوی و مقصود از حدیث پیامبر برای ابی درداء که

فرمود: «ازدد عقلاً تزدد من ربك قرباً» عقل اکتسابی و نظری است. حضرت فرمود: عقل خویش را به کار ببانداز و زیاد کن که وسیله قرب تو نزد خداوند می شود. راوی گفت: چه کنم عقل من زیاد شود؟ حضرت فرمود: اجتناب از محرّمات کن و واجبات را به جا بیاور که عقل تو زیاد می شود و از زمره عاقلان محسوب می شوی: «اجتنب محارم الله واد فرائض الله تكن عاقلاً...»^(۱)

عقل نظری و عملی

عقل را تقسیم کردند به نظری و عملی زیرا مسایلی که مورد بحث و بررسی است؛ یا پیرامون اموری است که در خارج از قدرت و اختیار انسان است یا پیرامون مسایلی است که در اختیار و انتخاب و قدرت انسان قرار دارد ولی مانند بحث پیرامون مسایل توحید، نبوت، معاد و سایر مسایل نظری که خواه انسان باشد و یا نباشد وجود آن حقایق در جای خود محفوظ است. کمال انسان در این است که بعد از بحث پیرامون آن ها شناخت پیدا کند ولی وجود آن ها در اختیار انسان نیست که اگر انسان نبود آن ها هم نباشد.

دیگر این که بحث پیرامون مسایلی است که اگر انسان نباشد آن ها وجود ندارد مانند اخلاق و تهذیب جان، تربیت روح، اداره منزل و اجتماع و مانند آنها اگر بشر نباشد مسایل عقل عملی جایی نخواهد داشت، از این نظر علوم انسانی را که در کمال انسانی نقش مؤثری دارد به این دو قسم تقسیم کرده اند^(۲).

مرحوم شهید استاد مطهری گوید: یک قسمت از کارهای عقل انسان درک چیزهایی است که وجود دارد و آن را عقل نظری می باشد و قسمت دیگر درک

۱. محجة البیضاء، ج ۱، ص ۱۷۷ - ۱۷۹.

۲. حکمت نظری و عملی نهج البلاغه، آیه الله جوادی، ص ۱۴.

چیزهایی است که باید انجام شود و آن را عقل عملی می‌نامند که اخلاق جزء عقل عملی است^(۱) در بیانی دیگر می‌گوید عقل نظری همان است که مبنای علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه الهی است و اما عقل عملی آن است که مبنای علوم زندگی و مبنای اصول اخلاقی است^(۲).

تقابل عقل و جهل

در قرآن کریم عقل در مقابل جهل واقع شده است چه این که در روایات هم این چنین است، لذا در کتب روایی ما فصلی به نام «العقل و الجهل» تدوین شده است نه العلم و الجهل.

حدیث امام صادق علیه السلام این معنا را به خوبی بیان می‌کند وقتی می‌پرسند: عقل چیست؟ می‌فرماید: «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»^(۳) یعنی عقل آن است که به آن خدا عبادت شود و بهشت کسب و تحصیل گردد بنابراین انسان یا عاقل است یا غیر عاقل و غیر عاقل یا عالم است یا جاهل و به عبارت دیگر انسان یا بهشتی است یا جهنمی و جهنمی‌ها یا عالم و یا با سواد هستند یا غیر عالم و بی سواد. و روایت «رب عالم قد قتلته جهله» چه بسا عالمی که جهل او باعث نابودی او شده است این معنی را نیز اثبات می‌کند این جهل در برابر عقل است با اینکه انسان عالم است چون عاقل نیست جاهل است. چه این که در قرآن کریم جهل در برابر عقل آمده است انه من عمل سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحيم^(۴) که هر کس از روی جهالت گناه کند سپس توبه کند و کار خویش را اصلاح کند پس خداوند آمرزنده و مهربان است.

۱. فلسفه اخلاق، ۳۶.

۲. ده گفتار، ص ۳۱.

۳. اصول کافی ج ۱ ص ۸.

۴. مائده، ۵۴.

خداوند در این آیه جهالت را در برابر عقل قرار داده است علم یعنی: هر کس گناه کند به او جاهل اطلاق می‌شود، گرچه عالم باشد و الا اگر انسان جاهل گناه کند جهلی که در برابر علم است که مأخوذ و معاقب نیست مخصوصاً اگر جهل او قصوری باشد یا جهل به موضوع باشد.^(۱)

تلازم بین عقل و وحی

گرایش انسان به سمت دین‌گرایی فطری است. در سوره روم آیه ۳۰ این حقیقت بیان شده است که «فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها» به سوی آئین پاک اسلام روی آور و با فطرت الهی خویش ملازم باش فطرتی که خداوند مردم را با آن آفریده است، این است آیین استوار حق ولی بیشتر مردم از این حقیقت آگاهی ندارند.

انسان در گرایش به دین از کسی الهام نگرفته و نیاموخته و تنها فطرت خداجوی اوست که این گرایش و کشش نهانی را اقتضا کرده است و این همان فطری بودن دین است. نقش عقل در این میان تشخیص راه فطرت است یعنی عقل به منزله چراغی است که این راه را روشن می‌سازد و نبی را از غیر نبی، خلیفه رسول الله را از غیر آن تشخیص می‌دهد بنابراین عقل چراغ است و دین صراط مستقیم. ابن سکیت از امام رضا علیه السلام پرسید: «فما الحجة على الخلق اليوم فقال العقل يعرف به الصادق على الله فيصدقه و الكاذب على الله فيكذبه فقال ابن اسكيت هذا والله و هو الجواب»^(۲) امروز حجت بر مردم چیست؟

امام می‌فرماید: حجت بر مردم عقل آنهاست که به وسیله آن کسی که به

۱. آیه الله جوادی.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۹.

خداوند نسبت درستی دهد تشخیص داده و تصدیق می‌نماید و کسی را که به دروغ نسبت دهد تکذیب می‌نماید سپس ابن سکیت عرض کرد: پاسخ صحیح همین است که شما فرمودید. عقل بین امام واقعی و مدعی امامت و بین راه از بیراهه فرق می‌گذارد از این رو حجت بر مردم است. عقل، خود، راه نیست بلکه راهنماست.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «**بالعقل عرف العباد خالقهم و انهم مخلوقون و انه المدبر و انهم المدبرون و انه الباقي و هم الفانون**»^(۱) مردم به وسیله عقل پی می‌برند که آنان آفریده و او آفریدگار آنهاست. خداوند مدبر و آنان تحت تدبیر اویند و باقی و همیشگی و آنها فانی و رفتنی هستند.

حدود حجیت عقل

گرچه بعضی از امور و ادراکات است که از مستقلات عقل شمرده می‌شود یعنی عقل انسان در فهم و دریافت آن نیازی به شرع ندارد و خود به تنهایی به درک آن راه می‌یابد مانند شناخت خالقیت (الله) و مخلوق بودن انسان و دیگر موجودات و نیز درک این مسأله که همه تحت تدبیر اویند. و قادر به ادامه حیات و بقای خود جز به اراده او نیستند. عقل بر اساس الهام الهی که فرمود: «**فاهمها فجورها و تقویها**» کلی حسن و قبح را می‌فهمد و تشخیص می‌دهد که مثلاً احسان و نیکویی خوب است و ظلم و ستم زشت و ناپسند است.

اما آیا عقل در این پایه قرار دارد که بتواند منشأ جعل قانون باشد و بدین ترتیب انسان از وحی و شرع بی‌نیاز گردد؟ بدون تردید پاسخ این سؤال منفی

است چرا که عقل می‌تواند به وجود خالق برای این عالم پی ببرد که او خالق و مدبر است ولی آن خالق و مدبر چه دستوراتی و برنامه‌هایی برای تعالی روح و روان انسان داده است.

عقل از دریافت آن عاجز و ناتوان است خلاصه این که عقل می‌داند که خداوند اوامر و نواهی دارد و این که پاره‌ای از امور محبوب و برخی از امور مبعوض اوست ولی از مصادیق آن اطلاعی ندارد پس باید پیامبر از طریق وحی آن مصادیق را بیان کند.

تربیت عقلانی یا دستور به تعقل

در قرآن کریم تأکید و توصیه فراوان بر تربیت نیروی عقلانی شده است و خداوند دستورات مکرر نسبت به تعقل و بکارگیری این نیروی باطنی داده است. قرآن کریم از خردمندان به عنوان (اولوالالباب) یاد کرده است (الباب) جمع (لب) است و لب به معنی مغز و مغز در ازاء قشر و پوست از ارزش اصلی برخوردار است. مثلاً در امور مادی ارزش گردو و یا پسته و بادام به مغز آن است و هر یک از این‌ها اگر پوک باشد یا مغز آن‌ها فاسد و سیاه شده باشد، بی‌ارزش است. این تعبیر جالب قرآن کریم بیانگر این حقیقت است که ارزش واقعی انسان به عقل اوست البته در صورتی که آن را به کار بیاندازد و به طور صحیح استفاده نماید.

قرآن کریم برای تربیت عقلانی و رشد نیروی باطنی تعبیرات مختلفی دارد که چند تعبیر از آن را ذکر می‌کنیم.

۱. در بعضی از آیات هدف از نزول آیات الهی و بیان آن‌ها را تعقل مردم

ذکر می‌کند. ﴿كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تعقلون﴾^(۱)

۲. در بعضی آیات مطلب را از این بالاتر برده و با لحنی همراه با توبیخ مردم را به خاطر عدم تعقل و اندیشیدن مورد مؤاخذه قرار داده می‌فرماید: ﴿افلا تعقلون﴾^(۲) آیا تعقل نمی‌کنید.
۳. در بعضی آیات همین معنا را به صورت جمله شرطیه بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿قد بينا لكم الايات ان كنتم تعقلون﴾^(۳) ما آیات خود را برای شما بیان کردیم اگر شما تعقل ورزید.
۴. در بعضی آیات پس از ذکر یک سلسله از نعمت‌ها و نشانه‌های الهی مانند خلقت آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و آب و گیاه و غیر آن می‌فرماید: ﴿ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون﴾^(۴)
۵. در بعضی از آیات از عدم تعقل و اندیشیدن مردم آن‌ها را توبیخ نموده که بسیاری از مردم از این نعمت بزرگ الهی که (عقل) نام دارد و حجت باطنی است استفاده نمی‌کنند و آن را به کار نمی‌اندازند و در مسیر رشد و تعالی او نیستند که در این زمینه نیز تعبیرات مختلف است. گاهی می‌فرماید: ﴿اکثرهم لا یعقلون﴾^(۵) اکثر مردم تعقل نمی‌کنند. و گاهی می‌فرماید: ﴿ذلك بانهم قوم لا یعقلون﴾^(۶) این‌ها جمعی و گروهی هستند که تعقل نمی‌کنند.
۶. در بعضی از آیات افرادی را که تعقل نمی‌کنند به عنوان بدترین

۱. بقره، ۲۴۲؛ نور، ۶۱.

۲. بقره، ۴۴ - ۷۶؛ آل عمران ۶۵؛ انعام ۳۲؛ اعراف، ۱۶۹؛ یونس ۱۶؛ هود، ۵۱؛ یوسف، ۱۰۹؛ انبیاء، ۱۰، ۶۷؛ مؤمنون ۸۰، قصص، ۶۰؛ صافات، ۱۳۸.

۳. آل عمران، ۱۱۸، شعراء ۲۸.

۴. بقره، ۱۶۴؛ رعد، ۴؛ نحل، ۱۲ - ۶۷؛ روم، ۲۴؛ جاثیه، ۵.

۵. عنکبوت، ۶۳؛ حجرات، ۴؛ مائده، ۱۰۳. ۶. مائده، ۵۸؛ حشر، ۵۸.

- موجودات معرفی می‌نماید ﴿ان شرّ الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون﴾^(۱) تحقیقاً بدترین جنبندگان نزد خداوند کسانی هستند که خرد و اندیشه را به کار نمی‌گیرند و از دیدن و شنیدن حقایق محروم مانده‌اند.
۷. در بعضی از آیات از زبان کفار چنین نقل می‌کند که علت اصلی ورود آنها به دوزخ عدم تعقل بوده است ﴿قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر﴾^(۲) اگر ما، گوشی شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم جزء دوزخیان نبودیم.
 ۸. در بعضی از آیات از آن افرادی که عقل خود را به طور صحیح به کار می‌اندازند و دارای مغز و اندیشه سالم هستند به عنوان (اولوالالباب) خردمندان یاد می‌کند و از آن‌ها ستایش به عمل می‌آورد ﴿ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآيات لا ولی الاالباب﴾^(۳) تحقیقاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز هر آینه نشانه‌هایی برای خردمندان است.
 ۹. در بعضی از آیات می‌فرماید: خردمندان کسانی هستند که تدبّر در آیات الهی می‌کنند و پند می‌گیرند. ﴿لیدبّروا آیاته و لیتذکروا لوالالباب﴾^(۴)
 ۱۰. در بعضی از تعبیرات قرآن از صاحبان عقل و اندیشه به عنوان (اولوالنهی) یاد می‌کند. بعد از اشاره به نعمت‌های الهی، می‌فرماید: ﴿ان فی ذلك لآيات لا ولی النهی﴾^(۵) در این (امور طبیعی و نعمت‌های مادی) نشانه‌هایی روشن است برای صاحبان خرد و عقل.

از آیات قرآن به دست می‌آید که غالباً دستور به (تعقل) در مواردی به کار

۱. انفال، ۲۲.

۲. ملک، ۱۰.

۳. آل عمران، ۹۰.

۴. ص، ۲۹.

۵. طه، ۵۴ - ۱۲۸.

می‌رود که ادراک و فهم با عواطف و احساسات آمیخته گردد و به دنبال آن عمل باشد. مثلاً اگر در قرآن در بسیاری از بحث‌های خداشناسی نمونه‌هایی از نظام شگفت‌انگیز این جهان را بیان کرده و سپس می‌گوید ما این آیات را بیان می‌کنیم ﴿لعلکم تعقلون﴾ تا شما تعقل کنید؛ منظور این نیست که تنها اطلاعاتی از نظام طبیعت در مغز خود جای دهید، زیرا علوم طبیعی، اگر کانون دل و عواطف را تحت تأثیر قرار ندهند و هیچ‌گونه تأثیری در ایجاد محبت و دوستی با آفریدگار جهان نداشته باشند، ارتباطی با مسایل توحیدی نخواهند داشت همچنین است اطلاعاتی که جنبه عملی دارد؛ در صورتی (تعقل به آن‌ها گفته می‌شود که عمل هم داشته باشد. علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌فرماید: تعقل در زمینه‌ای استعمال می‌شود که به دنبال درک و فهم انسان وارد مرحله عمل گردد و آیاتی مانند ﴿لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر﴾^(۱) و یا ﴿افلّم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها﴾^(۲) شاهد این گفتار است، زیرا اگر مجرمین، روز قیامت آرزوی تعقل در دنیا را می‌کنند منظور تعقلی است که آمیخته با عمل باشد و یا اگر خداوند می‌فرماید مردم سیر و سیاحت کنند و با نظر و مطالعه به اوضاع جهان چیزهایی بفهمند مقصود درک و فهمی است که به دنبال آن مسیر خود را عوض کرده و به راه راست گام نهند.^(۳)

جایگاه عقل در احادیث

اهمیت عقل

در روایات به مسأله عقل و خرد توجه و عنایت خاصی شده به حدی که آن را یکی از دو حجت و دلیل برای انسان معرفی نموده‌اند. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «ان الله علی الناس حجّتين حجّة ظاهرة و حجّة باطنة و اما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة و اما الباطنة فالعقول»^(۱)

در کتاب غرر الحکم بیش از ۲۳۰ حدیث از فضیلت و عظمت عقل سخن به میان آمده است حضرت علی علیه السلام تعبیرات مختلف و شیوایی در اهمیت و ارزش عقل بیان می‌دارد از جمله:

۱. «الانسان بعقله» معیار انسانیت به عقل است.
۲. «کمال الانسان العقل» کمال انسانیت به عقل است.
۳. «افضل النعم العقل» برترین نعمت‌ها عقل است.
۴. «العقل صدیق محمود» عقل دوستی ستایش شده است.
۵. «صدیق کل امرء عقله و عدوّه جهله» دوست هر انسانی عقل اوست و دشمن او جهلش می‌باشد.
۶. «قیمة کل امرء عقله» ارزش هر شخصی به اندازه عقل اوست.
۷. «ما قسم الله سبحانه بین عباده شیئاً افضل من العقل» هیچ موهبت و نعمتی را خداوند بین بندگانش تقسیم نکرده که بهتر و برتر از عقل و خرد باشد.

۱. ملک، ۱۰.

۲. حج، ۴۶.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۲۴۷ - ۲۵۰.

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹.

۸. «لاغنی کالعقل و لافقر کالجهل» هیچ بی نیازی و ثروتی همچون عقل نیست و هیچ فقری همچون جهل و نادانی نیست.
۹. «قوام المرء عقله و لادین لمن لا عقل له» اساس موجودیت انسان عقل اوست و آن کس که عقل ندارد دین ندارد.
۱۰. «زینة الرّجل عقله» زینت مرد به خرد و عقل اوست.

نشانه‌های عاقل

۱. ترک شهوت: «العاقل من هجر شهوته و باع دنیاها باخرته»^(۱) عاقل کسی است که شهوت خود را ترک کند و دنیایش را به آخرتش بفروشد.
۲. کنترل زبان: «العاقل من عقل لسانه»^(۲) عاقل کسی است که زبان خود را از حرام کنترل کند.
۳. سخن نگفتن از بیم تکذیب
۴. خواهش نکردن از بیم محروم شدن
۵. وعده ندادن به آنچه که مقدر انسان نیست.
۶. امید نداشتن به آنچه که مایه سرکوبی است: امام کاظم علیه السلام می فرماید: «ان العاقل لا يحدث من يخاف تكذيبه و لا يسأل من يخاف منعه و لا يعد ما لا يقدر عليه و لا يرجوا ما يعنف برجائه»
۷. دروغ نگفتن: «ان العاقل لا يكذب و ان كان فيه هوا» عاقل دروغ نمی گوید گرچه هوا و هوس او در دروغ باشد.
۸. فریب نخوردن: امام علیه السلام می فرماید: «لا يلسع العاقل من جحر مرتين»^(۳)

۱. تصنیف غرر. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۵۹.
۲. تصنیف غرر.
۳. کافی، ج ۱، ص ۱۳.

- خردمند کسی است که از یک سوراخ دو مرتبه گزیده نشود و فریب نخورد.
۹. ترک باطل: حضرت علی علیه السلام می فرماید: «العاقل من رفض الباطل»^(۱)
- خردمند آن است که باطل را ترک کند.
۱۰. تشخیص ضرر کمتر: «ليس العاقل من يعرف الخير من الشر و لكن العاقل من يعرف خير شرين»^(۲) آن کسی که خوبی را از بدی تشخیص دهد عاقل نیست؛ عاقل کسی است که در میان دو شر موردی را که کمتر ضرر دارد انتخاب کند.
۱۱. شکرگزاری در برابر حلال و صبر از حرام: امام کاظم علیه السلام می فرماید: «با هشام ان العاقل الذی لا يشغل الحلال شکره و لا يغلب الحرام صبره»^(۳)
- ای هشام! خردمند کسی است که حلال از شکرش باز ندارد و حرام بر صبرش چیره نشود.

نشانه عقل کامل

۱. خوش اخلاق بودن: قال ابو عبد الله علیه السلام: «اکمل الناس عقلاً احسنهم خلقاً»^(۴) کامل ترین مردم از حیث خرد کسی است که اخلاق او نیکوتر باشد.
۲. فروتنی
۳. یقین نیکو.
۴. سکوت: امام علیه السلام می فرماید: «کمال العقل فی ثلاث التواضع لله و حسن اليقين والصمت الآمن خیر» نشانه‌های کمال عقل سه چیز است: فروتنی برای خداوند، یقین نیکو داشتن و سکوت کردن، مگر در مورد کار خوب

۱. بحار، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۵۹.
۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۶.
۳. کافی، ج ۱، ص ۱۳.
۴. کافی، ج ۱، ص ۱۸.

۵. نیکویی در عمل: در حدیث اربعمأه آمده است: «من کمل عقله حسن عمله»^(۱) هر کس عقل او کامل شود عمل او نیکو می شود.
۶. نقصان شهوت: «اذا کمل العقل نقصت الشهوة»^(۲) هرگاه عقل کامل گردد، شهوت ناقص و کوتاه می شود.

عاقل ترین مردم کیست؟

۱. کسی که مطیع تر در برابر خداوند باشد: «اعقل الناس اطوعهم لله»^(۳)
۲. نزدیک ترین افراد به خداوند: «اعقل الناس اقربهم من الله»^(۴)
۳. دوری از هر پستی: «اعقل الناس ابعدهم من کلّ دنیة»^(۵)
۴. پیروی از خردمندان: «اعقل الناس من اطاع العقلاء»^(۶)

آثار عقل

۱. سلامتی: «اصل العقل الفكر و ثمرته السلامة»^(۷) ریشه خرد فکر است و ثمره آن سلامتی است.
۲. کم سخن گفتن: «اذا تم العقل نقص الكلام»^(۸) هرگاه عقل کامل شود سخن انسان کم می گردد.
۳. رسیدن به خیرات: «بالعقل تنال الخیرات»^(۹) به وسیله عقل انسان به خوبی ها دست می یابد.
۴. صبر و استقامت: «ثمرة العقل الاستقامة»^(۱۰) ثمره و نتیجه عقل استقامت

۱. تصنیف غرر.
۲. تصنیف غرر.
۳. تصنیف غرر.
۴. تصنیف غرر.
۵. تصنیف غرر.
۶. تصنیف غرر.
۷. تصنیف غرر.
۸. تصنیف غرر.
۹. تصنیف غرر.
۱۰. تصنیف غرر.

در برابر حوادث است.

۵. همنشینی با خوبان: «ثمرة العقل مصاحبة الاخيار»^(۱) ثمره خرد، همنشینی با خوبان است.
۶. مدارا کردن با مردم: «ثمرة العقل مداراة لناس»^(۲) نتیجه عقل مدارا نمودن با مردم است.

معیار حسابرسی بر اساس عقل

۱. امام باقر علیه السلام می فرماید: «انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القيمة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا»^(۳) همانا خداوند بندگانش را در قیامت حسابرسی می کند به اندازه خردی که به آنها در دنیا داده است.
۲. «قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا بلغکم عن رجل حسن حال فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله»^(۴) هرگاه خوبی مردمی به شما رسید بنگرید در نیکویی خرد او چون کیفر و پاداش بر طبق عقل می باشد.
۳. عن ابی عبدالله علیه السلام: «قلت له جعلت فداک ان لی جاراً کثیراً الصلوة کثیر الصدقه کثیر الحج فقال یا اسحاق کیف عقله قلت له جعلت فداک لیس له عقل فقال لا یرتفع بذلک منه»^(۵) شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم من همسایه ای دارم که زیاد نماز می خواند و بسیار صدقه می دهد و بسیار حج انجام می دهد. امام فرمود: عقل او چگونه است؟ گفتم: عقل ندارد.
- امام فرمودند: پس به سبب این، اعمال او بالا نمی رود و پذیرفته نمی شود.

۱. تصنیف غرر.
۲. تصنیف غرر.
۳. کافی، ج ۱، ص ۹.
۴. کافی، ج ۱، ص ۹.
۵. کافی، ج ۱، ص ۱۸.

صفات انسان عاقل

امام کاظم علیه السلام در صفات خردمند و عاقل می فرماید: «یا هشام کان امیر المؤمنین یقول ما عبد الله بشئ افضل من العقل و ما تم عقل امرء حتی یكون فیه خصال شتی الکفر و الشر منه ما موان و الرشده و الخیر منه ما مولان و فضل ماله مبدول و فضل قوته مکفوف و نصیبه من الدنیا القوت، لا یشیع من العلم طول دهره و الذل احب الیه من الله مع العز مع غیره و التواضع احب الیه من الشرف یتکثر قلیل المعروف و یتقل کثیر المعروف من نفسه و یری الناس کلهم خیراً منه و انه شرهم فی نفسه و هو تمام الامر»^(۱)

ای هشام! امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: خداوند با چیزی بهتر از عقل پرستش نشود و تا چند صفت در انسان نباشد عقل او کامل نشده است. باید مردم از کفر و شرارتش در امان و به نیکی و هدایتش امیدوار باشند، زیادی مالش را ببخشند و زیادی گفتارش را نگهدارد، بهره او از دنیا به مقدار قوتش باشد. تا زنده است از دانش سیر نشود، ذلت در پیشگاه خدا را از عزت در برابر غیر خدا و تواضع را از شرافت دوست تر دارد. نیکی اندک دیگران را زیاد و نیکی بسیار خود را اندک شمارد، همه مردم را از خود بهتر داند و خود را از همه بدتر داند و این تمام مطلب است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۱۰ صفت و خصلت را برای عاقل بیان می فرماید: «ان یحلم عنمن جهل علیه و یتجاوز عنمن ظلمه و یتواضع لمن هو دونه و یسابق فوکه فی طلب البر و اذا اراد ان یتکلم تدبر فان کان خیراً تکلم فغنم و ان کان شراً سکت فسلم و اذا عرضت له فتنة استعصم بالله و امسک لسانه و اذا رأى فضیلة انتهب بها لا

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۴.

یفارقه الحیاء و لا یدوا منه الحرص فتلك عشر خصال یعرف بها العاقل»^(۱)

۱. بردباری نسبت به کسی که نادانی ورزیده است.
۲. گذشت نسبت به کسی که به او ستم کرده است.
۳. تواضع نسبت به افراد پایین تر.
۴. سبقت گرفتن از افراد بالاتر در طلب نیکی.
۵. هرگاه بخواهد تکلم کند تدبّر و عاقبت اندیشی کند، اگر سخن او خیر است تکلم کند که بهره برده است و اگر سخن او شر است، سکوت ورزد تا سالم ماند.
۶. هرگاه فتنه و بلایی به او رسد به خداوند پناه ببرد.
۷. دست و زبان خود را کنترل کند.
۸. هرگاه فضیلت را مشاهده کرد به طرف آن برود.
۹. از حیا جدا نشود.
۱۰. حرص از او ظاهر نشود. این ده صفت است که به سبب آن عاقل شناخته می شود.

وظایف انسان عاقل

۱. شناخت نسبت به زمان ۲. شأن خویش را یافتن ۳. حفظ زبان امام صادق علیه السلام می فرماید: «علی العاقل ان یكون عارفاً بزمانه مقبلاً علی شأنه حافظاً لسانه»^(۲) بر خردمند است این که نسبت به زمان، شناخت داشته باشد، شأن و منزلت خویش را بفهمد و زبان خود را کنترل کند.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ۱۲۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۰۷ و ۷۸ ص ۱۸۶-۹.

عوامل پرورش عقل

۱. علم و دانش.
۲. تجربه: «العقل غریزه تزیید بالعمل و التجارب»^(۱) عقل و خرد یک نوع غریزه است که به واسطه علم و تجربه افزون می شود.
۳. ترحم نسبت به نادان: «من اوکد اسباب العقل رحمة للجاهل»^(۲) از عوامل مؤثر و مؤکد در فزونی عقل، رحمت و ترحم نسبت به نادان است.
۴. تعلیم و یاد دادن: «اعون الاشياء على تزكية العقل التعليم»^(۳) از عواملی که کمک می کند به پرورش عقل تعلیم و یاد دادن است.

عوامل نقصان عقل

۱. هواپرستی و شهوت: «ذهاب العقل بين الهوى و الشهوة»^(۴) آنچه مایه از بین رفتن عقل می شود پیروی از هوس و شهوت است.
۲. کبر و ورزیدن: امام باقر علیه السلام می فرماید: «ما دخل قلب امرء شئ من الكبر الانقص من عقله»^(۵) داخل نمی شود مقداری از کبر در قلب آدمی مگر این که از عقل او کاسته می شود.
۳. عجب داشتن: «اعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله»^(۶) عجب ورزیدن و خوش بین بودن به خویشتن، دلیلی است بر ضعف و کوتاهی عقل.

۱. غررالحکم.
۲. غررالحکم.
۳. غررالحکم.
۴. غررالحکم.
۵. غررالحکم.
۶. غررالحکم.

میزان شناخت عقل

- در احادیث اسلامی معیارهای مختلفی برای شناخت عقل و میزان خرد افراد ذکر شده است که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:
۱. کیفیت رفتار و عمل: «کیفیة الفعل تدل على کمیة العقل»^(۱)
 - کیفیت و چگونگی عمل، حاکی از مقدار عقل و خرد می باشد.
 ۲. رأی و نظریه: «رأی الرجل میزان عقله»^(۲) رأی و نظر هر انسانی معیار سنجش خرد او است.
 ۳. اظهار سخن: «عند بدیة المقال تختبر عقول الرجال»^(۳) به هنگام سخن گفتن، اندیشه های افراد شناخته می شود.

۴. فرستاده و نماینده.

۵. نوشتار.

۶. هدیه.

- «ثلاثة تدل على عقول اربابها الرسول والكتاب والهدیه»^(۴) سه چیز از خرد و عقل انسان حکایت می کند. ۱. فرستاده و نماینده. ۲. نوشتار. ۳. هدیه.
۷. انکار حرف ناصحیح: امام صادق علیه السلام می فرماید: «اذا اردت ان تختبر عقل الرجل فی مجلس واحد فحدثه فی خلال حدیثك بما لا یكون فان انکره فهو عاقل و ان صدقه فهو احمق»^(۵) هرگاه خواستی امتحان کنی خرد و عقل شخصی را در یک مجلس؛ در اثناء سخن گفتن یک حرف ناصحیح و نشدنی را بگوئید، اگر مستمع منکر شد خردمند است و اگر تصدیق کرد احمق است.

۱. غررالحکم.
۲. غررالحکم.
۳. غررالحکم.
۴. غررالحکم.
۵. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۳۱، ص ۸۲.

در پایان این بحث مناسب است با لشکریان عقل و جهل که از امام کاظم علیه السلام نقل شده است آشنا شویم. امام کاظم علیه السلام برای هشام بن حکم حدود هفتاد لشکر از عقل و جهل بیان می‌دارد که در بعضی کتاب‌ها بیش از هفتاد نقل شده لکن تکراری است. قال کاظم علیه السلام لهشام: «... یا هشام اعرف العقل وجنده والجهل وجنده تکن من المهتدین» ای هشام! خرد و لشگرش را بشناس و نادانی و لشگرش را بشناس تا از ره یافته‌ها باشی...

جنود عقل و جهل

ایمان - کفر / نرزش - تندخویی

تصدیق - تکذیب / ترس - دلیری

اخلاص - دورویی / فروتنی - بزرگ منشی

امیدواری - نومیدی / آرامش - شتاب

عدالت - جور / بردباری - نابخردی

خشنودی - ناخشنودی / خموشی - یاه سرایی

سپاسگزاری - ناسپاسی / پذیرش جویی - گردن‌فرازی

بی طمعی - طمع / تسلیم - تجبر

توکل - حرص / گذشت - کینه توزی

رأفت - قسوت / دل نرمی - سخت دلی

دانایی - نادانی / یقین - شک

پارسایی - پرده‌دری / شکیبایی - بی‌تابی

زهد - رغبت / چشم پوشی - انتقام

بی‌نیازی - گدایی

اندیشه کردن - بی‌فکری

حفظ - فراموشی

پیوست - بریدن

قناعت - شکم پرستی

مواسات - دریغ کردن

دوستی - دشمنی

وفا - غدر

فرمانبرداری - نافرمانی

کوچکی - سربلندی

سلامت - بلا

فهم - کودنی

معرفت - انکار

مدارا - درشتی

پاکی باطن - نیرنگ

رازداری - فاش کردن

نیکوکاری - ناسپاسی

حقیقت - ریا

نیکویی - زشتی

پنهان کاری - افشا

انصاف - ستم

خودداری - حسودی

پاکیزگی - پلیدی

شرم - بی‌شرمی

میانه روی - اسراف

آسایش - رنج

مدارا - درشتی

عافیت - بلاء

اعتدال - فزون طلبی

دانش - هوس

وقار - سبکی

سعادت - شقاوت

توبه - اصرار بر گناه

محافظت - سهل انگاری

دعا - استنکاف

نشاط - کسالت

شادی - اندوه

الفت - جدایی

سخاوت - بخل

خشوع - خودبینی

حفظ گفتار - سخن چینی

آمرزش خواهی - فریفتگی

زیرکی - حماقت

«یا هشام لاتجمع هذه الخصال الا لنبی اووصی او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان واما ساير ذلك من المؤمنین فان احدهم لا یخلو من ان یكون فيه بعض هذه الجنود من اجناد العقل حتی یتكمل العقل و یتخلص من جنود الجهل، فعند ذلك یكون فی الدرجه العلیا مع الانبیاء والاصیاء علیهم السلام وفقنا الله وایاکم لطاعته»^(۱) ای هشام! همه این خصلت‌ها فراهم نشوند مگر برای پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که خداوند، دلش را با ایمان آزموده است و اما مؤمنان دیگر هیچکدام از این صفات بیرون نیستند که برخی از جنود عقل را دارند، تا عقل آنان کامل شود و از جنود جهل رها شوند و در این هنگام در بلندترین پایه همراه پیغمبران و اوصیا باشند. خداوند ما و شما را برای اطاعت خود توفیق دهد.

روش‌های تربیت عقلانی

اولین روش: تفکر و اندیشیدن

یکی از عوامل پرورش عقل و تربیت خرد فکر نمودن و اندیشیدن در آیات و نعمت‌های بزرگ الهی است قرآن به دو طریق مردم را دعوت و تشویق به تفکر و اندیشیدن نموده است:

۱. گاهی به صورت مستقیم، امر به تفکر نموده است.
۲. گاهی مسایل برهانی و استدلالی را بیان کرده که محتاج به تفکر و است. اما طریق اول را که امر به تفکر نموده است در این آیات ملاحظه می‌کنیم: «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فردی ثم تتفکروا»^(۲) بگو تنها شما را به یک چیز اندرز می‌دهم و آن این‌که دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام

۱. تحف العقول، ص ۴۲۳ - ۴۲۵. ۲. سبأ، ص ۴۶.

کنید سپس فکر خود را به کار گیرید و اندیشه نمایید جالب این است در اینجا قرآن می‌فرماید «تفکروا» (بیاندیشید) اما در چه چیز؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح (حذف متعلق دلیل بر عموم است) یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی و مادی. در مسایل مهم زندگی و در مسایل کوچک زندگی و در همه آیات و نشانه‌های الهی فکر کنید ولی از همه بهتر، اندیشه برای پیدا کردن این چهار سؤال است: از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم؟ و اکنون در کجا هستم؟

گاهی می‌فرماید: ما آیات خود را برای شما بیان کردیم، شاید فکر خود را به کار اندازید. «كذلك یبین الله لكم الايات لعلکم تتفکرون»^(۱) گاهی می‌فرماید: چرا فکر خود را به کار نمی‌اندازید؟ «افلا تتفکرون»^(۲) گاهی سرزنش می‌نماید که چرا انسان‌ها فکر نمی‌کنند؟ «اولم یتفکروا»^(۳) آیا این‌ها فکر نکردند؟ از این تعبیرات مختلف می‌فهمیم که قرآن اهمیت فوق‌العاده‌ای برای تفکر و اندیشیدن که وسیله‌ای است برای تربیت عقلانی قایل شده است و این تفکر انواع مختلف دارد از حیث متعلق، مانند تفکر در آسمان و زمین و خلقت انسان و مانند آن که بدان اشاره می‌شود.

۱. تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین

قرآن در آیات متعدد می‌فرماید: در آفرینش آسمان‌ها و زمین، نشانه‌ها و آیاتی از ذات پروردگار است برای افرادی که اندیشه خود را به کار بیاندازند. «ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلك التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیی به الارض بعد موتها و

۱. بقره، ۲۱۹.

۲. انعام، ۵۰.

۳. اعراف، ۱۸۴.

بث فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخرين السماء والارض لآيات لقوم يعقلون^(۱) در آفرینش آسمان و زمین و گردش شب و روز و حرکت کشتی‌ها در دریا به سود مردم و بارانی که خداوند از آسمان فرو می‌فرستد و زمین‌های مرده را زنده می‌کند و انواع جنبندگان را در روی زمین پنخس کرده است و چرخش بادها و ابرهایی که در میان زمین و آسمان به کار گماشته شده‌اند در این امور نشانه‌هایی برای خردمندان است.

نشانه‌هایی که خداوند متعال، در این آیه شریفه برای خداشناسی مطرح نموده از باب نمونه است نه این‌که آیات الهی منحصر به این‌ها باشد، زیرا آیات حق و آثار قدرت او بیش از این است که بتوان شمارش کرد. «و فی کل شیء له آیه تدل علی انه واحد» از این رو حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه»^(۲) هیچ چیز را ندیدم مگر این‌که پیش از آن و بعد از آن و همراه آن خدا را مشاهده کردم. تنها رشد عقلی و فکری لازم است که انسان در هر چیز آیات حق را مشاهده کند.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

سعدی گوید:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند

نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

عقل حیران شود از خوشه زرین عنب

فهم عاجز شود از حبه یاقوت انار

پاک و بی عیب خدایی که به تدبیر عزیز

ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار

﴿ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للاب

الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوهم و یتفکرون فی خلق السموات و

الارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار﴾^(۱) همانا در آفرینش

آسمان‌ها و زمین و از پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان

نشانه‌هایی وجود دارد، آنان که خدا را در همه حالت‌ها ایستاده و نشسته و

خفته یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند:

پروردگارا! این جهان را بیهوده نیافریدی، تو پاک و منزهی، پس ما را از عذاب

دوزخ در امان دار.

راستی این همه سفارش برای چیست؟ مگر آگاهی و اطلاع از نظام

آفرینش آسمان‌ها و زمین برای بشر چه سودی دارد؟

پاسخ این‌که اسلام بر اندیشه و خرد استوار است و بنای عقیدتی دین مبین

اسلام چنان است که هر چه انسان بر حقایق طبیعی، آگاهی یابد ایمانی

آگاهانه‌تر و قلبی‌راسخ‌تر خواهد یافت.

عطاء بن ابی رباح می‌گوید: روزی نزد عایشه رفتم و از او پرسیدم:

شگفت‌انگیزترین چیزی که در عمرت از پیامبر اسلام دیدی چه بود؟

گفت: کار پیامبر همه‌اش شگفت‌انگیز بود ولی از همه عجیب‌تر این‌که:

شبی از شب‌ها که پیامبر در منزل من بود، به استراحت پرداخت، هنوز آرام

نگرفته بود که از جا برخاست و لباس پوشید و وضو گرفت و به نماز ایستاد و آنقدر در حال نماز و در جذبۀ خاصّ الهی اشک ریخت که جلو لباسش از اشک چشمش تر شد، سپس سر به سجده نهاد و چندان گریست که زمین از اشک چشمش تر شد و همچنان تا طلوع صبح منقلب و گریان بود. هنگامی که (بلال) او را به نماز صبح فراخواند، پیامبر را گریان دید. عرض کرد: چرا چنین گریانید شما که مشمول لطف خدا هستید؟ فرمود: «افلا اکون لله عبداً شکوراً» آیا نباید بنده شکر گذار خدا باشم؟ چرا نگریم؟ خداوند در شبی که گذشت آیات تکان دهنده‌ای بر من نازل کرد؛ سپس شروع به خواندن آیه فوق و آیات چهارگانه بعد از آن نمود و در پایان فرمود: «ویل لمن قرئها و لم یتفکر فیها»

وای به حال آن کس که آن‌ها را بخواند و در آن‌ها نیاندیشد در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز دستور داده شده که هر کس برای نماز شب بر می‌خیزد این آیات را تلاوت کند و در روایتی از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده که پیامبر خدا هرگاه برای نماز شب بر می‌خواست نخست مسواک می‌کرد و سپس نظری به آسمان می‌افکند و این آیات را می‌خواند^(۱).

فرید وجدی در دائرةالمعارف خود از قول «نیوتن» دانشمند معروف غربی چنین نقل می‌کند که می‌گوید:

در باره آفریدگار جهان و خداوند، هرگز شک نکنید زیرا معقول نیست ضرورت و علت و معلول فاقد شعور، به تنهایی رهبر وجود باشد، چون ضرورت کور و یکسان در هر مکان و در هر زمان متصور نیست که این همه کاینات متنوع و موجودات رنگارنگ از او صادر گردد بلکه همه این امور حتماً باید از یک مبدأ دارای علم و حکمت و اراده سرچشمه گیرد.

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۴۲۲ - ۴۲۳.

۲. تفکر در آفرینش انسان

قرآن به مسأله آفرینش انسان، بسیار عنایت دارد و از مسلمانان می‌خواهد که پیرامون چگونگی پیدایش انسان و مراحل رشد و تکامل جسمی وی بررسی و مطالعه کنند زیرا دقت و تفکر در خلقت پیچیده جسم انسان و برتر از آن روح آدمی، در تربیت و پرورش نیروی عقلانی انسان نقش مؤثری دارد. «هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم ینخرجکم طفلاً ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخاً و منکم من یتوفی من قبل و لتبلغوا اجلاً مسمی و لعلکم تعقلون»^(۱) او کسی است که شما را از خاک آفرید سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته شده) سپس شما را به صورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می‌فرستد، بعد به مرحله کمال قوت می‌رسید، بعد از آن پیر می‌شوید و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می‌میرند به پایان عمر خود می‌رسید و شاید تعقل کنید.

قرآن در بعضی آیات می‌فرماید: انسان به دقت بنگرد و نظر کند که از چه چیز خلق شده است و این نظر کردن در پرورش و تربیت عقل و خرد او مؤثر است «فلینظر الانسان ممّ خلق، خلق من ماء دافق ینخرج من بین الصّلب و الترائب»^(۲) انسان باید درباره آغاز پیدایش خود بیاندیشد، او از آب جهنده‌ای که از میان صلب پدر و سینه مادر بیرون می‌آید خلق شده است. به راستی تفکر در خلقت موجودات جهان - خصوصاً انسان - باعث پرورش خرد و هدایت انسان به راه راست می‌شود چنان‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به گمراهان می‌فرماید: «ولو فکروا فی عظیم القدرة و جسیم النعمة لرجعوا الی الطریق»^(۳) اگر در بزرگی قدرت الهی فکر می‌کردند به راه راست باز گشتند.

۱. طارق، ۵.

۲. مؤمن، ۶۷.

۳. نهج البلاغه، خطبة ۱۸۵.

۳. تفکر در عالم گیاهان

قرآن کریم برای تربیت عقلانی و پرورش نیروی خرد انسان نه تنها مسلمانان را به شناخت و تفکر در ویژگی‌های جسمی و روحی انسان فرا می‌خواند بلکه آنان را به تحقیق پیرامون گیاهان و جانوران نیز تشویق می‌کند و از آنان می‌خواهد که با بررسی در مورد این پدیده‌های طبیعی حقایق معارف الهی را باور کنند و از روی آگاهی ایمان بیاورند.

﴿فلینظر الانسان الى طعامه انا صببنا الماء صباً ثم شققنا الارض شققاً فانبتنا فيها حباً و عنباً و قصباً و زيتوناً و نخلاً و حدائق غلباً و فاكهة و اياً متاعاً لكم و لانعامكم﴾^(۱) انسان باید خوراک خود را به چشم خرد بنگرد که ما آب باران را فرو ریختیم، پس خاک زمین را شکافتیم و از دل زمین گیاهان را رویاندیم درختان انگور، میوه پر بار، درختان زیتون و خرما، باغ‌های پر درخت، میوه‌های گوناگون و چراگاه‌ها را در اختیار شما و چهارپایان قرار دادیم.

۴. تفکر در زندگی زنبور عسل

﴿و اوحى ربك الى النحل ان اتخذى من الجبال بيوتاً و من الشجر و مما يعرشون ثم كلى من كل الثمرات فاسلكى سبل ربك ذللاً يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ان فى ذلك لاية لقوم يتفكرون﴾ پروردگار تو به زنبور الهام کرد که در کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که مردم می‌سازند منزل برگزین، سپس از میوه‌های شیرین تغذیه کن، و راه‌هایی که پروردگارت برای تو تعیین کرده است بپیما. از درون دل این زنبورها شربت گوارا و رنگارنگی بیرون می‌آید که در آن برای مردمان شفاست، همانا در این امر برای انسان‌های اندیشمند نشانی از قدرت خداست.

در این جا این سؤال پیش می‌آید: با این که الهام غریزی منحصر به زنبوران عسل نیست و در همه حیوانات وجود دارد چرا تنها این تعبیر آمده است؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این‌که: امروز که زندگی زنبوران عسل دقیقاً از طرف دانشمندان مورد بررسی عمیق قرار گرفته، و ثابت شده است که این حشره شگفت‌انگیز آن‌چنان تمدن و زندگی اجتماعی شگفت‌انگیزی دارد که از جهات زیادی بر تمدن انسان و زندگی او پیشی گرفته است لذا قرآن به طرز اعجاز آمیزی با کلمه (وحی) به این موضوع اشاره نموده است؛ تا این واقعیت را روشن سازد که زندگی زنبوران عسل را هرگز نباید با انعام و چهارپایان و مانند آن‌ها مقایسه کرد لذا قرآن کریم فقط زندگی و خانه ساختن او را و چگونه از ثمرات استفاده کردن را که در نتیجه این برنامه منظم عمل عسل که در آن شفا قرار داده شده مورد عنایت و ذکر قرار داده است و بعد بیان می‌کند جریان زنبور عسل را ذکر کردیم تا نشانه روشنی از عظمت و قدرت خداوند باشد برای آن‌هایی که تفکر و اندیشه می‌کنند ﴿ان فى ذلك لاية لقوم يتفكرون﴾

۵. تفکر در تاریخ گذشتگان

یکی از عوامل بیداری انسان و رشد و پرورش خرد بشر تفکر و اندیشه در تاریخ زندگی امت‌های گذشته است. قرآن کریم به پیامبر گوید: ﴿فاقصص القصص لعلهم يتفكرون﴾^(۱) این داستان‌ها را برای آن‌ها بازگو کن شاید درباره آن بیاندیشند و مسیر صحیحی را پیدا کنند. آگاهی از سر انجام کار ملت‌ها به انسان می‌فهماند که چه روشی پسندیده است و چه روشی ناپسند. کدام یک از ملت‌ها و امتهای در اثر پیمودن راه حق و عدل، به نیک‌بختی و سعادت رسیدند و

کدام یک از آنان به علت گناه و معصیت در ورطه هلاکت و نابودی قرار گرفتند و از آنجا که آگاهی از تاریخ گذشتگان تأثیر فراوانی در پرورش خرد و عقل انسان دارد قرآن فقط به بیان رویدادهای مهم در امت‌های گذشته اکتفا نکرده بلکه انسان‌ها را فرا می‌خواند که در زمین گردش کنند و عاقبت تبه‌کاران و ستمگران را مشاهده کنند.

«لقد كان في قصصهم عبرة لاولى الالباب»^(۱) در سرگذشت‌های آن‌ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است «الم تر كيف فعل ربك بعاد ارم ذات العباد»^(۲) آیا ندیدی پروردگارت با عاد آن شهر پر قدرت چه کرد؟ «الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل»^(۳) آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (لشکر ابرهه) چه کرد؟ «افلم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم دمر الله عليهم و للكاافرين امثالها»^(۴) آیا در زمین، سیر نکردند تا ببینند عاقبت کار کسانی که قبل از آن‌ها بودند به کجا رسید؟ خداوند آن‌ها را هلاک کرد و برای کافران، امثال این مجازات‌ها خواهد بود.

قرآن کریم جریان قوم حضرت نوح و صالح و موسی و دیگر انبیا را مطرح می‌کند و می‌فرماید: اگر این‌ها هلاک شدند به خاطر گناهانشان بود و این هلاکت و نابودی اقوام گذشته برای نسل بعدی درس عبرت خواهد بود چه این‌که می‌فرماید: سران کفر و ستم را اگر از بین بردیم چون گناه فراوان کردند «فاهلكناهم بذنوبهم»^(۵) یا این‌که به پیامبر می‌فرماید: به اقوام خود بگو: اگر تو را تکذیب کنند خداوند آن‌ها را عذاب و نابود می‌کند، چون خداوند کسانی را از قبل بر اثر ستم و ظلم و تکذیب نابود کرده است و شما یک دهم آنان به

۱. یوسف، ۱۱۱.
۲. فجر، ۶-۷.
۳. فیل، ۱.
۴. محمد، ۱۰.
۵. انعام، ۶.

حساب نمی‌آیید «و كذب الذين من قبلهم و ما بلغوا معشار ما آتيناهم فكذبوا رسلی فكيف كان نكير»^(۱)

حضرت علی علیه السلام در موعظه به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: پسر من درست است که من به اندازه همه کسانی که قبل از من می‌زیسته‌اند عمر نکرده‌ام اما در کردار آن‌ها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم تا آن‌جا که همانند یکی از آن‌ها شدم بلکه گویی به خاطر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آن‌ها از اول جهان تا امروز بوده‌ام. من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک باز شناختم و سود و زیانش را دانستم و از میان تمام آن‌ها قسمت‌های مهم و برگزیده را برایت خلاصه نمودم.

«ای بنی ائی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کائی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع او لهم الی آخرهم فعرفت صفو ذلك من کدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لك من کل امر نخیله»^(۲)

و نیز می‌فرماید: «السعيد من وعظ بغيره» سعادت‌مند کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد.^(۳)

آری؛ تفکر و اندیشیدن در نظام هستی و خلقت آسمان‌ها و زمین و انسان و سایر موجودات باعث پرورش خرد و تربیت نیروی عقلانی انسان می‌گردد و در نتیجه باعث سیر و سلوک انسان به مقاصد عالی می‌گردد و سعادت ابدی را برای انسان تضمین می‌کند و عاقبت انسان به نیکی تمام می‌شود. چنان‌که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «من کثرت فکرته حسنت عاقبته»^(۴)

۱. سبأ، ۴۵.
۲. نامه ۲۱، نهج البلاغه.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.
۴. تصنیف غرر.

آثار دیگری نیز در روایات برای فکر نمودن ذکر شده است مثلاً:

۱. تفکر سرچشمه عمل نیک است. قال علی عليه السلام: «ان التفكير يدعوا الى البر و

العمل به»^(۱)

۲. فکر باعث پرورش خرد است و انسان را به سعادت و کمال هدایت

می‌کند: «الفکر یهدی الی الرشاد»^(۲).

۳. فکر نمودن موجب بصیرت و بینایی می‌شود: «افکر تستبصر»^(۳)

۴. تفکر موجب ایمنی از لغزش‌هاست: «دوام الفکر و الحذر يؤمن الزلزل و

ینجی من الغیر»^(۴)

امام خمینی رحمته الله در بیان تفکر و فضیلت آن می‌فرماید: یکی از درجات تفکر

اندیشیدن در لطایف صنعت و اتقان و دقایق خلقت است به قدری که در طاقت

بشر است و نتیجه آن علم به مبدأ کامل و صانع حکیم است... بالجمله تفکر در

لطایف و دقایق صنعت و اتقان نظام خلقت از علوم نافع و از فضایل اعمال

قلیبه و افضل از جمیع عبادات است زیرا که نتیجه آن اشرف نتایج است.^(۵)

طریق دوم: تفکر از راه استدلال

قرآن علاوه بر دعوت به تفکر به طور مستقیم از طریق امر به اندیشیدن در

نظام پهناور هستی و موجودات جهان حقایقی را در قرآن بیان نموده که پی بردن

به آن محتاج به تفکر و اندیشیدن است و آن عبارت است از طرح استدلال و

اقامه برهان بر واقعیاتی از قبیل برهان بر یگانگی خداوند و ضرورت قیامت و

مانند آن و شدیداً طرفدار برهان و استدلال می‌باشد و در رد کفار و مشرکین که

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۹۲. ۲. تصنیف غرر.

۳. تصنیف غرر.

۴. تصنیف غرر.

۵. اربعین امام خمینی، ص ۱۶۹.

به غیر خدا توجه می‌کردند، می‌فرماید: «هاتوا برهانکم» این تعبیر در چهار مورد

در قرآن آمده است: بقره، ۱۱۱؛ انبیاء، ۱۲۴؛ نحل، ۶۴ و قصص، ۷۵.

این منطوق برهان‌طلبی حکایت از محتوای غنی و قوی قرآن کریم می‌کند

چرا که سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد چگونه

ممکن است از دیگران مطالبه برهان کند و خود نسبت به آن بی‌اعتنا و بی‌توجه

باشد حال برای اثبات این مطلب نمونه‌هایی از استدلال قرآن را ذکر می‌کنیم.

۱. استدلال بر یگانگی خداوند از طریق نظم جهان

قرآن می‌فرماید: «لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا»^(۱). اگر در آسمان و زمین

خدایانی جز (الله) بود فاسد می‌شدند و جهان بر هم می‌ریخت. این دلیل و

برهانی که برای توحید و یگانگی خداوند آمده، در عین سادگی و روشنی یکی

از براهین دقیق فلسفی است. و دانشمندان از آن به عنوان (برهان تمانع) یاد

می‌کنند. خلاصه این برهان را این چنین می‌توان بیان کرد:

ما بدون شک نظام واحدی را در جهان حکم فرما می‌بینیم. نظامی که در

همه جهان هماهنگ است قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است،

برنامه‌هایش با هم منطبق و اجزایش متناسب است. این هماهنگی قوانین و

نظامات آفرینش از این حکایت می‌کند که از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته

است چرا که اگر مبدأها متعدد بودند و اراده‌های مختلف داشتند این هماهنگی

هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن به فساد تعبیر می‌کند در عالم

به وضوح دیده می‌شد ما اگر کمی اهل تحقیق باشیم از بررسی یک کتاب به

خوبی می‌توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته است یا چند نفر؟

کتابی که تألیف یک نفر است هماهنگی و انسجام مخصوص در میان

۱. انبیاء، ۲۲.

عبارات جمله‌بندی‌ها تعبیرات مختلف، کنایات و اشارات، طرز ورود و خروج در بحث‌ها و خلاصه تمام قسمت‌هایش یک پارچه و هماهنگ است چرا که زاییده یک فکر و تراوش یک قلم است اما اگر دو یا چند نفر، هر چند همه دانشمند باشند و صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک، هر کدام تألیف بخشی از آن را بر عهده گیرد باز در اعماق عبارات و الفاظ و طرز بحث‌ها، آثار این دو گانگی و چندگانگی نمایان است. دلیل آن هم روشن است زیرا دو نفر هر قدر همفکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند. اگر همه چیز آنها یکی بود یک نفر می‌شدند بنابراین به طور قطع باید تفاوت‌هایی داشته باشند.

حال هر قدر این کتاب، بزرگ‌تر و مفصل‌تر باشد و در موضوعات متنوع تری بحث کند زودتر این ناهماهنگی احساس می‌شود. کتاب بزرگ عالم آفرینش - که عظمتش به قدری است که با تمام وجودمان در لابلای عبارات آن گم می‌شویم - نیز مشمول همین قانون است به راستی که ما هر چه این کتاب بزرگ هستی را ورق بزیم در همه جای آن آثار یک نظم عالی و انسجام و هماهنگی قابل توصیف در میان کلمات و صفحات و سطورش نمایان است.^(۱)

هر قدر انسان در نظام هستی دقت و مطالعه کند جز نظم دقیق که حاکی از ذات یگانه هستی است چیزی نمی‌بیند لذا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کترین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر﴾^(۲) در آفرینش جهان هستی به وسیله خداوند رحمان، هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی. بار دیگر نگاه کن آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می‌کنی؟ بار دیگر به عالم هستی نگاه کن سرانجام چشمانت در (جستجوی خلل و نقصان ناکام مانده) به سوی تو باز می‌گردد در حالی که

۱. نمونه، ج ۱۳، ص ۳۸۱. ۲. ملک، ۳-۴.

خسته و ناتوان است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «و اعلم یا بنی انه لوکان لربک شریک لاتتک رسله و لرأیت آثار ملکه و سلطانه و لعرفت افعاله و صفاته» پسر من! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت رسولان او نیز به سوی تو می‌آمدند و آثار ملک و قدرتش را می‌دید و افعال و صفاتش را می‌شناختی^(۱).

۲. استدلال بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

قرآن می‌فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسول و فرستاده خداوند است و دعوت او به اسلام حقیقت دارد که از سه راه استدلال بر حقانیت رسالت می‌نماید. نخست اینکه قرآن کریم بی‌نه و دلیل روشنی است در دست او. دوم کتب آسمانی پیشین که نشانه‌های او را دقیقاً بیان کردند و پیروان این کتب در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به خوبی می‌شناختند.

سوم پیروان فداکار و مؤمنان مخلص که بیانگر صدق دعوت و گفتار او می‌باشند؛ زیرا یکی از نشانه‌های حقانیت یک مکتب، اخلاص و فداکاری و عقل و درایت و ایمان پیروان آن مکتب است چرا که هر مکتبی را از پیروانش می‌توان شناخت.

﴿افن کان علی بیته من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة اولئک یؤمنون به﴾^(۲) آیا آن کسی که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهی از سوی او می‌باشد و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود آن حق طلبان و حق جویان به او ایمان می‌آورند.

در این‌که منظور از شاهد کیست؟ بعضی از مفسران گفتند: جبرئیل است و لکن بسیاری از مفسران آن را به حضرت علی علیه السلام تفسیر کردند که روایاتی بر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵. ۲. هود، ۱۷.

این معنا دلالت می‌کند از جمله: از حضرت سؤال می‌کنند درباره شما کدام آیه قرآن نازل شده به همین آیه استدلال می‌فرماید و می‌فرماید: پیامبر بی‌بینه الهی داشت و شاهد من بودم^(۱) و آیه سوره رعد این معنا را تأیید می‌کند ﴿و يقول الذین کفروا لست مرسلأ قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب﴾^(۲) کافران گویند: تو پیامبر نیستی بگو: همین اندازه بس که خداوند میان من و شما شاهد و گواه است و همچنین کسی که نزد او علم کتاب است در روایات بسیاری از فریقین شیعه و سنی چنین می‌خوانیم که منظور از ﴿من عنده علم الکتاب﴾ حضرت علی علیه السلام است.

۴. استدلال بر معاد

قرآن کریم برای اثبات قیامت استدلال‌های مختلفی نموده از طریق استدلال به آفرینش نخستین و تکیه به قدرت و حکمت و عدالت پروردگار که اینک بعضی از آیات را ذکر می‌کنیم:

۱. آفرینش نخستین: ﴿و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق علم﴾^(۳) و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟ بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی آگاه است در غالب تفاسیر نقل شده است که مردی از مشرکان قطعه استخوان پوسیده‌ای را پیدا کرد و گفت با این دلیل محکم به مخاصمه با محمد صلی الله علیه و آله برمی‌خیزم و سخن او را درباره معاد ابطال می‌کنم آن را برداشت و نزد پیامبر آمد و گفت: چه کسی می‌تواند این استخوان‌های پوسیده را از نو زنده کند؟ این آیات در پاسخ او نازل شد.

۱. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۱۳. ۲. رعد، ۴۳. ۳. یس، ۸۰.

۲. قدرت خداوند: ﴿اولم یروا ان الله الذی خلق السموات و الارض لم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه علی کل شی قدیر﴾^(۱) آیا آنها نمی‌دانند خداوندی که آسمان‌ها و زمین را آفریده و از آفرینش آن‌ها ناتوان شده قادر است بر اینکه مردگان را زنده کند آری او بر هر چیزی توانا است.

۳. احیای زمین مرده: ﴿والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه الی بلد میت فاحیینا به الارض بعد موتها کذلک النشور﴾^(۲) خداوند آن کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده‌ای می‌رانیم و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می‌کنیم رستاخیز نیز همین گونه است.

۵. استدلال به اعجاز قرآن

قرآن کریم برای اثبات این‌که این کتاب آسمانی معجزه جاویدان پیامبر گرامی اسلام از ناحیه خداوند متعال است استدلال می‌کند به این‌که اولاً اگر از ناحیه غیر خدا بود هر آینه اختلاف و تناقض گویی در آن مشاهده می‌شد اکنون که در آن اختلاف و تناقض نیست پس مردم باید بدانند که از طرف خداوند نازل شده است.

﴿افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً﴾^(۳) آیا در باره قرآن نمی‌اندیشید که اگر از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می‌یافتند؟ اگر با دقت نگاه کنیم هرگز نوشته‌های یک نفر نویسنده یکسان نیست، بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد مخصوصاً اگر کسی در کوران حوادث بزرگ قرار گرفته باشد، حوادثی که پایه یک انقلاب فکری و اجتماعی و عقیدتی همه جانبه را پی‌ریزی کند. او هر قدر بخواهد سخنان خود

۱. احقاف، ۳۳. ۲. نساء، ۸۲. ۳. فاطر، ۹.

را یکسان و یک نواخت کند و عطف به سابق تحویل دهد قادر نیست. اما قرآن که در مدت ۲۳ سال بر طبق احتیاجات مردم در شرایط مختلف نازل شده هیچگونه اختلافی بین مطالب او دیده نمی شود.

ثانیاً در آیات مختلف دعوت به تحدی نموده و مبارز طلبیده است و این نوع استدلال شاهی بر این معناست که قرآن از ناحیه خداوند متعال است نه ساخته و پرداخته فکر بشر ﴿قُلْ لَنْ اجتمع الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً﴾^(۱)

بگو: اگر تمام جن و انس اجتماع کنند تا کتابی همانند قرآن بیاورند نمی توانند، اگر چه نهایت همفکری و همکاری را به خرج دهند و پشتیبان یکدیگر باشند. آیات تحدی نیز در سوره بقره آیه ۲۳ و هود آیه ۱۳ و ۱۴ و یونس در آیه ۳۸ آمده است.

۶. استدلال بر ضرورت جهاد و دفاع

قرآن کریم برای اثبات لزوم تشریح جهاد و دفاع استدلال می کند به این که اگر دفاع خداوند از مظلومین نباشد و به آن ها اذن جهاد و پیکار را با ستمگران ندهد، هر آینه مراکز مذهبی ویران می گردد و دیگر مردم نمی توانند عبادت خدا کنند. در بعضی آیات می فرماید: اگر دفاع نباشد، هر آینه زمین را فساد و تباهی می گیرد. روشن است که این دو مسأله در طول هم هستند، یعنی اگر مراکز مذهبی و مساجد و کلیساها و صومعه ها نابود شد و امور دینی و معارف حق در آن بیان نشد، در این صورت زمین را فساد و معصیت فرا می گیرد. در سوره حج می فرماید: ﴿و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً﴾^(۲) اگر خداوند بعضی از آن ها را به

وسيله بعضی دفع نکند، دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد.

و در سوره بقره می فرماید: ﴿و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و لكن الله ذو فضل علی العالمین﴾^(۱) و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، زمین را فساد می گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.

۷. استدلال بر عدم مجازات ستمگران در دنیا

﴿و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك علیها من دابة و لكن یؤخرهم الی اجل مسمى﴾^(۲) اگر خداوند مردم را به خاطر ستمشان (در دنیا) مجازات کند جنبنده ای را بر روی زمین باقی نخواهد گذارد ولی مجازات آن ها را تا زمان معین به تأخیر می اندازد.

روشن است که اگر بنا بر مجازات فوری باشد دامن همه را خواهد گرفت، لکن معصومین علیهم السلام مستثنی هستند چون آن ها قطعاً ظالم نیستند، البته آیه شریفه یک حکم نوعی را بیان می کند نه کلی.

دومین روش: فراگیری علم و دانش

یکی از روش های مؤثر در جنبه تربیت عقلانی و از عوامل مهم در پرورش نیروی خرد و اندیشه را قرآن کریم لزوم فراگیری علم و کسب دانش می داند. لذا قرآن می فرماید: اگر کسی عالم بود و از دانش بهره مند بود می تواند نشانه های حق را بفهمد و تعقل کند ﴿و تلك الامثال نضرها للناس و ما یعقلها الا العالمون﴾^(۳)

اسلام با ارزش‌ترین افراد را کسانی می‌داند که از بهره علمی بیشتری برخوردار هستند رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «اکثر الناس قيمة اكثرهم علماً و اقل الناس قيمة اقلهم علماً»^(۱) ارزشمندترین مردم کسانی‌اند که علم بیشتری دارند و کم ارزش‌ترین آنان کسانی هستند که علم و دانش کمتری دارند.

تأثیر علم در تربیت عقلانی

حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: «مؤيد العقل العلم»^(۲) علم باعث تأیید و تحکیم عقل می‌شود. امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «كثرة النظر في العلم يفتح العقل»^(۳) مطالعه و دقت زیاد در مسایل علمی اندیشه انسان را به کار می‌اندازد. حضرت علی عليه السلام از علم به عنوان چراغ و روشن کننده خرد تعبیر نموده است: «العلم مصباح العقل»^(۴) و نیز می‌فرماید: «العلم منير العقل»^(۵) عقل استعدادی است که به وسیله علم و تجربه‌ها زیاد می‌گردد.

در قرآن هدف آفرینش جهان، علم و دانش معرفی شده که بر اساس علم انسان، نیروی عقلانی او زیاد می‌گردد که در نتیجه معرفت انسان به خداوند بیشتر و عبودیت بشر زیادت‌ر می‌گردد «الله الذي خلق سبع سموات و من الارض مثلهنّ يتنزّل الامر بينهنّ لتعلموا ان الله على كل شئ قدير»^(۶) خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را؛ فرمان او در میان آن‌ها پیوسته نازل می‌شود تا بدانید که خداوند بر هر چیز تواناست.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۴.
 ۲. مستدرک، ج ۲، ص ۳۸۷.
 ۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۵۲.
 ۴. غررالحکم.
 ۵. غررالحکم.
 ۶. طلاق، ۱۲.

فضیلت علم در قرآن

۱. اهمیت علم: قرآن تا آن‌جا به تحصیل علم و دانش اهمیت قایل شده که مسلمانان را ملزم می‌سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلامی را بیاموزند. «و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون»^(۱) شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی جهاد) کوچ کنند چرا از هر گروهی طایفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کنند و (طایفه‌ای بمانند) تا در دین (و احکام و معارف اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن‌ها را انذار نمایند تا از (مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند.

۲. هدف از بعثت انبیا تعلیم دانش و تربیت: قرآن می‌فرماید: «كما ارسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا و يزيككم و يعلمكم الكتاب و الحکمة و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون»^(۲) رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه نمی‌دانستید به شما یاد دهد.

۳. تقرّب به خداوند متناسب با درجات علم: قرآن می‌فرماید: «يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين اتوا العلم درجات»^(۳) خداوند متعال کسانی را که از علم بهره دارند درجات عظیمی می‌بخشد اگر برای مؤمن درجه است، برای مؤمن عالم درجات خواهد بود. منظور از بالا بردن درجات قطعاً بالا بردن مکانی نیست بلکه بالا بردن از نظر مقام قرب پروردگار است.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید از آیه استفاده می‌شود که مؤمنان دو گروه هستند: مؤمنان عالم، مؤمنان غیرعالم و مؤمنان عالم برتر و بالاتر هستند

۱. توبه، ۱۲۲.
 ۲. بقره، ۱۵۱.
 ۳. مجادله، ۱۱.

سپس به آیه ﴿هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون﴾ استدلال می‌نمایند.

۴. نام راسخان در علم کنار نام خدا: ﴿وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به﴾^(۱) حقایق قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند. در عظمت علم واقعی و علمای حقیقی همین بس که نام آنان در ردیف نام مقدس خداوند آمده و مقامشان بعد از مقام الهی است.

۵. علم شرط زمامداری: ﴿ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً و زاده بسطة فی العلم و الجسم﴾^(۲) خداوند طالوت را به عنوان زمامدار برای شما برگزیده و علم و قدرت جسمی او را وسعت بخشیده است.

۶. علم شرط مدیریت: ﴿اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علم﴾^(۳) حضرت یوسف علیه السلام هنگامی که پیشنهاد مقام مهمی در حکومت مصر به او داده شد، گفت: مرا به سرپرستی خزائن بگمارید و دو دلیل برای این مدیریت ذکر کرد: امانتداری و علم و آگاه بودن.

۷. فراگیری علم مفید: ﴿هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت به رشداً﴾^(۴) موسی علیه السلام به خضر علیه السلام گفت: آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟

۸. طلب فزونی در علم: ﴿و قل رب زدنی علماً﴾^(۵) بگو پروردگارا! علم و دانش مرا زیاد کن.

۹. دانشمندان در ردیف ملائکه: ﴿شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالتسط﴾^(۶) در این آیه شریفه دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته‌اند و این خود، امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می‌کند و نیز از

۱. آل عمران، ۷.
 ۲. بقره، ۲۴۷.
 ۳. یوسف، ۵۵.
 ۴. کهف، ۶۶.
 ۵. طه، ۱۱۴.
 ۶. آل عمران، ۱۸.

آیه استفاده می‌شود امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود به حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگ‌ترین حقیقت است معترفند.^(۱)

۱۰. ویژگی‌های دانشمندان الهی:

الف) ایمان و عقل: ﴿الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یدکر الا اولوا الالباب﴾^(۲) راسخان در علم می‌گویند: به همه آن ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست و جز صاحبان اندیشه متذکر نمی‌شوند.

ب) خشیت از خدا: ﴿انما یخشى الله من عباده العلماء﴾^(۳) همانا بندگان دانشمند از خداوند خشیت دارند.

ج) سجده و گریه: ﴿ان الذین اتوا العلم من قبله اذا یتلى علیهم یخرون للاذقان سجداً﴾^(۴) آن‌ها که پیش از این، علم و دانش به آنان داده شده هنگامی که این آیات بر آنها خوانده می‌شود، به خاک می‌افتند و سجده می‌کنند. ﴿ویخرون للاذقان بیكون و یزیدهم خشوعاً﴾^(۵) آن‌ها (بی‌اختیار) به زمین می‌افتند و سجده می‌کنند و اشک می‌ریزند و هر زمان خشوعشان بیشتر می‌شود.

د) درک اسرار هستی: ﴿ومن آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السننکم و الوانکم ان فی ذلك لآیات للعالمین﴾^(۶) و از آیات او آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماسست؛ در این، نشانه‌هایی است برای عالمان.

۱۱. خداوند معلم حقیقی: ﴿الرحمن علم القرآن﴾ هر چند معلمان بکوشند و استادان تلقین کنند همه این‌ها اسباب هستند و آموزنده حقیقی خداوند است.

الف) حضرت آدم علیه السلام را علم اسامی آموخت: ﴿و علم الاسماء کلها﴾^(۷)

۱. نمونه، ج ۲، ص ۳۴۸.
 ۲. آل عمران، ۷.
 ۳. فاطر، ۲۸.
 ۴. اسراء، ۱۰۹.
 ۵. روم، ۲۲.
 ۶. بقره، ۳۱.

- ب) حضرت داوود عليه السلام را زره‌سازی آموخت: «علمتاه صنعة لبوس لكم»^(۱)
- ج) حضرت عیسی عليه السلام را حکمت آموخت: «يعلمه الكتاب والحكمة»^(۲)
- د) حضرت خضر را علم و معرفت آموخت: «وعلمتاه من لدنا علماً»^(۳)
- ه) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اسرار نظام جهان آموخت: «علمك ما لم تكن تعلم»^(۴)
- و) عالمیان را بیان بی‌آموخت: «خلق الانسان علمه البيان»^(۵)

علم وسیله است نه هدف

در قرآن، علم هدف شمرده نشده است بلکه وسیله‌ای است برای رشد و هدایت و رسیدن به مقصد. در مورد حضرت موسی عليه السلام و خضر قرآن چنین بیان می‌کند: «قال له موسى هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشداً»^(۶) آیا من اجازه دارم از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح من است به من بیاموزی؟ از تعبیر رشداً چنین استفاده می‌شود که علم هدف نیست بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح می‌باشد. چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت.

فضیلت علم در احادیث

۱. فضیلت و برتری علم: قال علی عليه السلام «لاكنز انفع من العلم»^(۷) هیچ گنجی سودمندتر از علم نیست. قال رسول الله صلی الله علیه و آله «سارعوا في طلب العلم فالحدیث من صادق خیر من الدنيا وما علیها من ذهب و فضة»^(۸) در طلب علم شتاب کنید خبری از یک راستگو (شنیدن) بهتر است از دنیا و آنچه طلا و نقره در آن است.

۱. انبیاء، ۸۰. ۲. آل عمران، ۴۸.

۳. کهف، ۶۵. ۴. نساء، ۱۱۳.

۵. الرّحمن، ۴؛ کشف الاسرار، ج ۹، ص ۴۱۹.

۶. کهف، ۶۶. ۷. کافی، ج ۸، ص ۱۹.

۸. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۵۴.

۲. طلب علم و جهاد در راه خدا: قال علی عليه السلام: «الشاخص فی طلب العلم كالمجاهد فی سبیل الله ان طلب العلم فریضة علی كل مسلم و کم من مؤمن یخرج من منزله فی طلب العلم فلا یرجع الا مغفوراً»^(۱) آن‌که برای تحصیل علم بیرون رود، همانند مجاهد در راه خداست. همانا تحصیل دانش بر هر مسلمانی واجب است و چه بسا مؤمنی که از خانه خود برای تحصیل دانش خارج شود به خانه بر نمی‌گردد جز آن‌که آمرزیده شده باشد.

۳. زندگی در پرتو کسب علم: قال علی عليه السلام: «اكتسبوا العلم یکسبکم الحیاة»^(۲) علم و دانش تحصیل کنید که در پرتو آن حیات را به دست آورید. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «طالب العلم بین الجهال کالحی بین الاموات»^(۳) طلب‌کننده دانش در میان نادانان، مانند زنده در بین مردگان است.

۴. عبادت خداوند در پرتو علم: قال علی عليه السلام: «تعلموا العلم فان تعلمه حسنة... بالعلم یطاع الله ویعبد بالعلم یعرف الله ویوحّد بالعلم توصل الراحام وبه یعرف الحلال والحرام»^(۴) دانش بیاموزید که آموزش آن حسنه است... به وسیله علم، خداوند اطاعت و عبادت می‌شود و با علم خداوند شناخته می‌شود و به وسیله علم صله ارحام انجام می‌شود و حلال و حرام الهی شناخته می‌گردد.

۵. برتری علم بر عبادت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «فضل العلم احب الی من فضل العبادة»^(۵) فضیلت دانش محبوب‌تر است نزد من از فضیلت عبادت. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «قلیل العلم خیر من کثیر العبادة»^(۶) علم اندک برتر از عبادت فراوان است.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۹. ۲. غررالحکم.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۱. ۴. امالی صدوق، ج ۱، ص ۴۹۲.

۵. بصائر الدرجات، ج ۳، ص ۷. ۶. محجة البیضاء، ج ۱، ص ۲۲.

۶. زکات علم: قال الصادق عليه السلام: «انَّ لكل شئ زكاة و زكاة العلم ان يعلمه اهله»^(۱)
- هر چیزی زکاتی دارد و زکات علم، تعلیم به کسانی است که اهلیت آن را دارند.
۷. پاداش آموزش علم: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من تعلم لله و علم لله دُعی فی ملکوت السموات عظيماً»^(۲) هر که تحصیل علم برای خدا کند و آن را برای خدا به دیگران بیاموزد در ملکوت آسمان‌ها بزرگ خوانده می‌شود.
۸. فراگیری علوم مهم: قال علی عليه السلام: «العمر اقصر من ان تعلم كل ما يحسن بك علمه فتعلم الأهم فالأهم»^(۳) عمر، کوتاه‌تر از آن است که همه چیز را خوب بدانی، پس هر دانشی را که مهم و مهم‌تر باشد فراگیر.
۹. حیات علم در پرتو مذاکره: «عن ابي عبدالله رحم الله عبداً احيى العلم قال قلت و ما احياءه قال ان يذکر به اهل الدين و اهل الورع»^(۴) خدا رحمت کند بنده‌ای را که علم را زنده کند راوی گفت: عرض کردم: زنده کردن علم چیست؟ فرمود، با دینداران و اهل ورع مذاکره کردن.
۱۰. استغفار برای طالب علم: قال الصادق عليه السلام: «طالب العلم يستغفر له كل شئ حتى الحيتان فی البحر»^(۵) برای طالب علم همه موجودات طلب مغفرت می‌کنند حتی ماهیان دریا.
۱۱. تواضع معلم و شاگرد: قال علی عليه السلام: «تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم»^(۶) فروتنی کنید برای کسی که به او علم می‌آموزید و فروتنی کنید نسبت به کسی که از او علم یاد می‌گیرید.
۱۲. ویژگی‌های عالم: قال لقمان لابنه وهو يعظه للعالم ثلاث علامات بالعالم بالله و

۱. تحف العقول، ص ۳۶۴.
 ۲. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۶۴.
 ۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۲.
 ۴. روضة المتقين، ج ۱۲، ص ۱۶۶.
 ۵. کنز العمال، ۲۸۶۵۳.
 ۶. امالی صدوق، ص ۲۹۴.

- بما يحبّ وبما يكره.^(۱) لقمان در موعظه به فرزندش می‌گوید: برای دانشمند سه نشانه هست: شناخت خدا و شناخت آنچه مورد محبت و کراهت خداست.
۱۳. منزلت عالم: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «فضل العالم على غيره كفضل النبي على امته»^(۲) برتری دانشمند بر دیگران مانند برتری پیامبر بر امت است. قال علی عليه السلام: «العالم امين الله في الارض»^(۳) دانشمند امین خدا در زمین است.
۱۴. غرور به علم: قال علی عليه السلام: «من ادعى من العلم غايته فقد اظهر من جهله نهايته»^(۴) هر کس ادعا کند به نهایت علم دست یافته نهایت نادانی خود را ابراز داشته است. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من قال انا عالم فهو جاهل»^(۵) هر کس ادعا کند که او دانشمند است در حقیقت نادان است.
۱۵. تکریم عالم: قال علی عليه السلام: «من وقر عالماً فقد وقر ربّه»^(۶) هر کس عالمی را تکریم و احترام کند خداوند را تکریم و احترام کرده است. «اذا رأيت عالماً فكن له خادماً» هر گاه عالمی را دیدی برای او خدمتگزار باش.
۱۶. آفت تحصیل علم برای غیر خدا: قال علی عليه السلام: «من تعلم العلم رياءً و سمعة يريد به الدنيا نزع الله برکتة و ضيق عليه معيشته و وكله الله الى نفسه و من وكله الله الى نفسه فقد هلك»^(۷) هر کس علمی را به عنوان ریا و سمعه بیاموزد و اراده بهره دنیوی نماید خداوند برکت را از او می‌برد و زندگی او سخت می‌شود و خداوند او را به خودش رها می‌کند که در نتیجه هلاک می‌گردد.
۱۷. وظیفه متعلم: قال علی عليه السلام: «على المتعلم ان يدأب نفسه في طلب العلم و لا يمل من تعلمه و لا يستكثر ما علم»^(۸) وظیفه متعلم و دانش آموز آن است که خود

۱. خصال، ج ۱، ص ۱۲۱.
 ۲. کنز العمال، ۲۸۶۷۱.
 ۳. منية المرید، ص ۱۳۷.
 ۴. غرر الحکم.
 ۵. غرر الحکم.
 ۶. غرر الحکم.
 ۷. غرر الحکم.
 ۸. غرر الحکم.

را به طلب علم و فراگیری آن عادت دهد و از تحصیل علم خسته نشود و علم خود را زیاد نشمرد.

۱۸. وظیفه عالم: قال رسول الله ﷺ: «ينبغي للعالم ان يكون قليل الضحك كثير البكاء ولا يمارى ولا يجادل...»^(۱) سزاوار است که عالم کم بخندد زیاد گریه کند و مجادله نکند.

۱۹. خطر عمل بدون علم: قال رسول الله ﷺ: «من عمل على غير علم كان ما يفسد اكثر مما يصلح»^(۲)

هر کس بدون دانش عمل کند فسادش بیش از اصلاح او خواهد بود.

۲۰. خطر علم بدون عمل: قال على بن ابي طالب: «من تعلم العلم ولم يعمل بما فيه حشره الله يوم القيمة اعمى»^(۳) هر کس علم را فراگیرد و به آن عمل نکند، روز قیامت خداوند او را کور محشور خواهد کرد.

رفع محدودیت در طلب علم

در ضرورت فراگیری علم و لزوم کسب دانش، همین بس که اسلام خصوصیتی برای آن قایل شده که برای هیچ موضوعی قایل نشده و آن این که محدودیت از چهار جهت برداشته شده و همه انسان‌های مسلمان را به تحصیل و فراگیری دانش دعوت نموده است.

۱. طایفه و نژاد: پیامبر اکرم ﷺ «طلب العلم فریضة على كل مسلم»^(۴) طلب

علم و دانش بر هر مسلمان لازم است.

۲. مکان: پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: طلب علم و دانش کنید گرچه

مسافت‌های دوری را بییماید. «اطلبوا العلم و لو بالصين»^(۱) طلب کنید علم را گرچه به چین مسافرت کنید.

۳. زمان: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «طلب العلم فریضة على كل حال»^(۲)

طلب علم واجب است در هر حالی و در هر زمانی.

۴. معلم: حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الحكمة ضالة كل مؤمن فخذوها و لو

من افواه المنافقين»^(۳) حکمت گمشده هر مؤمن است، آن را فراگیرید گرچه از

منافقین باشد، بنابر تحقیقی که صورت گرفته جمله «اطلب العلم من المهد الى

اللد» در جوامع روایی دیده نشد فقط در نهج الفصاحه، ص ۶۴ آمده است.

سومین روش تربیت عقلانی: آزاد اندیشی و پرهیز از تقلید

یکی از عوامل بسیار مؤثر در تربیت عقلانی مسأله آزاداندیشی و پرهیز از

تقلید و تبعیت از نیاکان است. و قرآن کریم پیروی جاهلانه از نیاکان را مردود

می‌داند چرا که باعث رکود عقل و خرد انسانی است. «قالوا بل نتبع ما الفینا

علیه آباءنا او لو كان اباؤهم لا یعقلون شیئاً و لا یهتدون»^(۴) مشرکان گویند: ما

پیرو کیش پدران خود هستیم (و به آیین خدایی نمی‌گرویم) آیا آنان باید تابع

پدران خود باشند اگر چه آنان از خرد بی بهره بوده‌اند؟

در جای دیگر می‌فرماید: «و اذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله و الى الرسول

قالوا حسینا ما وجدنا علیه اباءنا او لو كان آباءهم لا یعلمون شیئاً و لا یهتدون»^(۵)

هرگاه به آن‌ها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید

می‌گویند: آنچه را از پدران خود یافته‌ایم ما را بس است آیا نه چنین است که

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۰. ۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳. تصنیف غرر، ص ۵۸. ۴. بقره، ۱۷۰.

۵. مائده، ۱۰۴.

۱. کنزالعمال. ۲. محاسن، ج ۱، ص ۳۱۴.

۳. مکارم‌الاخلاق، ص ۳۴۸. ۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵.

پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند؟ نظیر همین معنا در سوره زخرف آیه ۲۳ و سوره لقمان آیه ۲۱ آمده است.

موضوع تقلید از نیاکان، در زمان جاهلیت به شدت رایج بود و به همین دلیل در آیات مختلفی از قرآن منعکس است مسأله افتخار به نیاکان و احترام بی قید و شرط و تا سر حد پرستش در برابر افکار و عقاید آنان جزء رسوم دیرینه آنها بود متأسفانه امروز هم این مسأله در جوامع بشری و ملل مختلف انسانی وجود دارد و این عمل در واقع یک نوع بت پرستی و منطق جاهلی است که باید با آن مبارزه شود.

تشویق قرآن به آزاد اندیشی

بسیاری از مذاهب پیروان خود را از مطالعه و بررسی سخنان دیگران نهی می کنند چرا که می ترسند منطق دیگران برتری پیدا کند و پیروانشان را از دستشان بگیرد اما قرآن کریم در این قسمت بندگان راستین خداوند را کسانی می داند که اهل تحقیقند. نه از شنیدن سخنان دیگران وحشت دارند و نه تسلیم بی قید و شرط می شوند و نه هر وسوسه ای را می پذیرند. قرآن کریم انسان ها را به آزاد اندیشی تشویق می نماید و می فرماید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْآلِيَابُ﴾^(۱) بندگان مرا بشارت بده کسانی که سخنان را شنونده و از نیکوترین آنها پیروی می کنند آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمنداند.

در این آیه شریفه بندگان خدا و خردمندان را این طور توصیف می کند که آنها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش

فرامی دهند و با نیروی عقل و خرد بهترین آنها را بر می گزینند، هیچ تعصبی در آنها نیست و هیچ گونه محدودیتی در اندیشه آنان وجود ندارد و آنها جویای حقد و تشنه حقیقت. هر جا آن را بیابند با تمام وجود از آن استقبال می کنند.

چهارمین روش: ایجاد زمینه سالم تربیتی

یکی از روش های مفید در تربیت عقلانی و نیروی اندیشه افراد، ایجاد زمینه سالم تربیتی است. دین اسلام به این موضوع عنایت خاصی دارد و برای ایجاد زمینه سالم تربیتی از نظر خرد و اندیشه و جلوگیری از ضایعاتی که ممکن است از طریق وراثت و همسرگزینی اتفاق افتد، رعایت برخی از امور را لازم می شمارد و در این زمینه دستورات تربیتی خاصی دارد که عبارتند از:

۱. هنگام ازدواج باید به خصوصیات شخصی و نحوه تربیت همسر توجه گردد زیرا کودکان تحت تأثیر آن خصوصیات قرار می گیرند.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «يا ايها الناس اياكم و خضراء الدمن قيل يا رسول الله و ما خضراء الدمن قال المرأة الحسناء في منبت السوء» یعنی از ازدواج با فردی که مانند سبزه ای در جای کثیفی رشد یافته اجتناب کنید. گفتند: منظور از خضراء دمن چیست؟ فرمودند: مقصود زن زیبایی است که در خانواده ای فرومایه رشد یافته است. در ازدواج باید به انتقال ویژگی های پدر و مادر به فرزندان توجه نمود. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «تخيروا لنطفكم فان العرق دساس»^(۱) در انتخاب همسر دقت کنید زیرا ویژگی های پدر و مادر از طریق توارث منتقل می شود.

۲. اسلام برای جلوگیری از ضایعات احتمالی که در اثر وراثت پیش می آید

تأکید می‌کند که برخی از ازدواج‌ها صورت نپذیرد. اسلام افراد را از ازدواج با انسان احمق که از نظر هوشی عقب مانده است برحذر می‌دارد. امام صادق علیه السلام از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «ایاکم و تزوج الحمقاء فان صحبتها بلاء و ولدها ضیاع»^(۱) یعنی با زن احمق ازدواج نکنید زیرا همنشینی با او بلا و مصیبت است و فرزند حاصل از این ازدواج باعث تباهی است.

۳. از نظر اسلام با کسی که مرتکب شرب خمر می‌شود نباید ازدواج کرد. امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «من زوج کریمته شارب الخمر فقد قطع رحمها»^(۲) یعنی کسی که دختر خود را به شرابخوار بدهد رحم او را قطع کرده است شاید مراد از قطع رحم او این باشد که با این ازدواج سبب نازایی او شده است و یا مراد این است که او را از یک پیوند درست و ازدواج محکم و استوار محروم ساخته است.

۴. اسلام تأکید فراوان دارد که همسری را انتخاب کنید که دارای تعهد دینی و مذهبی باشد گرچه از نظر امکانات مالی و از جهت حسن ظاهر محروم است چون کسی که به خاطر مال و جمال حاضر به ازدواج گردد به هدفش نمی‌رسد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من تزوج امرأة لمالها و کله الله الیه و من تزوجها لجمالها رأی فیها ما یکره و من تزوجها لدینها جمع الله له ذلك»^(۳) کسی که ازدواج کند به خاطر ثروت زن، خداوند او را و او می‌گذارد و هر کس ازدواج کند به خاطر جمال می‌بیند در زن چیزی را که باعث ملالت و کراهت او شود و هر کس به خاطر دین زن ازدواج کند خداوند امور دیگر را برای او فراهم می‌سازد.

۱. فروع کافی، ج ۲، ص ۳۴۸.
۲. فروع کافی، ج ۲، ص ۳۴۸.
۳. وسائل، ج ۷، ص ۳۱.

پنجمین روش: تمثیل و تشبیه معقول به محسوس

قرآن یکی از روش‌های مؤثر در تربیت عقلانی را مسأله تمثیل می‌داند و لذا در بسیاری از آیات برای پرورش خرد و اندیشه انسان‌ها مثل ذکر شده است. مثل بیان یک موضوع است به صورت دیگری، به نوعی که بین آن دو شباهت وجود داشته باشد و با ذکر آن، موضوع اول روشن گردد^(۱) مثل آنچه را که پوشیده و نامعلوم است آشکار و معلوم می‌کند و ماهیت امور را روشن می‌سازد^(۲) مثل زدن پرده‌های ابهام را کنار می‌زند و معقولات را همچون محسوسات جلو چشم آدمی ترسیم می‌نماید.

قرآن کریم از مثل برای بیان حقایق و روشن نمودن مفاهیم استفاده نموده تا انسان‌ها را هدایت و تربیت کند و عقل‌ها را از آمیختگی به محسوسات و متخیلات به درک معقولات و حقایق برساند. لذا مثال را وسیله‌ای برای تفکر و تذکر می‌داند و می‌فرماید: «و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم یتذکرون»^(۳) یعنی ما در این قرآن از هر چیزی برای مردم مثلی زده‌ایم، شاید متذکر شوند «تلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون» یعنی ما این مثل‌ها را برای مردم می‌آوریم، شاید بیاندیشند.

نقش مؤثر مثال

نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث، نقش انکار ناپذیری است. لذا در هیچ علمی از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن آن بی‌نیاز نخواهیم بود. گاهی یک مثال بجا که با مقصود ما هماهنگ است، مطلب را از آسمان به زمین می‌آورد و برای همه قابل فهم می‌سازد. بنابراین می‌توان گفت: مثال در

۱. مفردات راغب، ص ۴۶۲.
۲. تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۳۵۱.
۳. زمر، ۲۷.

مباحث علمی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی و غیر آن نقش های مؤثر زیر را دارد.

۱. مثال مسایل را حسّی می کند.
۲. مثال راه را نزدیک می کند.
۳. مسایل را همگانی می سازد.
۴. ذکر مثل، درجه اطمینان به مسایل را بالا می برد.

تمثیل در قرآن

در قرآن تمثیل های فراوانی ذکر شده است از جمله: تمثیل انفاق در راه خدا به دانه پر برکت.^(۱) تمثیل زندگانی دنیا به بازی و سرگرمی^(۲) تمثیل اعمال کافران به خاکستر در برابر باد.^(۳) تمثیل حق و باطل به آب زلال و کف روی آب^(۴) تمثیل عالم بی عمل به حیوان^(۵) تمثیل افراد بی ایمان به چهارپایان^(۶) تشبیه منافقان به چوبهای خشک^(۷) در اینجا به سه نمونه از آن اشاره می کنیم:

۱ تمثیل روشن برای بیان ضعفها

قرآن می فرماید: ﴿يا ايها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذباباً و لو اجتمعوا له و ان يسلمهم الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب ما قد روا الله حق قدره ان الله لقوى عزيز﴾^(۸) ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرادهید؛ کسانی را که غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند، و هرگاه چیزی از آن ها بر باید نمی توانند آن را باز پس بگیرند. هم این

۱. بقره، ۲۶۱.
۲. حدید، ۲۰.
۳. ابراهیم، ۱۸.
۴. رعد، ۷.
۵. جمعه، ۵.
۶. انفال، ۵۵.
۷. منافقون، ۴.
۸. حج، ۷۳.

طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان) آن ها خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

۲. تمثیل گویایی برای غیبت کردن

قرآن کریم برای این که مردم را از غیبت کردن بر حذر دارد و قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم سازد آن را در ضمن یک مثال گویا بیان می کند و می فرماید آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد ﴿يحبّ احدكم ان يأكل لحم اخيه ميتاً﴾ به یقین همه شما از این امر کراهت دارید ﴿فكر هتموه﴾ تعبیر به (مرده) به خاطر آن است که غیبت در غیاب افراد صورت می گیرد و آنان همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشان نیستند.

۳. مثال جالب برای مقام والای مجاهدان

خداوند برای مقام و منزلت مجاهدان در راهش، مثالی جالب ذکر می کند، به این صورت که خود را خریدار و مؤمنان را فروشنده معرفی کرده، می گوید: خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری می کند و در برابر این متاع، به آنها بهشت می دهد ﴿ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة﴾ و چون در هر معامله ای در حقیقت پنج رکن اساسی وجود دارد که عبارتند از: خریدار، فروشنده، متاع، قیمت و سند معامله خداوند در این آیه به تمام ارکان آن اشاره نموده، خود را (خریدار) و مؤمنان را (فروشنده) و جانها و اموال را (متاع) و بهشت را (ثمن و قیمت) برای این معامله قرار داده و به دنبال آن به (اسناد) معتبر و محکم این معامله که پنجمین رکن است اشاره کرده، می فرماید: این وعده حقی است بر عهده خداوند که در سه کتاب آسمانی (تورات، انجیل، قرآن) آمده است. ﴿وعداً علیه حقاً فی التوراة و الانجیل و القرآن﴾^(۱)

۱. توبه، ۱۱۱.

تمثیل در روایات

۱. مثل مؤمن: قال الكاظم عليه السلام: «المؤمن كمثل كفتى الميزان كلما زيد فى ايمانه زيد فى بلائه»^(۱) مؤمن همانند دو کفه ترازوست، هر اندازه در ایمانش فزونی باشد در گرفتاریش فزونی است. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مثل المؤمن كمثل الارض منافعهم منها و اذا هم عليها»^(۲) مثل مؤمن همانند زمین است، منافع و سودهای مردم از آن است و آزار و اذیت مردم بر آن.
۳. مثل مؤمنان در محبت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مثل المؤمنين فى توادهم و تراحمهم و تعاطفهم كمثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر و الحمى»^(۳) مثل مؤمنین در دوستی و رحمت و عطوفت و ورزیدن به یکدیگر، همانند یک پیکر است هنگامی که عضوی از آن به درد آید سایر اعضا گرفتاری بیداری و تب پیدا می‌کنند.
۳. مثل اهل بیت پیامبر صلى الله عليه وآله: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مثل اهل بيتى كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق» مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شود نجات یابد و هر که تخلف ورزد غرق گردد.^(۴)
۴. مثل عالم بی عمل: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مثل من يعلم الناس الخير و ينسى نفسه كمثل المصباح الذى يضيئ للناس و يحرق نفسه»^(۵) مثل کسی که به مردم خیر و خوبی بیاموزد و خود را فراموش کند، همانند چراغ است که برای مردم نور و روشنایی بخشد و خود بسوزد.
۵. مثل همنشین صالح: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مثل المجلس الصالح مثل العطار ان لم يعطك من عطر اصابك من ريحه»^(۶) مثل همنشین شایسته چون

- عطرفروش است اگر از عطرش به تو نبخشد، از بوی عطرش بهره‌مند شوی.
۶. مثل دانشمندان: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ان مثل العلماء فى الارض كمثل النجوم فى السماء يهتدى بها فى ظلمات البر و البحر»^(۱) همانا مثل دانشمندان در زمین، مانند ستارگان آسمان است که در تاریکی‌ها خشکی و دریا به وسیله آن‌ها هدایت حاصل می‌شود.
 ۷. مثل برادر دینی: «مثل الاخوين مثل الیدین تغسل احدهما الاخرى»^(۲) دو برادر (دینی) همچون دو دست باشند که یکی دیگری را بشوید.
 ۸. مثل حریص به دنیا: قال الباقر عليه السلام: «مثل الحرىص على الدنيا مثل دودة القز كلما ازدادت من القز على نفسها لفاً كان ابعدها من الخروج حتى تموت غمماً»^(۳) مثل حریص بر دنیا همانند کرم ابریشم است که هر اندازه بر اطراف خود تار بتند او را از بیرون آمدن باز دارد تا از روی اندوه بسیار بمیرد.
 ۹. مثل نمازهای پنج‌گانه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مثل الصلوات الخمس كمثل نهر جار عذب على باب احدكم يغسل فيه كل يوم خمس مرات فما يبقى ذلك من الدنس»^(۴) مثل نمازهای پنجگانه همچون نهری است که آب گوارای آن بر جلو در خانه یکی از شما جاری باشد و هر روز پنج مرتبه خود را در آن بشوید و هیچ آلودگی از وی به جای نماند.
 ۱۰. مثل تعلیم علم در کودکی: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مثل الذى يتعلم فى صغره كالنقش فى الحجر و مثل الذى يتعلم فى كبره كالذى يكتب على الماء»^(۵) مثل کسی که در کودکی علم فراگیرد، چون نقش بر روی سنگ باشد و کسی که در بزرگی دانش آموزد همچون نوشتن بر آب باشد.

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵.

۲. نهج الفصاحه، ص ۵۶۶.

۳. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۱۹۱.

۴. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۱۶.

۵. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۴۹.

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰.

۲. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۵.

۳. کنز العمال، ج ۱، ص ۸۲.

۴. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۰.

۲. کنز العمال، ج ۱، ص ۱۴۹.

۳. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۸۲.

ششمین روش: مشورت با خردمندان

یکی از روش‌های تربیت عقلانی مسأله مشورت کردن با افراد صاحب خرد و اندیشه است. چون یک انسان هر قدر از نظر فکری نیرومند باشد نسبت به مسایل مختلف تنها از یک یا چند بعد می‌نگرد و ابعاد دیگر بر او مجهول می‌ماند اما هنگامی که مسایل در شورا مطرح گردد و عقل‌ها و تجربه‌ها و دیدگاه‌های مختلف به کمک هم بشتابند، مسایل کاملاً پخته و کم‌عیب و نقص می‌گردند و از لغزش دورتر است.

اصولاً مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح‌اندیشی یکدیگر انجام می‌دهند کمتر گرفتار اشتباه می‌شوند؛ به عکس افرادی که گرفتار استبداد رأی هستند و خود را بی‌نیاز از افکار دیگران می‌دانند هر چند از نظر فکری فوق‌العاده باشند غالباً گرفتار خطاها و اشتباهات خطرناک و دردناکی می‌شوند. یکی دیگر از فواید مشورت این است که انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آن‌ها را با خود درک خواهد کرد.

قرآن کریم برای این موضوع اهمیت خاصی قایل شده تا آن‌جا که آن را یک برنامه مستمر مؤمنان می‌شمرد نه یک کار زودگذر و موقت. می‌فرماید کارهای آنها در میانشان به صورت شورایی است ﴿و امرهم شوری بینهم﴾^(۱)

و جالب این‌که خود پیامبر با این‌که عقل کل به شمار می‌رود خداوند به او خطاب می‌کند: ﴿و شاورهم فی الامر﴾^(۲) در کارها با مسلمانان مشورت کن گرچه کلمه (الامر) در آیه شریفه مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می‌شود ولی مسلم این است که پیامبر هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی‌کرد بلکه در آن‌ها صرفاً تابع وحی بود. بنابراین، مورد مشورت تنها در

طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و به عبارت دیگر، پیامبر ﷺ در قانون‌گذاری هیچ‌وقت مشورت نمی‌کرد و تنها در طرز اجرای قانون نظر مسلمانان را می‌خواست و به رأی و نظر آن‌ها احترام قایل می‌شد و گاهی نظر آن‌ها را مقدم می‌داشت و ترجیح می‌داد با این‌که مشکلاتی از این ناحیه حاصل می‌شد که نمونه مشورت پیامبر را در جنگ احد ملاحظه می‌کنیم. پیامبر اکرم قبل از مبارزه با دشمنان خود همه اصحاب و اهل مدینه را دعوت کرد و برای رسیدگی به این مسأله جلسه‌ای تشکیل داد و موضوع دفاع را آشکارا با آن‌ها در میان گذاشت؛ سپس در این‌که در داخل مدینه به پیکار دست زنند و یا از شهر خارج شوند با مسلمانان به مذاکره و مشورت پرداخت و عده‌ای گفتند: از مدینه خارج نشویم و در کوچه‌های تنگ شهر با دشمن بجنگیم، زیرا در این صورت حتی مردان ضعیف و زنان و کنیزان نیز به لشکر می‌توانند کمک کنند و پیامبر اکرم ﷺ نیز با این نظریه موافق بود که از مدینه خارج نشوند ولی گروهی از جوانان و جنگجویان با این رأی مخالف بودند. سعد بن معاذ و چند نفر از قبیله اوس برخاستند و گفتند: ای پیامبر! در گذشته کسی از عرب قدرت این‌که در ما طمع کند نداشته است با این‌که در آن موقع ما مشرک و بت‌پرست بودیم و هم اکنون تو در میان ما هستی چگونه می‌توانند در ما طمع کنند؟ نه، حتماً باید از شهر خارج شده، با دشمن بجنگیم اگر کسی از ما کشته شود شربت شهادت نوشیده و اگر هم کسی نجات یافت به افتخار جهاد در راه خدا نایل شده است.

این‌گونه سخنان و حماسه‌ها طرفداران خروج از مدینه را بیشتر کرد به طوری که طرح عبدالله بن ابی در اقلیت افتاد؛ خود پیامبر ﷺ با این‌که به خروج از مدینه تمایل نداشت، به این مشورت احترام گذاشت و نظریه طرفداران خروج از مدینه را انتخاب کرد.

در روایات اسلامی تأکید زیادی روی مشاوره شده است:

۱. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «انه ما من رجل يشاور احداً الا هدى الى الرشده» احدی در کارهای خود مشورت نمی‌کند مگر این‌که به راه راست و مطلوب هدایت می‌شود^(۱).

۲. حضرت علیؑ: «من استبدَّ برأيه هلك و من شاور الرجال شاركها في عقولها» کسی که استبداد به رأی داشته باشد هلاک می‌شود و کسی که با افراد بزرگ مشورت کند در عقل آن‌ها شریک شده است^(۲). البته این معنا روشن است که هر کس نمی‌تواند طرف مشورت قرار گیرد زیرا برخی افراد نقاط ضعفی دارند که مشورت با آن‌ها نه تنها موجب تربیت عقلانی و نیروی خرد و اندیشه انسان نیست بلکه مایه بدبختی و عقب افتادگی است.

۳. حضرت علیؑ: می‌فرماید: با سه طایفه مشورت نکن «لا تدخلن فی مشورتك بخيلاً يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر» با افراد بخیل مشورت نکن زیرا تو را از بخشش و کمک به دیگران باز می‌دارند و از فقر می‌ترسانند. «ولا جباناً يضعفك عن الامور» همچنین با افراد ترسو مشورت نکن زیرا آن‌ها تو را از انجام کارهای مهم باز می‌دارند.

«ولا حريصاً يزين لك الشرَّ بالجور» و با افراد حریص مشورت نکن که آن‌ها برای جمع آوری ثروت و کسب مقام، ستمگری را در نظر تو جلوه می‌دهند.^(۳)

فصل چهارم

اهداف تربیت

عناوینی در قرآن کریم و روایات مطرح شده که ناظر به اهداف تربیت نفس و تزکیه روح است، البته این اهداف در سطح هم نیستند، برخی مقدمه برای برخی دیگر است و به تعبیر دیگر بعضی اهداف متوسط هستند و بعضی اهداف عالی. مثلاً هدف از عبادت و بندگی تحصیل تقواست «و اعبدوا ربكم... لعلكم تستقون»^(۱) و هدف از تقوا فلاح و رستگاری است «و اتقوا الله لعلكم تفلحون»^(۲) چه این‌که هدف از اقامه نماز یاد خداوند است «اقم الصلوة لذكری»^(۳) و هدف از یاد خداوند آرامش قلب و طمأنینه روح است «الا بذکر الله تطمئن القلوب»^(۴) و هرگاه انسان به مقام اطمینان نفس دست پیدا کند، به مقام رضای حق و قرب پروردگار نائل می‌شود. «يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية»^(۵)

پرورش روح ایمان و عمل صالح

یکی از اهداف بزرگ تربیت از دیدگاه قرآن کریم آن است که انسان‌ها دارای روح ایمان و اعتقاد به ماورای طبیعت باشند که سعادت و کمال هر انسان در گرو ایمان محکم و اعتقاد راسخ به امور غیبی است گرچه ایمان و

۱. بقره، ۲۱. ۲. بقره، ۱۸۹.

۳. طه، ۱۴. ۴. رعد، ۲۸.

۵. فجر، ۱۲۷.

۱. نورالتقلین، ج ۴، ص ۵۸۴. ۲. نهج البلاغه.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

عمل صالح از عوامل مهم و از ارکان مؤثر در تربیت است لیکن مراحل اولیه آن، این چنین است اما مراحل عالی آن از اهداف مهم تربیت نفس است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالله ورسوله﴾^(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ایمان (واقعی) به خدا و پیامبرش بیاورید. در این آیه خداوند به تمام مؤمنانی که ظاهراً اسلام و ایمان به خداوند را پذیرفته‌اند اما هنوز ایمان در اعمال جان آن‌ها نفوذ نکرده است می‌فرماید: از صمیم دل ایمان بیاورند.

معنای ایمان

ایمان به معنای تسلیم توأم با اطمینان خاطر است. مرحوم طبرسی می‌فرماید: از هری می‌گوید: علمای اتفاق دارند ایمان به معنای تصدیق است. علامه طباطبایی آن را استقرار اعتقاد در قلب معنا نموده و راغب ایمان را به معنی تصدیق توأم با اطمینان خاطر گفته است. لکن قرآن کریم ایمان به معنای اعتقاد را تأیید نمی‌کند بلکه بهترین معنای آن همان تسلیم است زیرا می‌بینیم کسانی را که اعتقاد دارند ولی تسلیم عقیده خویش نیستند کافر می‌شمارد ﴿وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلماً وعلواً﴾^(۲) فرعونیان در باطن و نفس خویش عقیده داشتند که آیات موسی از قبیل عصا و غیره از جانب خداست ولی در ظاهر تسلیم نشدند... یا این‌که شیطان به خدا عقیده داشت می‌گفت: ﴿خلقتني من نار﴾^(۳) و به انبیا نیز معتقد بود که نمی‌تواند آن‌ها را بفریبد و می‌دانست به بندگان با اخلاص راه ندارد ﴿فبعزتک لاغوينهم اجمعين الاعبادک منهم المخلصين﴾^(۴) و به قیامت نیز معتقد بود، لذا می‌گفت: تا روز قیامت مهلتم

۱. نساء، ۱۳۶.
۲. نمل، ۱۴.
۳. حجر، ۴۰.
۴. اعراف، ۱۴.

بده ﴿انظرنی الی یوم یبعثون﴾^(۱) با همه این‌ها قرآن درباره‌اش می‌فرماید: ﴿ای و استکبر و کان من الکافرين﴾^(۲) او امتناع و استکبار کرد و از کافران گردید. بسیاری از اهل کتاب به حضرت رسول اکرم ﷺ عقیده داشتند و می‌دانستند او پیامبر است و حتی او را مانند پسران خود می‌شناختند ولی حق را کتمان می‌کردند و به عقیده خویش تسلیم نبودند ﴿الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و ان فریقاً منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون﴾^(۳) بنابراین، ایمان به معنای اعتقاد تنها نیست بلکه به معنای تسلیم در ظاهر و باطن است و مؤمن آنست که به حق تسلیم شود.^(۴) ﴿انما المؤمنون الذین امنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا﴾^(۵)

حقیقت ایمان چیست؟

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «ان من حقیقه الایمان ان تؤثرالحق و ان ضرک علی الباطل و ان نفعک»^(۶) حقیقت ایمان این است که حق و حقیقت را بپذیری و اختیار کنی اگر چه برای تو ضرر دارد بر باطل، گرچه باطل برای تو سود و منفعت دارد.^(۷) و نیز می‌فرماید: «لا یصدق ایمان عبد حتی یکون بما فی یدالله اوثق منه بما فی یده»^(۸) ایمان بنده صادق نیست و حقیقی نیست مگر این‌که اعتمادش به خداوند بیشتر باشد از آنچه که در اختیار خودش می‌باشد. ﴿اجعلتم سقایة الحاج و عباة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و

۱. بقره، ۳۴.
۲. نحل، ۱۴.
۳. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۲۴.
۴. حجرات، ۱۵.
۵. فاطر، ۱۰.
۶. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۰۶.
۷. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۰۷.
۸. بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۷.

جاهد فی سبیل الله ^(۱) عباس عمومی پیامبر و شبیه هرکدام بر دیگری افتخار می‌کردند، عباس به ابرسانی خود به زائران خانه خدا مباحثات می‌کرد و شبیه به کلیدداری. حضرت علی ^(ع) فرمود: من با سنّ کم خود به این افتخار می‌کنم که من با شمشیر جهاد کردم تا شما به خدا و پیامبر ایمان آوردید. آن‌ها ناراحت شده، نزد پیامبر آمدند و جریان را گفتند. در این هنگام آیه فوق نازل شد.

از این آیه استفاده می‌شود که ارزش عمل به زنده بودن آن و داشتن روح ایمان است و اما عمل بی‌ایمان که همچون لاشه‌ای بی‌روح است از نظر دین و در بازار حقیقت، هیچ وزن و ارزشی ندارد. پس مؤمنین نباید ظاهر اعمال را معتبر شمرده، آن را ملاک فضیلت و مایه قرب به خدا بدانند، بلکه باید آن را بعد از نظر داشتن حیات که همان ایمان و خلوص است به حساب بیاورند. ^(۲)

شرایط ایمان واقعی

﴿فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً﴾ ^(۳) خداوند در آیه فوق سوگند یاد می‌کند که مردم ایمان واقعی پیدا نمی‌کنند مگر اینکه سه شرط را دارا باشند:

- الف) به هنگام اختلاف و نزاع، به پیامبر مراجعه کنند نه به طاغوت.
- ب) در دل خود هیچ‌گونه احساس ضیق و دل‌تنگی از قضاوت پیامبر نکنند.
- ج) در برابر قضاوت پیامبر تسلیم محض باشند. ^(۴)

ایمان بدون عمل فاقد ارزش

قرآن وقتی پیروان حقیقی تورات را توصیف می‌کند می‌فرماید آنان کسانی هستند که از پیامبر ^(ص) تبعیت می‌کنند. ﴿الذين يتبعون الرسول النبي الأمي﴾ ^(۱) در این آیه به جای کلمه (يؤمنون) کلمه (يتبعون) به کار رفته و این بهترین تعبیر است؛ زیرا ایمان به آیات خدای سبحان و ایمان آوردن به انبیا و شرایع ایشان با طاعت و تسلیم در برابر دستورات ایشان است و تعبیر به (يتبعون) دلالت بر همین معنا می‌کند و می‌فهماند که ایمان به معنای اعتقاد تنها فایده‌ای ندارد، چون هر قدر هم شخص به حقانیت آیات و شرایع الهی اعتقاد داشته باشد با این حال وقتی اطاعت و تسلیم در کارش نباشد، عملاً حق بودن آن آیات را تکذیب کرده است. ^(۲)

اوصاف مؤمنان حقیقی

تعبیر ﴿اولئك هم المؤمنون حقا﴾ که حکایت از ایمان حقیقی افراد می‌کند در دو مورد در قرآن کریم ذکر شده و تحقق ایمان حقیقی در صورتی است که انسان دارای اوصاف زیر باشد.

۱. تکان خوردن دل به هنگام یاد الهی.
۲. افزوده شدن ایمان به هنگام تلاوت قرآن.
۳. توکل به خداوند.
۴. برپا داشتن نماز.
۵. انفاق در راه خدا. قابل توجه این‌که اوصاف سه‌گانه اول، حالات قلبی و

۲. المیزان، ج ۹، ص ۲۰۵.

۱. توبه، ۱۹.

۴. تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۱۶۴.

۳. نساء، ۶۵.

۲. المیزان، ج ۸، ص ۲۷۹.

۱. اعراف، ۱۵۷.

مترتب بر یکدیگر است و دو وصف اخیر مربوط به اعمال ظاهری است. «انما المؤمنون اذا ذكر الله و جلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايماناً و على ربهم يتوكلون الذين يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون اولئك هم المؤمنون حقاً»^(۱)

۶. هجرت در راه خدا.

۷. جهاد در راه خداوند.

۸. پناه دادن و یاری کردن مسلمانان. «والذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا في

سبيل الله و الذين اووا و نصروا اولئك هم المؤمنون حقاً»^(۲)

آیا ایمان صرف اعتقاد قلبی است؟

بعضی از علما گویند: ایمان فقط صرف اعتقاد قلبی است و عمل به جوارح و ارکان از شرایط آن است و به دو دلیل استناد جسته‌اند اول این‌که: ایمان جایگاه آن قلب و جان آدمی است قرآن کریم می‌فرماید: «کتب فی قلوبهم الايمان»^(۳) «و لما يدخل الايمان فی قلوبکم»^(۴) علاوه بر این‌که قرآن کریم بعد از ایمان، عمل صالح را بیان می‌کند و عمل صالح غیر از ایمان است، زیرا اگر یکی باشند لازم می‌آید عطف شیء بر نفس خود که از نظر ادبی باید بین معطوف و معطوف علیه تغایر باشد نه اتحاد.

اما برخی دیگر از علما معتقدند ایمان اعم از اعتقاد و عمل صالح است. مرحوم علامه مجلسی معتقد است عمل جزء ایمان است و لذا بابی را تحت عنوان «ان العمل جزء الايمان» در جلد ۶۹ بحار الانوار مطرح نموده و روایات مختلفی را ذکر کرده است. از جمله از حضرت رضا علیه السلام نقل می‌کند: «الايمان

۱. انفال، ۲-۴.

۲. انفال، ۷۴.

۳. مجادله، ۲۲.

۴. حجرات، ۱۴.

عقد بالقلب لفظ باللسان عمل بالجوارح لا يكون الايمان الا هكذا»

مشهور بین علماء آنست که ایمان صرف اعتقاد قلبی است و عمل جزء کمال ایمان است. شاهدش روایاتی است که گوید ایمان کامل نمی‌گردد مگر به بعضی از امور مانند تفقه در دین و اندازه‌گیری در زندگی و صبر در مصائب.

تأثیر متقابل ایمان و عمل صالح

قرآن کریم هر جا سخن از ایمان آورده در کنارش عمل صالح را ذکر نموده که ۵۲ مرتبه ایمان و عمل صالح در قرآن همراه با یکدیگر ذکر شده است، به نحوی که گویی دو امر جدا ناپذیر در رشد و تعالی انسان هستند و راستی هم چنین است زیرا ایمان و عمل صالح مکمل یکدیگرند و تأثیر متقابل در یکدیگر دارند. ایمان اگر در اعماق جان نفوذ کند حتماً شعاع آن در اعمال انسان خواهد تابید و عمل او را عمل صالح خواهد کرد، همچون چراغ فروزانی که از درون اتاق نور به بیرون می‌تابد و چنین است چراغ پر فروغ ایمان که اگر در قلب انسان روشن شود آثارش از چشم و گوش و زبان و دست و پای او آشکار می‌گردد و اصولاً ایمان همچون ریشه است و عمل صالح میوه آن. وجود میوه شیرین دلیل بر سلامت ریشه است و وجود ریشه سالم سبب پرورش میوه‌های مفید است،^(۱) لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «فبالايمان يستدل على الصالحات و بالصالحات يستدل على الايمان»^(۲) به وسیله ایمان می‌توان به اعمال شایسته استدلال نمود و به سبب اعمال صالح می‌توان بر وجود ایمان نیز استدلال کرد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴.

آثار ایمان و عمل صالح

۱. رسیدن به حیات طیب: «من عمل صالحاً من ذکر و انثی و هو مؤمن فلنجیته حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما كانوا یعملون»^(۱) هر کس عمل صالحی انجام دهد چه مرد باشد چه زن در حالی که ایمان دارد او را زنده می‌کنیم به زندگی پاک و پاکیزه‌ای و پاداش می‌دهیم او را به بهتر از آنچه عمل می‌کنند.
۲. پوشاندن لغزش‌ها و اصلاح کارها: «والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح باهم» کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده و همه حق است و از سوی پروردگار نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارهایشان را اصلاح می‌کند.
۳. مشمول رحمت الهی شدن: «فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیدخلهم ربهم فی رحمته»^(۲) کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پروردگارشان آن‌ها را در رحمت خود وارد می‌کند
۴. محبوبیت در جان مردم: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات، سیجعل لهم الرحمن وداً»^(۳) کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمن محبت آن‌ها را در دل‌های مردم می‌افکند.
۵. رستگاری: «قد افلح المؤمنون» به تحقیق اهل ایمان رستگار شده‌اند در صورتی که آثار عملی در خارج، از آن‌ها مشاهده شود که قرآن می‌فرماید «الذین هم فی صلواتهم خاشعون و الذین هم عن اللغو معرضون و الذین هم للزکوة فاعلون»^(۴) آنها که در نمازشان خشوع دارند و از لغو و بیهودگی روی گردانند

۱. نحل، ۹۷.
 ۲. جائیه، ۳۰.
 ۳. مریم، ۹۶.
 ۴. مؤمنون، ۱-۴.

و زکات را انجام می‌دهند.

۶. بهترین بندگان خداوند شدن: «ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة»^(۱) به تحقیق اهل ایمان و عمل صالح بهترین بندگان خداوند هستند و بهترین مردمان هستند. روایات فراوانی از طرق شیعه و سنی آمده که آیه «اولئک هم خیر البریه» به حضرت علی علیه السلام و شیعیان او تفسیر شده است. ابن عباس می‌گوید: هنگامی که این آیه شریفه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «هو انت و شیعتک تأتی انت و شیعتک یوم القیمة راضیین مرضیین و یاتی عدوک غضباناً مقمحین» منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد عرصه محشر می‌شوید در حالی که شما از خداوند راضی و خداوند هم از شما راضی است و دشمنانت خشمگین وارد محشر می‌شود و به جهنم به زور می‌رود.^(۲)
۷. شکرگزاری خداوند: «فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا کفران لسیئه»^(۳) هر کس چیزی از اعمال صالح انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد تلاش و کوشش او مورد ناسپاسی قرار نمی‌گیرد.

درجات ایمان

از نظر قرآن کریم ایمان دارای درجات و مراتبی است لذا به اهل ایمان دستور به ایمان می‌دهد که مقصود ایمان درجه برتر و بالاتر است. «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله»^(۴) لذا اصحاب پیامبر اکرم از نظر ایمان و اعتقاد در یک درجه نبودند بعضی از

۱. بینه، ۷.
 ۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷.
 ۳. انبیاء، ۹۴.
 ۴. نساء، ۱۳۶.

آن‌ها در راه خدا جان می‌دادند و پیامبر را در جبهه جنگ تنها نمی‌گذاشتند ﴿انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله و اذا كانوا معه على امر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنوه﴾^(۱) اما بعضی از اصحاب پیامبر به خاطر رسیدن به مسایل مادی، پیامبر را در مراسم نماز جمعه تنها گذاشتند. ﴿و اذا راوا تجارة او هوأ انفضوا اليها و تركوك قائماً﴾^(۲) در شأن نزول این آیه می‌خوانیم: وقتی بعضی از مسلمانان خبر آمدن کاروان تجارتي را شنیدند نماز جمعه را ترک کردند و به سوی کاروان تجارتي رفتند.

قال الصادق عليه السلام: «يا عبدالعزيز ان الايمان عشر درجات بمنزلة السلم يصدر منه مرقاة بعد مرقاة فلا يقولن صاحب الاثني لصاحب الواحد لست على شي حتى ينتهي الى العاشر فلا تسقط من هو دونك فيسقطك من هو فوقك و اذا رأيت من هو اسفل منك بدرجه فارفقه اليك برفق و لا تحملن عليه ما لا يطيق فتكسره فان من كسر مؤمناً فعليه جبره»^(۳) امام صادق عليه السلام می‌فرماید: ای عبدالعزیز! ایمان مانند نردبام است که ده پله دارد و مؤمنان پله‌ای را بعد از پله دیگر بالا می‌روند؛ پس کسی که در پله دوم است نباید به آنکه در پله اول است بگوید: تو هیچ ایمان نداری تا برسد به دهمی. (که نباید چنین سخنی به نهمی بگوید) پس آن‌که را از تو پایین‌تر است دور نیانداز که بالاتر از تو را دور می‌اندازد و چون فردی را پایین‌تر از خود دیدی با ملایمت او را به سوی خود کشان و چیزی را هم که طاقت ندارد بر او تحمیل مکن که او را بشکنی زیرا هر که مؤمنی را بشکنند بر او لازم است جبران‌ش کند.

از این روایت به دست می‌آید که خداوند متعال به هر یک از افراد انسان

۱. نور، ۶۲.

۲. جمعه، ۱۱.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷.

استعداد و قابلیت مخصوصی عنایت نموده که ممکن نیست از آن مقدار تجاوز کند و به درجه بالاتر که استعدادش را ندارد برسد البته عطای خداوند قابلیت است و خود انسان باید با مجاهدت و کوشش در اکتساب، استعداد خود را به مرحله فعلیت برساند ولی روایت ناظر به کسانی است که در برخورد با دیگران اگر از نظر ایمان از آن‌ها کمتر هستند آن‌ها را توبیخ و سرزنش و تحقیر نکنند در واقع این روایت شریف بهترین روش تعلیم و تربیت را به انسان می‌آموزد.

اولاً می‌فرماید: اگر تو در پله دوم و دیگری در پله اول از معارف و علوم و اخلاق است ولی استعداد ترقی به پله دوم را دارد او را مأیوس و شکسته دل مکن و به او مگو تو قابل نیستی چیزی نخواهی شد. ثانیاً در صدد تعلیم و تربیت او باش ثالثاً از او توقع نداشته باش که در یک روز با چند جمله به درجه تو رسد بلکه با نرمی و ملایمت و آهسته از او دستگیری کن تا بذر استعدادش ترقی کند. رابعاً بدان که اگر دل مؤمنی را شکستی و او را از تحصیل معارف دلسرد کردی بر تو لازم است این شکست را جبران کنی و دوباره به تشویق و ترغیب او پرداز.

امام صادق عليه السلام در بیانی دیگر می‌فرماید ایمان دارای ده درجه و مرتبه است همانند نردبام که ده پله دارد که از پله‌ای به پله دیگری ترقی حاصل می‌شود و بعد می‌فرماید: مقدار در پله هشتم و ابوذر در پله نهم است و سلمان در پله دهم است که تمام مراحل ایمان را طی کرده است. «ان الايمان عشر درجات بمنزلة السلم يصدر منه مرقاة بعد مرقاة و كان المقداد في الثامنة و ابوذر في التاسعة و سلمان في العاشرة»^(۱)

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

تقوا

یکی از اهداف تربیت نفس آن است که انسان در جمیع اعمال و کردار تقوا پیدا کند، به حدی که تمام دستورات الهی را انجام دهد و از آنچه خداوند نهی کرده دوری کند، امام صادق علیه السلام می فرماید: «التقوى ان لا يفقدك الله حيث امرک و لا يراك حيث نهاك»^(۱) تقوا تنها به یک مورد از موارد زندگی مربوط نیست بلکه در جمیع شئون زندگی باید تقوا بر زندگی انسان حاکم باشد لذا قرآن کریم می فرماید: «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون»^(۲) قرآن کریم در این آیه خطاب به افراد با ایمان از آن‌ها می خواهد که حق تقوا را پیشه خود سازند. حق تقوا یعنی رعایت آخرین درجه تقوا در تمام ابعادش از تقوای فرهنگی و اخلاقی و سیاسی گرفته تا نظامی و اقتصادی و....

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: حق تقوی چیست؟ امام فرمود: حق تقوا این است که همواره اطاعت خدا کنی و هیچ‌گاه گناه نکنی و همواره به یاد خدا باشی و هرگز او را فراموش نکنی و پیوسته شکر او را به جا آوری و هیچ‌گاه ناسپاسی نکنی.^(۳)

تقوا در قرآن

رعایت تقوا در همه ابعاد زندگی از نظر قرآن کریم موضوع رعایت تقوا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، لذا در نوع مسایل زندگی به آن سفارش شده است از جمله:

۱. تقوا در جهاد: «ان تمسکم حسنة تسؤهم و ان تصبکم سيئة يفرحوا بها و ان

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵
 ۲. آل عمران، ۱۰۲.
 ۳. المیزان، ج ۳، ص ۴۱۶.

تصبروا و اتقوا لا يضرکم کیدهم شيئاً»^(۱) اگر نیکی به شما برسد آن‌ها ناراحت می شوند و اگر حادثه ناگواری رخ دهد خوشحال می شوند اما اگر در برابر آن‌ها صبر کنید و تقوا پیشه کنید نقشه‌های خائنانه آن‌ها در شما تأثیر نمی کند.

۲. تقوا در غذا خوردن: «وكلوا مما رزقكم الله حلالاً طيباً واتقوا الله»^(۲) از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خدا به شما روزی داده بخورید و تقوا پیشه کنید.
 ۳. تقوا در معامله: «يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا الربا اضعافاً مضاعفة و اتقوا الله لعلکم تفلحون»^(۳) ای اهل ایمان! (سود پول) را چند برابر نخورید و از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید.

۴. تقوا در پیروی از پیامبر: «و ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و اتقوا الله»^(۴) آنچه را که پیامبر آورده بگیرید و اجرا کنید و آنچه را که از آن نهی کرده خودداری کنید و تقوا پیشه کنید.

۵. تقوا در معاشرت با مردم: «ولا يغتب بعضكم بعضاً ايحب احدم ان يأكل لحم اخيه ميتاً فكرهتموه و اتقوا الله»^(۵) غیبت نکنند برخی از شما از برخی دیگر؛ آیا دوست دارد یکی از شما گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس کراهت دارید و تقوا پیشه کنید.

۶. تقوا در انفاق: «فاما من اعطى و اتق و صدق بالحسنى فسنبهه لليسرى»^(۶) آن کس که در راه خدا انفاق کند و تقوا پیشه کند و جزای نیک الهی را تصدیق نماید ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم.

۷. تقوی در برخورد با مشرکان: «ولا يجرمنکم شأن قوم الا تعدلوا اعدلوا هو

۱. آل عمران، ۱۲۰.
 ۲. مائده، ۸۸.
 ۳. آل عمران، ۱۳۰.
 ۴. حشر، ۷.
 ۵. حجرات، ۱۲.
 ۶. لیل، ۷.

اقرب للتقوى واتقوا الله^(۱) دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه ترک عدالت نکشانند عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از خدا بپرهیزید.

آثار تقوا

۱. قوه تشخیص حق از باطل: ﴿ان تقوا الله يجعل لكم فرقانا﴾^(۲) ای اهل ایمان! اگر پرهیزکاری پیشه کنید خداوند برای شما وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل قرار می‌دهد.

۲. عدم ترس در قیامت: ﴿فمن اتق و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون﴾^(۳) هر کس تقوا پیشه کند و کارهای خویش را اصلاح نماید برای او در قیامت ترس و حزنی نخواهد بود.

۳. نزول برکات: ﴿ولو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض﴾^(۴) اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی می‌کنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشاییم.

۴. نجات از جهنم: ﴿ثم ننجى الذين اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیاً﴾^(۵) پس آن‌ها را که تقوا پیشه کردند از دوزخ رهایی می‌بخشیم و ظالمان را در حالی که از (ضعف و ذلت) به زانو در آمده‌اند در آن رها خواهیم کرد.

۵. عدم تأثیر مکر دشمنان: ﴿وان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئاً﴾^(۶) اگر صبر کنید و تقوا پیشه کنید کید و مکر دشمنان به شما آسیب نخواهد رساند.

۱. مائده، ۸.
۲. انفال، ۲۹.
۳. اعراف، ۳۵.
۴. اعراف، ۶۹.
۵. مریم، ۷۲.
۶. آل عمران، ۱۲۰.

۶. پذیرش اعمال: ﴿انما یتقبل الله من المتقین﴾^(۱) منحصرأ خداوند اعمال پرهیزگاران را می‌پذیرد.

۷. رسیدن به رستگاری: ﴿ان للمتقین مفازا﴾^(۲) به درستی که برای پرهیزکاران است.

۸. محبوب خداوند شدن: ﴿ان الله یحب المتقین﴾^(۳) به درستی که خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

تقوی امری قلبی

﴿و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب﴾^(۴)

از نظر قرآن کریم منشأ تعظیم شعایر الهی، تقوای قلب انسان است و اضافه «تقوا» به قلوب، اشاره به این است که حقیقت تقوا و اجتناب از گناهان، امری است معنوی که وابسته به قلب است و منظور از قلب، دل و نفس انسانی است بنابراین تقوا قائم به اعمال که عبارت از حرکات بدنی و سکناات است نیست، چون حرکات و سکناات در اطاعت و معصیت مشترک است مثلاً دست زدن و لمس کردن بدن جنس مخالف در نکاح و زنا و همچنین کشتن انسان در قصاص و جنایت و نیز نماز برای خدا و برای ریا و مانند این‌ها از نظر ظاهری یکی است، پس اگر یکی حلال و دیگری حرام و یکی زشت و دیگری معروف است به خاطر همان امر معنوی درونی و تقوی قلبی است نه خود عمل.^(۵)

۱. مائده، ۲۷.
۲. آل عمران، ۷۶.
۳. حج، ۳۲.
۴. المیزان، ج ۱۴، ص ۴۱۰.
۵. نبأ، ۲۱.

تقوا در احادیث

۱. اهمیت تقوی

الف) خیر دنیا و آخرت: قال رسول الله ﷺ: «من رزق التقی رزق خیر الدنیا والآخرة» کسی که دارای تقواست خیر دنیا و آخرت را داراست.

ب) مبدأ اخلاق: قال علیؑ: «التقوی رئیس الاخلاق»^(۱)

ج) کلید شایستگی‌ها: قال علیؑ: «التقوی مفتاح الصلاح»^(۲) تقوی کلید شایستگی هاست.

۲. درجات تقوا

قال الصادقؑ: «التقوی علی ثلاثة اوجه تقوی بالله و هو ترک الحلال فضلاً عن الشبهة و هو تقوی خاص الخاص و تقوی من الله و هو ترک الشبهات فضلاً عن الحرام و هو تقوی الخاص و تقوی من خوف النار و العقاب و هو ترک الحرام و هو تقوی العام»^(۳) تقوا سه گونه است: تقوا نسبت به خدا و آن عبارت است از ترک حلال تا چه رسد به ارتکاب شبهات و این تقوای خاص الخاص است نوع دیگر تقوا به عنوان ترس از خداست و این تقوا همان است که آدمی از شبهات چشم می‌پوشد تا به حرام آلوده نشود و این نوع از تقوا تقوای خاص است. نوع سوم از تقوا آن است که آدمی به خاطر ترس از کیفر و عذاب الهی مراعات کند و این همان ترک حرام است که تقوای عام نامیده می‌شود.

۳. نشانه‌های تقوا

الف) اخلاص در عمل: قال علیؑ: «للمتقی ثلاث علامات اخلاص العمل و قصر الامل و اغتنام المهل»^(۴) انسان پرهیز کار سه نشانه دارد: اخلاص در عمل،

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۹.

۲. غررالحکم.

۳. مشکوة الانوار، ص ۴۵.

۴. معجم غررالحکم، ص ۴۷.

کوتاهی آرزوها، بهره‌برداری از فرصت‌ها.

ب) پرهیز از تکلفات: قال رسول الله ﷺ: «انا و اتقیاء امتی براء من التکلف»^(۱) پیامبر فرمود: من و پرهیز کاران امتم از تکلف دوریم.

ج) محاسبه نفس: قال رسول الله ﷺ: «یا اباذر لا یكون الرجل من المتقین حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبة الشریک شریکه فیعلم من این مطعمه و من این مشربه و من این ملبسه امن حل ذلك ام من حرام»^(۲)

پیامبر اکرم ﷺ فرمود ای اباذر! آدمی به تقوا دست نمی‌یابد جز آن‌که خود را به شدیدترین وجه به محاسبه بگیرد، همچون محاسبه شریک در مورد شریک خود و بداند که خوراک و پوشاک وی از چه راهی به دست می‌آید آیا از راه مشروع و یا از طریق نامشروع.

د) مخالفت نفس: «اجعلوا قلوبکم بیوتاً للتقوی و لا تجعلوا قلوبکم مأوی الشهوات»^(۳) دل‌های خود را پایگاه تقوی قرار دهید و آن را جایگاه شهوات نفسانی و شیطانی قرار ندهید.

ه) تسلیم در برابر حق: قال رسول الله ﷺ: «اتقی الناس من قال الحق فیما له و علیه»^(۴) انسان با تقوی کسی است که سخن حق بگوید، خواه به نفع وی تمام شود یا بر ضرر او.

۴. آثار و فواید تقوا

الف) نیل به مقصود: قال علیؑ: «اعلموا انه من یتق الله یجعل له مخرجاً من الفتن و نوراً من الظلم و یخلده فیما اشتتهت نفسه و نیل له منزلة الکرامة عنده»^(۵)

۱. حدائق، ج ۳، ص ۱۰۶۷.

۲. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۶.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۴۶.

۴. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۸.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱.

آگاه باشید کسی که تقوا پیشه کند، خداوند برای او راهی در جهت رهایی از فتنه‌ها فراهم خواهد ساخت و در گمراهی‌ها نور و بصیرتی را به او ارزانی می‌دارد و وی را بدانچه که تمایل دارد نایل خواهد ساخت و در جوار خویش جایز خواهد داد.

ب (مصونیت: قال علی عليه السلام: «اعلموا عباد الله ان التقوى حصن حصين و الفجور حصن ذليل»^(۱) بندگان خدا! بدانید که تقوا دژ مستحکم الهی است و گناه و تبهکاری، جایگاه ذلت و خواری است.

ج (درمان: قال علی عليه السلام: «ان تقوى الله دواء داء قلوبكم وبصر عمى افندتكم و شفاء مرض اجسادكم وصلاح فساد صدوركم و ظهور دنس انفسكم و جلا غشاء ابصاركم»^(۲) تقوا دواى درد قلب و روح و مایه بینایی دیدگان دل و باعث درمان بیماری و روان و نیز سبب طهارت و پالایش دل از آلودگی‌هاست.

د (عزت: قال النبی صلى الله عليه و آله و سلم: «من اراد ان يكون اعز الناس فليتق الله»^(۳) کسی که می‌خواهد عزیزترین افراد باشد باید تقوا الهی را پیشه خود سازد. ه) تقویت اوصاف نفسانی:

قال علی عليه السلام: «العقل شجرة اصلها التقى و فرعها الحياء و ثمرتها الورع فالتقوى تدعوا الى خصال ثلاث الى التفقه فى الدين و الزهد فى الدنيا و الانقطاع الى الله تعالى...»^(۴) عقل درختی است که ریشه آن تقوا و شاخه آن حیا و میوه آن ورع و پارسایی است. پس تقوا آدمی را به سه خصلت فرا می‌خواند: آگاهی در دین زهد و بریدن از دنیا و الفت به لقاء الله.

۱. تحف العقول، ص ۱۶۰.
۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۴.
۳. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۶۸.
۴. مواظب العدویه، ص ۸۵.

دعا و نیایش

یکی از اهداف مهمّ تربیت در قرآن کریم، نیایش است. دعا و درخواست از خداوند را می‌توان گرایش روحی انسان به مبدأ هستی دانست که به صورت تصرّح و درخواست و طلب نصرت بروز می‌کند. دعا و خواستن قلبی، حالتی عرفانی است که در آن وجود انسان مجذوب خداوند می‌گردد.

استاد شهید مرحوم مطهری می‌گوید: دعا هم طلب است هم مطلوب، هم وسیله است و هم غایت هم مقدمه است و هم نتیجه اولیای خدا هیچ چیز را به اندازه دعا خوش نداشتند. همه خواهش‌های خویش و آرزوهای دل را با محبوب واقعی در میان می‌گذاشتند و بیش از آن اندازه که به مطلوب‌های خود اهمیت می‌دادند به خود طلب و راز و نیاز اهمیت می‌دادند، هیچ‌گونه احساس خستگی و ملالت نمی‌کردند اگر دعا از حدّ لقلقه زبان بگذرد و دل با زبان هماهنگی کند و روح انسان به اهتزاز آید، یک روحانیت بسیار عالی دارد مثل این است که انسان خود را غرق در نور می‌بیند.^(۱)

دعا در قرآن

۱. دعا یک نوع عبادت است. «و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین»^(۲) پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می‌شوند.

۲. اگر دعا نبود خداوند به انسان‌ها اعتنا نمی‌کرد. «قل ما یعوبکم ربّی لولا

۱. بیست گفتار، استاد شهید مطهری، ص ۲۸۶.
۲. مؤمن، آیه ۶۰.

دعاؤکم ﴿^(۱)﴾ بگو: پروردگار من به شما اعتنا نمی‌کند اگر دعای شما نباشد.

۳. خداوند دعاها را مستجاب می‌کند. ﴿و اذا سألك عبادى عنى فانى قريب اجيب دعوة الداع...﴾ ^(۲) هرگاه بندگان من از تو سؤال کنند درباره من، به درستی که من نزدیک هستم و خواسته دعاکننده را اجابت خواهم کرد.

آداب و شرایط استجاب

الف) دعا از روی خوف و طمع: ﴿و ادعوه خوفاً و طمعاً ان رحمة الله قريب من المحسنين﴾ ^(۳) خداوند را از روی ترس و طمع بخوانید به درستی که رحمت خدا به احسان کنندگان نزدیک است.

ب) دعا از روی تضرع و در پنهانی ﴿ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه﴾ ^(۴)

ج) ایمان و عمل صالح ﴿و يستجيب الذين امنوا و عملوا الصالحات و يزيدهم من فضله﴾ ^(۵) و درخواست کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند اجابت می‌کند و از فضلش بر آنها می‌افزاید.

د) اخلاص ﴿فادعوا الله مخلصين له الدين﴾ ^(۶) تنها خدا را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید.

ه) وفا به عهد الهی ﴿او فوا بعهدي او ف بعهدکم﴾ ^(۷) به عهد من وفا کنید به عهد شما وفا خواهم کرد.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه ﴿اذا سألك عنى عبادى﴾ می‌فرماید: این آیه شریفه موضوع دعا را با بهترین مضمون و شیواترین اسلوب

۱. فرقان، آیه ۷۷.
۲. بقره، آیه ۱۸۶.
۳. شوری، آیه ۲۶.
۴. اعراف، ۵۵.
۵. شوری، ۲۶.
۶. مؤمن، آیه ۱۴.
۷. بقره، آیه ۴۰.

مطرح کرده است و نکات دقیقی در آن به کار رفته که از اهمیت فوق‌العاده استجاب دعا حکایت می‌کند.

۱. اساس سخن در این آیه بر سخن خداوند از متکلم وحده نهاده شده و هیچگونه غیبت و مانند آن در آن منظور نشده و این اهمیت مطلب را می‌رساند.
۲. تعبیر خداوند متعال به (عبادی) (بندگانم) به جای (الناس) بر عنایت و رأفت خداوند نسبت به بندگان خویش دلالت دارد.

۳. در پاسخ، واسطه را حذف نموده و مستقیماً خود جواب فرموده به جای اینکه بفرماید: «اذا سألك عبادى عنى فقل انى قريب» فرموده است ﴿فانى قريب﴾
۴. پاسخ را با کلمه (ان) (فائى) مورد تأکید قرار داده است.

۵. موضوع قرب به خدا با وصف (قريب) آمده که دلالت بر ثبات و دوام این قرب دارد.

۶. موضوع اجابت دعا به صورت جمله فعلیه و با فعل مضارع (اجيب) آورده شده که دلالت بر استمرار و تجدد می‌کند.

۷. اجابت دعا به جمله (اذا دعان) مقید شده یعنی در صورتی که مرا بخواند و این قید چیزی بر اصل مطلب نیست چون فرض کلام خواندن خداست و این نشان‌گر آن است که دعای دعاکنندگان بدون هیچ قید و شرطی مورد پذیرش قرار می‌گیرد. این نکته نیز از آیه شریفه ﴿ادعونی استجب لکم﴾ به دست می‌آید.

هر یک از این نکات به نوبه خود بر شدت عنایت به امر دعا دلالت دارد و از خصوصیات این آیه شریفه آن است که با همه اختصارش هفت مرتبه ضمیر متکلم در آن تکرار شده است.

فخر رازی گوید: انسانی که دعا می‌کند، مادامی که ذهن او به غیر خدا

مشغول است در حقیقت دعا نمی‌کند لذا هرگاه انسان از تمام اسباب قطع علاقه کرد آن‌گاه قرب و نزدیکی حاصل می‌شود و هرگاه به خودش توجه داشته باشد به خداوند نزدیک نیست، چون همین توجه به نفس، انسان را از خدا دور می‌کند از این جا معنای قرب به خدا در پرتو دعا که عبارت است از قطع علاقه از همه چیز و فقط توجه به خداوند روشن می‌شود.

مرحوم فیض کاشانی گوید:

گفتم که روی خوبت از ما چرانهانست

گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیانست

گفتم فراق تا کی گفتا که تا تو هستی

گفتم نفس همین است گفتا سخن همانست

سعدی گوید:

دوست نزدیک‌تر از من به من است

وین عجب‌تر که من از وی دورم

دعا در روایات

۱. فضیلت دعا: رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: دعا کردن برتر است از قرائت قرآن. «الدعاء افضل من قراءة القرآن»^(۱) و نیز می‌فرماید: دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان و زمین است. «الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدین و نور السموات و الارض»^(۲) حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: بهترین سلاح دعا نمودن است «نعم السلاح الدعاء»^(۳).

۱. المیزان، ج ۲، ص ۳۴. ۲. کافی، ج ۲، ص ۶۶۸. ۳. غررالحکم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دعا کردن نفوذش بیشتر از نوک نیزه است «الدعاء انفذ من السنان»^(۱) حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: عالم‌ترین مردم کسی است که بیشتر دعاء و سؤال می‌کند «اعلم الناس بالله اكثر هم له مسئلة»^(۲)

۲. دفع بلاء به وسیله دعا: قال رسول الله ﷺ: «ادفعوا ابواب البلاء بالدعاء»^(۳) به وسیله دعا، درهای گرفتاری‌ها را به روی خود ببندید.

۳. تمام نیازها را باید از خداوند خواست: قال رسول الله ﷺ: «ليسأل احدكم ربه حاجته كلها حتى يسأله شسع نعله اذا انقطع»^(۴) هر یک از شما نیاز خود را از خداوند بخواهد حتی اگر بند کفش او پاره شود. «يا موسى سلني كل ما تحتاج اليه حتى علف شاتك و ملح عجينك»^(۵) ای موسی! همه نیازها حتی علف گوسفند و نمک غذای خود را از من بخواه.

۴. شرایط اجابت دعا:

۱. معرفت خداوند: قال قوم للصادق علیه السلام: «ندعوا فلا يستجاب لنا؟ قال لا نكنم تدعون من لا تعرفونه»^(۶) گروهی به امام صادق علیه السلام گفتند: ما دعا می‌کنیم و مستجاب نمی‌شود حضرت فرمود: کسی را می‌خوانید که به او شناخت ندارید.

۲. عمل شایسته: قال رسول الله ﷺ: «يكفي من الدعاء مع البسر ما يكفي الطعام من الملح»^(۷) با عمل نیک، دعا به اندازه نمک برای طعام کفایت می‌کند.

۳. غذای حلال: قال رسول الله ﷺ: «- لمن قال له أحب ان يستجاب دعائي - طهر مأكلك و لا تدخل في بطنك الحرام»^(۸) پیامبر به کسی که عرض کرد:

۱. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۵. ۲. تصنیف غرر، ص ۱۹۲. ۳. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۸. ۴. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۵. ۵. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۳. ۶. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۶. ۷. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۶. ۸. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۳.

دوست دارم دعایم مستجاب شود؛ فرمود: غذای خود را پاک کن و از حلال استفاده کن و حرام را در شکم خود داخل نکن.

۴. حضور قلب: قال الصادق علیه السلام: «ان الله لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه فاذا دعوت فاقبل بقلبك ثم استيقن بالاجابة»^(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: دعای کسی که قلب او متوجه خدا نیست مستجاب نمی شود؛ هرگاه خدا را خواندی با قلب خود به خدا رو بیاور آن گاه یقین به اجابت داشته باش.

آداب دعا

۱. توجه به اوقات شریفه مانند: روز عرفه، ماه رمضان، روز جمعه و سحر.
۲. توجه به احوال شریفه مانند: زمانی که مجاهدان در برابر دشمن آماده نبرد می باشند. وقت نزول باران، بین اذان و اقامه، بعد از نماز و قرائت قرآن.
۳. دعا را رو به قبله انجام دهد و دست های خود را به طرف آسمان بلند کند.
۴. صدای خود را پایین آورد به گونه ای که فریاد نکشد و زیاد آهسته نیز دعا نکند.
۵. با حال تضرع و خشوع دعا کند.
۶. در دعا اصرار کند.
۷. با نام خدا و ذکر خدا دعا را شروع کند.
۸. قبل از دعا خداوند را تمجید کند.
۹. به پیامبر و آل او صلوات بفرستد.
۱۰. به پیامبر و امامان علیهم السلام توسل پیدا کند.

۱۱. قبل از دعا دو رکعت نماز بخواند.
۱۲. دعا را کوچک نشمارد.
۱۳. در میان جمعیت و همراه با آنان دعا کند.
۱۴. در حال دعا گریه و زاری نماید.
۱۵. در دعا و درخواست از خداوند بلند نظر و با همت باشد.
۱۶. به گناهان خود اعتراف کند.
۱۷. برای همه مؤمنان دعا کند و دعایش عمومی باشد.
۱۸. با اطمینان و یقین به اجابت دعا کند.
۱۹. از گناهان توبه نماید و مظالم بندگان را رد کند.
۲۰. از همه انسان ها قطع امید کند.^(۱)

چرا دعا مستجاب نمی شود؟

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: دعاهایی که به اجابت نمی رسد به خاطر یکی از دو امر است: یا خواست حقیقی در آنها نیست، بلکه به واسطه روشن نبودن مطلب برای دعا کننده اشتباهاً چیزی را می خواهد که اگر بر حقیقت امر مطلع می شد نمی خواست مثلاً دعا کننده کسی را مریض پنداشته و شفایش را از خدا می خواهد، در صورتی که عمرش تمام شده و شفای مرض در آنجا مورد ندارد، بلکه باید زنده کردن او را از خدا خواست و او چون از زنده شدن مرده به واسطه دعای مایوس است حقیقتاً آن را خواستار نمی شود. البته اگر کسی مانند پیامبران چنین امیدی را داشته باشد و دعا کند مستجاب می شود و یا اینکه سؤال

هست، ولی حقیقتاً از خدا نیست، مثل این که حاجتی را از خدا بخواهد ولی دل به اسباب عادی یا امور وهمی بسته باشد که گمان دارد کفایت امرش می‌کند. در این صورت خواستن به حسب حقیقت از خدا نیست، زیرا خدایی که دعاها را مستجاب می‌کند کاری را با شرکت اسباب و اوهام انجام نمی‌دهد.^(۱)

فلسفه دعا

فلسفه دعا و هدف نهایی از دعا کردن، اجابت نیست؛ اصولاً اجابت و گرفتن پاسخ یکی از فواید مهم دعاست ولی هدف نیست، به خاطر دو جهت که مطرح می‌شود:

الف) اگر هدف نهایی از دعا، اجابت کردن باشد بنابراین از هر کسی که بتواند خواهش ما را اجابت کند می‌توان در خواست کرد و دیگر نباید مورد خطاب فرق کند، خداوند باشد یا غیر خداوند. ممکن است سراغ یک فرد متمول و قدرتمند و دلسوز برویم و برخی امکانات را از او بخواهیم که البته از نظر محسوس بودن پاسخ در نظر عام چه از نظر اجابت کردن خواهش‌های دنیوی؛ او از خداوند (معاذ الله) خواسته ما را زودتر اجابت کند. اما این کار با روح توحید که نفی عبودیت غیر خداست مخالف است امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که یکی از شما اراده می‌کند که چیزی از خدایش درخواست کند که حتماً به او عطا شود، باید از جمیع مردم مأیوس و ناامید شود. «اذا اراد احدکم ان لا یسأل ربّه شیئاً الا اعطاه فلیبأس من الناس کلهم»^(۲)

ب) اگر فلسفه دعا و هدف از آن اجابت و گرفتن حاجت باشد دیگر تأخیر

در اجابت معنا ندارد و تأخیر در اجابت از جانب خدای حکیم (معاذ الله) کاری عبث و بیهوده خواهد بود که البته چنین نیست. چگونه ممکن است خداوند مَنان به خاطر دادن نعمتی، امر به دعا کند. در صورتی که اولاً بسیاری از نعمت‌ها را بی دعا می‌دهد و بسیاری از افراد هستند که در تمام طول عمر خود هرگز دعا نمی‌کنند اما غرق در نعمت‌های دنیوی خدا هستند و چگونه ممکن است خداوند متعال خود نقض غرض کند امر به دعا کند آن گاه که بنده دعا کرد اجابت دعا را تأخیر بیاندازد؟ روایتی از امام علیه السلام نقل شده که دو نفر یکی محبوب خداوند و دیگر مبعوض پروردگار است با هم دعا می‌کنند خداوند به ملائکه فرمان می‌دهد به آن که مبعوض پروردگار است زودتر پاسخ داده شود و به محبوب خدا دیرتر. راستی اگر فلسفه دعا پاسخ گرفتن باشد این امر چه معنا می‌دهد که شخص بدکار و مبعوض درگاه الهی زودتر پاسخ بشنود؟ آیا مزد بدکاری و دوری از خدا می‌گیرد؟ و یا نه مزد را دیگری، با دیرتر پاسخ شنیدن می‌برد که البته باید چنین باشد.

ذکر الهی

یکی از اهداف مهم تربیت نفس این است که انسان به مقام و مرتبه‌ای برسد که در همه اوقات و لحظات زندگی به یاد خداوند باشد و لحظه‌ای از او غافل نشود نگاهی به تعالیم اسلام این نکته را به وضوح به ثبوت می‌رساند که از نظر دین اسلام هیچ چیز به اندازه یاد خداوند از ارزش و اهمیت برخوردار نیست بلکه تمام امور دیگر برای تسهیل توجه انسان به خداست.

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: «و من اعظم النعم علینا جریان ذکرک علی السنتنا واذنک لنا بدعائک» از بزرگ‌ترین نعمت‌ها که به ما داده‌ای روان شدن یاد

۱. المیزان، ج ۲، ص ۳۲. ۲. وسائل، ابواب الدعاء، باب ۶۵، حدیث ۱.

تو بر زبان واذنی است که به ما داده‌ای تا تو را بخوانیم. سپس می‌فرماید: «استغفرک من کل لذة بغیر ذکرك ومن کل راحة بغیر انسک ومن کل سرور بغیر قربک ومن کل شغل بغیر طاعتک»^(۱) خداوند! از تو آمرزش می‌طلبم از هر لذت، اگر در آن جز به یاد تو باشم و از هر راحت اگر جز به تو انس داشته باشم و از هر شادمانی اگر غیر از نزدیکی تو باشد و از هر شغل که طاعت تو در آن نباشد.

حقیقت ذکر الهی

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: حقیقت ذکر عبارت است از توجه قلبی انسان به ساحت قدس پروردگار و اگر به ذکر لفظی نیز عنوان ذکر اطلاق می‌شود به خاطر این است که ذکر لفظی از آثار ذکر قلبی است یعنی گفتگو کردن درباره چیزی، ناشی از یاد کردن آن در دل است و گرنه ذکر حقیقی همانا ذکر قلبی و توجه دل به سوی پروردگار است.^(۲)

ذکر الهی در قرآن کریم

۱. یاد خداوند آرامش قلب: «الا بذكر الله تطمئن القلوب»^(۳) آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.
۲. یاد خداوند عامل یاد خداوند از بنده: «فاذکرونی اذکرکم»^(۴) مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.
۳. اعراض از یاد خداوند عامل تنگدستی: «و من اعرض عن ذکرى فان له معیشة ضنکاً»^(۵) هرکس از یاد من اعراض کند و روی گردان شود، زندگی تنگ

۱. مفاتیح الجنان (مناجات‌الذاکرین). ۲. المیزان، ص ۳۳۹.

۳. رعد، ۲۸. ۴. بقره، ۱۵۲.

۵. طه، ۱۲۴.

و سختی خواهد داشت.

۴. اعراض از یاد حق و قرین بودن با شیطان: «و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین»^(۱) و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم و همواره قرین او باشد.

۵. فراوان به یاد خداوند بودن: «یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً»^(۲) ای اهل ایمان خداوند را فراوان یاد کنید.

۶. یاد خداوند در تمام احوال: «فاذا قضیت الصلاة فاذکروا الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبکم»^(۳) و هنگامی که نماز را به پایان رسانیدید خدا را یاد کنید در حال ایستادن و نشستن و به هنگامی که به پهلو خوابیده‌اید.

۷. یاد خدا از روی تضرع و خوف: «و اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفَةً»^(۴) پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف و آهسته و آرام یاد کن.

۸. کسب و تجارت، مردان الهی را از یاد خدا باز نمی‌دارد: «رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاة»^(۵) مردانی که نه تجارت و نه داد و ستد آن‌ها را از یاد خدا و برپا داشتن نماز غافل نمی‌سازد.

۹. یاد نعمت‌های الهی: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم»^(۶) ای بنی اسرائیل به یاد نعمتی که به شما دادم باشید.

۱۰. فرار اهل کفر از یاد الهی: «و اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده و تّوا علی ادبارهم فوراً»^(۷) هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی،

۱. زخرف، ۳۶.

۳. نساء، ۱۰۳.

۵. نور، ۳۷.

۷. اسراء، ۴۶.

۲. احزاب، ۴۱.

۴. اعراف، ۲۰۵.

۶. بقره، ۴۰.

پشت می‌کنند و از تو روی بر می‌گردانند.

۱۱. مال و فرزند نباید انسان را از یاد حق باز دارد: «یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله»^(۱) ای اهل ایمان! ثروت‌های شما و فرزندان شما را از یاد خدا باز ندارد.

۱۲. شیطان عامل فراموشی خداوند: «استحوذ علیهم الشیطان فانسیم ذکر الله»^(۲) شیطان بر آن‌ها چیره شد و یاد خدا را از خاطر آن‌ها برده است.

مراحل ذکر الهی

مرحله اول، ذکر نام پروردگار است مانند: «و اذکر اسم ربک»^(۳) در مرحله دوم نوبت به یادآوری ذات پاک خداوند در قلب می‌رسد: «و اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفه»^(۴) پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن. در مرحله سوم از مقام ربوبیت خداوند فراتر می‌رود و به مقام مجموعه صفات جلال و جمال خدا که در «الله» جمع است می‌رسد چنان‌که می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله»^(۵) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید؛ به این ترتیب این ذکر همچنان ادامه می‌یابد و مرحله به مرحله تکامل پیدا می‌کند و صاحب آن را با خود به اوج کمال می‌برد.^(۶)

حد نداشتن ذکر الهی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر چیزی اندازه‌ای دارد که وقتی به آن رسد پایان می‌پذیرد، جز ذکر خداوند که پایان ندارد و حد و اندازه برای آن نیست.

۱. منافقون، ۹. ۲. مجادله، ۱۹.

۳. مزمل، ۸. ۴. اعراف، ۲۰۵.

۵. احزاب، ۱۴۱. ۶. تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۱۷۷.

«عن ابی عبدالله قال ما من شیء الا و له حد یتتهی الیه الا الذکر فلیس له حد یتتهی الیه» سپس امام علیه السلام می‌افزاید: خداوند نمازهای فریضه را واجب نمود. هر کس آن‌ها را ادا کند حد آن تأمین شده، ماه مبارک رمضان را هر کس روزه بگیرد حدش تأمین شده و حج را هر کس یک مرتبه انجام دهد همان، حد آن است جز ذکر خداوند که به مقدار کم راضی نگشته است و برای کثیر آن حدی قایل نشده سپس به عنوان شاهد این آیه شریفه را تلاوت کردند: «یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً»^(۱)

معنای ذکر کثیر

«یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً»^(۲) ای اهل ایمان خداوند را زیاد یاد کنید. در این‌که مقصود از ذکر کثیر چیست؟ در روایات اسلامی و کلمات مفسران تفاسیر گوناگون شده که ظاهراً همه از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع آن شامل همه آن‌ها می‌شود از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم می‌خوانیم: «اذا ایقظ الرجل اهله من اللیل فتوضاء و صلیا کتبا من الذاکرین الله کثیراً و الذاکرات»^(۳) هنگامی که مرد همسرش را شبانگاه بیدار کند و هر دو وضو بگیرند و نماز شب بخوانند از مردان و زنانی خواهند بود که بسیار یاد خدا می‌کنند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم هر کس تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را در شب بگوید مشمول این آیه است. عن ابی عبدالله علیه السلام قال تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام من الذکر الکثیر الذی قال الله عزوجل اذکروا الله ذکراً کثیراً.^(۴) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمودند: «ای العباد درجه عندالله یوم القیمة» کدام

۱. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۱. ۲. احزاب، ۴۱.

۳. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۵۸. ۴. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۸۶.

یک از بندگان در روز قیامت مقامشان از همه برتر است؟ فرمود: «الذاکرون الله کثیراً»^(۱) آنها که خدا را بسیار یاد می‌کنند.

اهمیت ذکر الهی در موارد خاص

۱. در جنگ و مقابله با دشمن: «یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا و اذکروا الله کثیراً»^(۲) ای اهل ایمان! هرگاه گروهی (از دشمنان) را ملاقات کردید، ثابت قدم بایستید و خدا را فراوان یاد کنید.

قال علی علیه السلام: «اذا لقیتم عدوکم فی الحرب فاقولوا الکلام و اکثروا ذکر الله عزوجل»^(۳) هرگاه با دشمن خود در جنگ ملاقات کردید پس کم سخن بگویید و زیاد یاد خدا کنید.

۲. هنگام ورود به بازار: قال علی علیه السلام: «اکثروا ذکر الله عزوجل اذا دخلتم الاسواق و عند اشتغال الناس فانه کفارة الذنوب و زیادة فی الحسنات و لا تکتبوا فی الغافلین»^(۴) هرگاه داخل بازار شدید و مردم مشغول کار و کسب بودند فراوان به یاد خدا باشید زیرا یاد الهی مایه تکفیر گناهان و زیاده در حسنات است و شما از غافلان محسوب نمی‌شوید.

۳. هنگام خشم: قال النبی صلی الله علیه و آله: «اوحی الله الی نبی من انبیائه یابن آدم اذ کرنی عند غضبک اذ کرک عند غضبی»^(۵)

۴. در تنهایی و خلوت: قال الباقر علیه السلام: «فی التوراة مکتوب... یا موسی... اذ کرنی فی خلواتک و عند سرور لذاتک اذ کرک عند غفلاتک...»^(۶) ای موسی در خلوت و به

هنگام سرور و شادی از من یاد کن به هنگام غفلت تو من از تو یاد می‌کنم.

۵. هنگام تصمیم‌گیری.

۶. هنگام سخن گفتن و قضاوت.

۷. هنگام تقسیم کردن.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اذکروا الله عند همک اذا هممت و عند لسانک اذا حکمت و عند یدک اذا اقسمت»^(۱)

۸. بعد از انجام مناسک حج: «فاذا قضیت مناسککم فاذکروا الله کذکرکم ابائکم او اشد ذکرأ»^(۲) هرگاه مناسک حج را به جا آوردید خداوند را همانند یادی که از پدران خود می‌کنید بلکه شدیدتر یاد کنید.

۹. بعد از نماز جمعه: «فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابستغوا من فضل الله و اذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون»^(۳) هرگاه نماز جمعه انجام شد در زمین متفرق شوید و از فضل خدا طلب کنید و خدا را زیاد یاد کنید شاید رستگار شوید.

آثار ذکر الهی

۱. نیکو شدن اعمال: «من عمر قلبه بدوام الذکر حسنت افعاله فی السرّ و الجهر»^(۴)

۲. کلید شایستگی: «مداومة الذکر قوت الارواح و مفتاح الصلاح...»^(۵)

۳. زنده شدن قلب: «فی الذکر حیاة القلوب»^(۶)

۴. نورانی شدن قلب: «علیک بذکر الله فانه نور القلب»^(۷)

۵. کلید انس با پروردگار متعال: «الذکر مفتاح الانس»^(۸)

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۵۳. ۲. انفال، ۴۵.

۳. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۴. ۴. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۹۲.

۵. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱. ۶. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۲۸.

۱. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۹. ۲. بقره، ۲۰۰.

۳. جمعه، ۱۰. ۴ - ۸. تصنیف غرر.

۶. مایهٔ راندن شیطان: «ذکر الله مطردة الشيطان»^(۱)

۷. پاکی از نفاق: «من اکثر ذکر الله فقد برئ من النفاق»^(۲)

۸. غذای روح و همنشین با محبوب: «ذکر الله قوت النفوس ومجالسة المحبوب»^(۳)

۹. مایه آرامش جان: «ذکر الله جلاء الصدور وطمأنينة القلوب»^(۴)

۱۰. سرور اهل تقوا و لذت اهل یقین: «ذکر الله مسرة كل متقٍ ولذة كل موقن»^(۵)

۱۱. جلای دیدگان و نور باطن: «الذکر جلاء البصائر و نور السرائر»^(۶)

۱۲. مایه شرح صدر: «الذکر شرح الصدر»^(۷)

۱۳. مایه نزول رحمت الهی: «بذکر الله تنزل الرحمة»^(۸)

۱۴. مایه هدایت عقل و فکر: «الذکر هداية العقول و تبصرة النفوس، دوام الذکر

ینیر القلب و الفکر»^(۹)

۱۵. مشمول عطیه و لطف الهی شدن: «عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله يقول من

شغل بذکری عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطى من سألني»^(۱۰)

۱۶. در سایه بهشت الهی به سر بردن: «من اکثر ذکر الله اظله الله فی جنته»^(۱۱)

۱۷. شفا یافتن قلب: «یا من اسمه دواء و ذکره شفاء»^(۱۲)

۱۸. محبوب خداوند شدن: «من اکثر ذکر الله احبه»^(۱۳)

۱۹. کفارة گناهان: «اذکرو الله کثیراً یکفر سیناتکم»^(۱۴)

۲۰. کفایت نمودن خداوند: «یا بن آدم اذکرنی بعد الصبح ساعة و بعد العصر ساعة

اکفک ما اهمک»^(۱۵)

۱ - ۹. تصنیف غرر. ۱۰. محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۶۸.

۱۱. محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۶۸. ۱۲. اقبال الاعمال، ص ۷۰۹ (دعای کمیل).

۱۳. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۰. ۱۴. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۳۲۳.

۱۵. (حدیث قدسی) منهج الصادقین، ج ۱، ص ۴۱۷.

راه آرامش قلب

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگ‌ترین بلاهای زندگی انسان بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است و همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده و به هر دری می‌زند تا آن را پیدا کند. تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیزی دست انداخته و در هر وادی گام نهاده است و تن به انواع اعتیادها داده است ولی قرآن کریم با یک جمله کوتاه و پر مغز مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه را نشان داده و می‌گوید: بدانید که یاد خداوند آرامش دل‌هاست برای روشن شدن این حقیقت باید به عوامل نگرانی توجه کنیم.

عوامل پریشانی و نگرانی

۱. گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر تاریکی آینده است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند. احتمال زوال نعمت‌ها، بیماری و ناتوانی و احتیاج انسان را رنج می‌دهد، اما ایمان به خداوند مهربان که همواره کفالت بندگان خویش را به عهده دارد می‌تواند این گونه نگرانی‌ها را از بین ببرد.
۲. گاه گذشته تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می‌کند و همواره او را نگران می‌سازد. نگرانی از گناهانی که انجام داده از کوتاهی‌ها، لغزش‌ها، اما توجه به این‌که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است به او آرامش می‌دهد.
۳. ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی او را نگران می‌سازد که من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم؟ اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود قدرتی که برترین قدرت‌هاست و هیچ چیز در

برابر او یارای مقاومت ندارد قلبش آرام می‌گیرد.

۴. عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را تحمل می‌کند اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند این ناسپاسی او را شدیداً رنج می‌دهد اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش‌های او آگاه است و به آن‌ها ارج می‌نهد پاداش می‌دهد دیگر چه جای نگرانی و بی‌قراری است. البته عوامل دیگری هم برای نگرانی هست ولی بیشتر عوامل به یکی از عوامل فوق باز می‌گردد.^(۱)

توبه

یکی از اهداف تربیت در قرآن مسأله توبه و رجوع به خداوند است، به این معنا که انسان همیشه در زندگی توبه و رجوع و انابه به سوی خداوند داشته باشد و از عوامل و افکار سابق خود واقعاً نادم و پشیمان باشد.

همه انسان‌ها در هر سطحی که باشند لازم است توبه کنند، چون هر کس نسبت به مقام و منزلتی که دارد طبعاً یک خطاهایی و تقصیراتی در زندگی و در اعمال دارد که باید از آنها در نزد پروردگار استغفار کند.

خداوند به اندازه‌ای لطف و مرحمت نسبت به بندگان دارد که پذیرش توبه را مستقیم به خود نسبت می‌دهد و کسی را در قبولی توبه واسطه و شفیع قرار نمی‌دهد. قرآن می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾^(۲) او خداوندی است که توبه بندگان را قبول می‌کند. در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿غَافِرُ الذَّنْبِ وَ قَابِلُ التَّوْبِ﴾^(۳) خداوند گناه بندگان را می‌بخشد و توبه آنان را می‌پذیرد.

۱. نمونه، ج ۱۰، ص ۲۱۰.
۲. توبه، ۱۰۴.
۳. غافر، ۳.

کمیت و کیفیت در توبه

یکی از اهداف قرآن کریم در تزکیه روح بشر این است که انسان‌ها دارای روحیه توبه و انابه باشند و همیشه خود را بنده مقصر خداوند بدانند، لذا در قرآن کریم مسأله توبه از نظر کمی و کیفی بیان شده است. اما از نظر کمیت قرآن می‌فرماید: ﴿تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً﴾^(۱) همه انسان‌ها به سوی خداوند از همه گناهان توبه کنند. اما از نظر کیفیت ﴿تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً﴾^(۲) نصوح از نصوح (به ضم) مشتق است و به معنای اخلاص است.

«قِيلَ لِلْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا التَّوْبَةُ النَّصُوحُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَ اسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ وَ الْقَصْدُ عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ»^(۳) از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: توبه نصوح چیست؟ فرمود: پشیمانی قلبی و استغفار به زبان و تصمیم بر ترک گناه.

توبه در قرآن

تعریف توبه

الف) بازگشت از خطا به طاعت و پشیمانی از گناه. ﴿أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ سُوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اصْلَحَ﴾^(۴)

ب) به معنای بخشش و پذیرش توبه: هرگاه با حرف (علی) همراه باشد از سوی خداوند مانند: ﴿فَتَلَقَّ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾^(۵)

به صورت اسم فاعل مذکر و مؤنث به معنی توبه کننده از گناه ﴿التَّائِبُونَ

۱. نور، ۳۱.
۲. تحریم، ۸.
۳. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۴۸.
۴. انعام، ۵۴.
۵. بقره، ۳۷.

العابدون الحامدون... ﴿^(۱)﴾، ﴿عسى ربّه ان طلقن... مسلمات مؤمنات قانتات تائبات﴾ ﴿^(۲)﴾

به صورت صیغه مبالغه (توّاب) به دو معنا آمده است:

الف) بسیار توبه کننده: ﴿ان الله يحب التوابين﴾

ب) بسیار توبه پذیر و بخشنده: ﴿انّه هو التواب الرحيم﴾ ﴿^(۳)﴾

شرایط پذیرش توبه

الف) تقوا: ﴿واتقوا الله ان الله هو التواب الرحيم﴾ ﴿^(۴)﴾ تقوا پیشه کنید، به درستی که خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است.

ب) تسبیح و استغفار: ﴿فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان تواباً﴾ ﴿^(۵)﴾ پروردگار را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است.

ج) استغفار پیامبر ﷺ: ﴿و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً﴾ ﴿^(۶)﴾ ای پیامبر! اگر مخالفانی که به خود ستم کردند نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

د) فضل و رحمت الهی: ﴿و لو لا فضل الله عليكم و رحمته و ان الله تواب رحيم﴾ ﴿^(۷)﴾ اگر فضل و رحمت الهی نبود و این که او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می شدید).

۱. بقره، ۲۱۲. ۲. تحریم، ۵.
۳. بقره، ۳۷؛ دانشنامه قرآن، ج ۸، ص ۸۱۴.
۴. حجرات، ۱۲. ۵. نصر، ۳.
۶. نساء، ۶۴. ۷. نور، ۱۰.

آثار توبه

الف) غفران و رحمت الهی: ﴿انه من عمل منكم سوءاً بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحيم﴾ ﴿^(۱)﴾ هر کس از شما از روی نادانی عمل بدی را مرتکب شود سپس توبه کند و کارهایش را اصلاح کند خداوند آمرزنده و مهربان است.
ب) هدایت الهی: ﴿و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدى﴾ ﴿^(۲)﴾ به تحقیق که من (خداوند) آمرزنده هستم برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که در نتیجه هدایت می شود.

ج) تبدیل سیئات به حسنات: ﴿الا من تاب و امن و عمل صالحاً فاولئك بيد الله سيئاتهم حسنات﴾ ﴿^(۳)﴾ کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند اعمال زشت این افراد را به نیکویی مبدل می سازد.

د) رستگاری: ﴿فاما من تاب و آمن و عمل صالحاً فعسى ان يكون من المفلحين﴾ ﴿^(۴)﴾ کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، امید است که از رستگاران باشد.

ه) پاک شدن و محبوبیت الهی: ﴿ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين﴾ ﴿^(۵)﴾ به تحقیق که خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را نیز دوست دارد.

و) ورود به بهشت: ﴿الا من تاب و امن و عمل صالحاً فاولئك يدخلون الجنة﴾ ﴿^(۶)﴾ کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد این افراد داخل بهشت می شوند.

۱. انعام، ۱۵۴. ۲. توبه، ۸۲.
۳. فرقان، ۷۰. ۴. قصص، ۶۷.
۵. بقره، ۲۲۲. ۶. مریم، ۶۰.

پذیرش توبه مشروط به دو توبه خداوند

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: توبه در لغت به معنای برگشت است و توبه از بنده برگشت اوست به سوی پروردگارش با پشیمانی، و توبه از بنده به سوی خدا مساوی با دو برگشت خداوند است به سوی بنده؛ زیرا توبه یک عمل پسندیده‌ای است که محتاج به نیروست و نیرو دهنده هم خداست، پس توفیق کار خیر را اوّل خداوند عنایت می‌کند، تا بنده قادر به توبه می‌شود و از گناه خود بر می‌گردد سپس وقتی موفق به توبه شد محتاج تطهیر از آلودگی گناهان و آمرزش است؛ آن‌جا نیز بار دیگر مشمول عنایت و رحمت الهی می‌شود و این دو عنایت و برگشت خداوند دو توبه‌ای هستند که توبه بنده را در میان گرفته‌اند. قرآن می‌فرماید: ﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِم لِيَتُوبُوا﴾ این همان توبه اول است و می‌فرماید: ﴿فَاُولَئِكَ اتُوبَ عَلَيْهِمْ﴾ این نیز توبه دوم است. بنابراین در میان این دو توبه، توبه بنده قرار می‌گیرد.^(۱)

پذیرفته شدن توبه و رد آن

انسان‌ها از نظر پذیرفته شدن توبه و رد آن سه گروه هستند: الف) توبه گروهی قطعاً پذیرفته می‌شود و آنان کسانی‌اند که از روی نادانی و جهالت معصیت کرده‌اند ﴿أَمَّا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ﴾^(۲) ب) توبه گروهی از انسان‌ها قطعاً پذیرفته نمی‌شود و آنان کسانی‌اند که در حال احتضار توبه کنند یا در حال کفر از دنیا بروند. ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِسْلَامَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفْرًا﴾

۱. المیزان، ج ۹، ص ۴۰۰. ۲. نساء، ۱۷.

هم کفار ﴿۱﴾

یک نمونه کسانی که توبه آنان پذیرفته نشد فرعون است ﴿حَتَّىٰ إِذَا ادْرَاكَهُ الْعُرْقُ قَالَ أَمِنْتُ﴾^(۲)

ج) گروهی نه توبه آن‌ها قطعاً پذیرفته می‌شود و نه قطعاً رد می‌شود بلکه به مشیّت خداوند بستگی دارد و آن‌ها کسانی‌اند که از روی عمد و قصد گناه انجام داده‌اند. ﴿وَيَغْفِر مَادُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾^(۳)

توبه در روایات

۱. اهمیت توبه: قال الباقر عليه السلام: «ان الله اشد فرحاً بتوبة عبده من رجل اضل راحلته و زاده في ليلة ظلماء فوجدها فوالله اشد فرحاً بتوبة عبده من ذلك الرجل براحلته حين وجدها»^(۴)

امام باقر عليه السلام می‌فرماید: خداوند متعال خوشحال‌تر می‌شود به توبه بنده خود، از مردی که در شب تاریک در بیابانی مرکب و توشه خود را گم کند و ناگاه آن را بیاید.

۲. توبه مایه پاکی از گناه: حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: «التوبة تطهر القلوب و تغسل الذنوب» توبه، وسیله تطهیر و پاکی قلوب و باعث پاک شدن گناهان است و نیز می‌فرماید: «حسن التوبة يمحو الحوبة»^(۵) نیکو توبه نمودن، معصیت را از بین می‌برد.^(۶)

۳. توبه مایه نزول رحمت: حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: «التوبة تستنزل

۱. توبه، ۱۸. ۲. یونس، ۹۰. ۳. نساء، ۴۸؛ تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۸. ۴. کافی، ج ۲، ص ۴۱۵. ۵. تصنیف غررالحکم. ۶. توبه.

الرحمه» توبه موجب نزول رحمت الهی است.

۴. آسان‌تر از توبه: قال علی عليه السلام: «ترك الذنب اهون من طلب التوبة»^(۱) ترک گناه، آسان‌تر از توبه است.

۵. عدم جواز تأخیر توبه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا ابن مسعود لا تقدم الذنب ولا تؤخر التوبة ولكن قدم التوبة و آخر الذنب»^(۲) پیامبر فرمود: ای پسر مسعود! گناه را جلو نینداز و توبه را تأخیر نینداز، بلکه توبه را مقدم بدار و گناه را به تأخیر بینداز.

۶. نشانه‌های تائبان قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أندرون من التائب؟ قالوا: اللهم لا. قال: اذا تاب العبد و لم يرض الخصماء فليس بتائب، من تاب و لم يزد في العبادة فليس بتائب، من تاب و لم يغير لباسه فليس بتائب، من تاب و لم يغير رفقائه فليس بتائب، من تاب و لم يفتح قلبه و لم يوسع كفه فليس بتائب، من تاب و لم يقصر امله و لم يحفظ لسانه فليس بتائب، من تاب و لم يغير خلقه و نيته فليس بتائب، من تاب و لم يغير خلقه و نيته فليس بتائب، من تاب و لم يقدم فضل قوته من بدنه فليس بتائب، اذا استقام على هذه الخصال فذاك التائب»^(۳)

پیامبر صلى الله عليه وآله از اصحاب خود پرسیدند: آیا می‌دانید تائب چه کسی است؟ عرض کردند: نه، فرمود: اگر کسی توبه کند و کسانی را که به آنان بدی کرده است راضی نکند و لباس خود را تغییر ندهد و دوستان (منحرفش) را تغییر ندهد و قلب خود را باز نکند و بذل و بخشش پیدا نکند و آرزویش را کوتاه و زبانش را حفظ نکند و اخلاق و نیتش را تغییر ندهد و طعام خود را کم نکند، تائب نیست و هرگاه انسانی این صفات را تحصیل کند توبه‌کننده واقعی است.

۱. بحار، ج ۷۳، ص ۳۶۴.

۲. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۰۴.

۳. بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۵.

کلام مرحوم فیض کاشانی

مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید: توبه از امور اختصاصی نیست بلکه نسبت به اشخاص و احوال عمومیت دارد و هیچ‌کس از آن بی‌بهره نیست قال الله تعالی: «وتوبوا الى الله جميعاً»^(۱) همگی به درگاه خدا توبه کنید. در این آیه خطاب عمومی است و اختصاص به گروه معینی ندارد.

اما این‌که بر هر انسانی لازم است در تمام حالات توبه و انابه نماید. برای آن است که هیچ‌کس از معصیت جوارحی بر کنار نیست و به فرض آن‌که گاهی از اوقات اعضا و جوارحش مرتکب معصیت نشود، در قلب مرتکب معصیت می‌شود و اگر قلباً به ارتکاب معصیت نپردازد از وسوسه شیطان که او را از ذکر خدا غافل می‌سازد بر کنار نیست و ثابت است که همه این موضوعات موجبات نقص او را فراهم می‌سازند و هر یک از این‌ها دارای اسبابی است و اسباب ترکشان همان است که به ضد آن‌ها پردازد و از آن‌ها رجوع کند و توبه هم به معنای رجوع است و هیچ‌کس خالی از این نقیصه نیست لیکن در مقدارش، متفاوتند و در اصل گناه مشترکند و اما گناه انبیا و اوصیا مانند گناه ما نیست گناه آن‌ها این است که از ذکر دائمی حق باز می‌مانند و به امور مباح می‌پردازند و چون از توجه به مباحات باز مانند اجرشان مضاعف گردد.

حضرت صادق عليه السلام فرمود: رسول اکرم با آن‌که گناهی مرتکب نمی‌شد، در هر شبانه روز صد مرتبه استغفار می‌کرد. خداوند متعال اولیای خود را بدون هیچ گناهی به مصیبت‌ها و ناراحتی‌هایی دچار می‌فرماید تا اجرشان را مضاعف گرداند.

و این که گناه را استثنا کرده برای آنست که گناه آنان مانند گناه ما نیست و گناه هر یک از آن‌ها به اندازه قرب منزلت اوست. قال الصادق عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله يتوب الى الله و يستغفر في كل يوم و ليلة مائة مرة من غير ذنب ان الله يخص اوليائه بالمصائب لياجرهم عليها من غير ذنب يعنى من غير ذنب كذوبنا فان ذنب كل احد انما هو بحسب قدره و منزلته عند الله. (۱)

کلام امام خمینی رحمته الله عليه

امام خمینی رحمته الله عليه می فرماید: «شخص تائب، پس از توبه نیز آن صفای باطنی برایش باقی نمی ماند، چنان که صفحه کاغذی را اگر سیاه کنند و باز بخواهند جلا دهند البته به حال جلای اولی بر نمی گردد یا ظرف شکسته ای را اگر اصلاح کنند باز به حالت اولی مشکل است عود کند. بسیار فرق است بین دوستی که در تمام عمر، با صفا و خلوص با انسان رفتار کند با دوستی که خیانت کند و پس از آن عذر تقصیر طلب نماید». بنابراین، انسان باید حتی الامکان گناه نکند و اگر خدای نخواست گناه کرد هر چه زودتر در صدد توبه و علاج برآید. و بهار توبه ایام جوانی است که بار گناهان کم است. انسان در پیری حرص و طمع او بیشتر است. برفرض که انسان بتواند در ایام پیری توبه کند از کجا به پیری برسد و اجل به او مهلت دهد. کمیاب بودن پیران دلیل بر این است که مرگ به جوانان نزدیک تر است. انسان در یک شهر پنجاه هزار نفری، پنجاه نفر پیر هشتاد ساله نمی بیند. (۲)

۱. حقایق، ص ۲۸۸؛ محجة البيضاء، ج ۷، ص ۱۷.
۲. اربعین امام خمینی رحمته الله عليه، ص ۲۳۳.

تواضع

یکی از اهداف مهم تربیت نفس پیدا کردن صفت تواضع در برابر خداوند و بندگان اوست. تواضع و انقیاد در برابر احکام و دستورات الهی و نیز فروتنی در برابر بندگان حق از طهارت نفس و تزکیه روح انسان حکایت دارد.

تواضع در قرآن

واژه «تواضع» که به معنای فروتنی است، در قرآن کریم ذکر نشده و لکن تعبیرهای مختلفی که مفهوم تواضع و فروتنی را در بر دارد مطرح شده است. مانند «خبت» «خفض جناح» «لین» «ذلة» «هون» آیات ذیل شاهد بر این مطلب است:

۱. ﴿انّ الذین امنوا و عملوا الصالحات و اخبثوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة﴾^(۱)
۲. ﴿و بشرّ المحبتین﴾^(۲)
۳. ﴿و اخفض جناحک للمؤمنین﴾^(۳)
۴. ﴿فما رحمة من الله لنت لهم﴾^(۴)
۵. ﴿اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین﴾^(۵)
۶. ﴿عباد الرحمن الذین یشون علی الارض هونا﴾^(۶)

۱. هود، ۲۳.
۲. حج، ۳۴.
۳. حجر، ۸۸.
۴. آل عمران، ۱۵۹.
۵. مائده، ۵۴.
۶. فرقان، ۶۳.

ابعاد مختلف تواضع

- ۱- تواضع در برابر خداوند سبحانه: ﴿انّ الذين امنوا و عملوا الصالحات و اخبثوا الى ربهم اولئك اصحاب الجنة﴾^(۱)
- ۲- تواضع در برابر مؤمنان: ﴿و اخفض جناحك للمؤمنين﴾^(۲)
﴿اذلّة على المؤمنين﴾^(۳)
- ۳- تواضع در برابر مستمندان: ﴿ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة و العشي﴾^(۴)
- ۴- تواضع در برابر والدین: ﴿و اخفض لها جناح الذل من الرحمة﴾^(۵)
- ۵- تواضع در برابر استاد: ﴿قال له موسى هل اتبعك على ان تعلمن مما علّمت رشداً﴾^(۶)
- ۶- تواضع مسئولین نسبت به مردم: ﴿فبا رحمة من الله لنت لهم﴾^(۷)
- ۷- تواضع در راه رفتن: ﴿و لا تمس في الارض مرحاً﴾^(۸)
- ۸- تواضع در سخن گفتن: ﴿فقولا له قولاً لئنا﴾^(۹)
- ۹- تواضع در نشستن: قال الصادق عليه السلام: ﴿انّ من التواضع ان يجلس الرجل دون شرفه﴾^(۱۰)
- ۱۰- تواضع در شیوه زندگی: ﴿عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً﴾^(۱۱)

۱. هود، ۲۳.
۲. حجر، ۸۸.
۳. مائده، ۵۴.
۴. انعام، ۵۲.
۵. اسراء، ۴.
۶. كهف، ۶۶.
۷. آل عمران، ۱۵۹.
۸. اسراء، ۳۷.
۹. طه، ۴۴.
۱۰. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۰.
۱۱. فرقان، ۶۳.

چرا باید انسان متواضع باشد؟

پاسخ: به دلایل ذیل:

- ۱- چون انسان از خاک خلق شده است: ﴿و الله خلقكم من تراب﴾^(۱)
- ۲- چون از آب پست خلق شده است: ﴿ثم جعل نسله من سُلالة من ماء مهين﴾^(۲)
- ۳- انسان ضعیف است: ﴿خلق الانسان ضعيفاً﴾^(۳)
- ۴- انسان محتاج و نیازمند است: ﴿يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغني الحميد﴾^(۴)
- ۵- علم و دانش انسان محدود است: ﴿و ما اوتيتم من العلم الا قليلاً﴾^(۵)
- ۶- قدرت انسان در معرض زوال است: ﴿هلك عتق سلطانيه﴾^(۶)
- ۷- ثروت انسان کار ساز نیست: ﴿ما اغنى عتق ماليه﴾^(۷)
﴿ما اغنى عنه ماله و ما كسب﴾^(۸)
- ۸- عدم توانایی انسان بر جلب منفعت و دفع ضرر: ﴿قل لا املك لنفسي ضراً و لا نفعاً الا ما شاء الله﴾^(۹)

۱. فاطر، ۱۱.
۲. سجده، ۸.
۳. نساء، ۲۸.
۴. فاطر، ۱۵.
۵. اسراء، ۸۵.
۶. حاقه، ۲۹.
۷. حاقه، ۳۰.
۸. مسد، ۲.
۹. اعراف، ۱۸۸.

تواضع در احادیث

۱. اهمیت تواضع

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: تحقیقاً نزدیک‌ترین و محبوب‌ترین شما در نظر من در روز قیامت، آن فردی است که اخلاق او نیکوتر و تواضع وی بیشتر باشد و البته دورترین افراد نسبت به من در روز قیامت کسی است که اهل تکبر باشد. قال رسول الله ﷺ: «انَّ احْبَبَكُمْ و اقْرَبَكُمْ مَنِّي يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَجْلِساً احْسَنَكُمْ خَلْقاً و اشَدَّكُمْ تَوَاضِعاً و انَّ ابعْدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَنِّي الثَّرَاوَن و هم المستكبرون»^(۱)

۲. نشانه‌های تواضع

(الف) عدم تعیّد به مکان مخصوص در مجالس.

(ب) سلام نمودن به همه مردم.

(ج) ترک جدال.

(د) عدم علاقه به ستایش.

قال الصادق عليه السلام: «انَّ من التواضع ان يرضى الرجل بالمجلس دون المجلس وان يسلم على من يلقى وان يترك المراء وان كان محققاً ولا يحب ان يحمد على التقوى»^(۲)

۳. تواضع بزرگ‌ترین عبادت

قال على عليه السلام: «عليك بالتواضع فانه من اعظم العبادات»^(۳) بر تو باد به تواضع زیرا بزرگترین عبادت است.

۴. تواضع از بهترین اعمال

قال رسول الله ﷺ: «افضل الاعمال ثلاثة التواضع عند الدولة و العفو عند القدرة و العطية بغير المنة»^(۴). برترین اعمال سه چیز است: تواضع در هنگام

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۶۸. ۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۸. ۳. کافی، ج ۲، ص ۱۲۳. ۴. نهج الفصاحة، حدیث ۲۴۸۴.

توانمندی و عفو و گذشت هنگام قدرت بر انتقام و بخشش بدون منت.

۵. تواضع نعمت بدون حسد:

قال العسكري عليه السلام: «التواضع نعمة لا تحسد»^(۱) تواضع نعمتی است که مورد حسادت دیگران قرار نمی‌گیرد.

۶. تواضع برترین عبادت: قال الصادق عليه السلام: «افضل العبادات العلم بالله و التواضع له»^(۲) برترین عبادت، علم و آگاهی نسبت به خدا و تواضع در پیشگاه اوست.

۷. تواضع از اوصاف پرهیزکاران: قال على عليه السلام: «مشيهم التواضع»^(۳)

۸. تواضع از اوصاف عاقل: قال رسول الله ﷺ: «صفة العاقل ان يحلم عن جهله عليه و يتجاوز عن ظلمه و يتواضع لمن هو دونه...»^(۴)

۹. تواضع استاد و شاگرد نسبت به یکدیگر: قال رسول الله ﷺ: «تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لا تكونوا علماء جبارين فيذهب باطلکم بحقکم»^(۵) فروتنی کنید نسبت به کسی که به او تعلیم می‌دهید و فروتنی نمائید نسبت به کسی که از او علم می‌آموزید و از دانشمندان جبار نباشید که حق شما به وسیله باطل از بین برود.

۱۰. تواضع مایه حلاوت عبادت: قال رسول الله ﷺ: «مالي لا اري عليكم حلاوة العبادات؟ قالوا: و ما حلاوة العبادات؟ قال: التواضع»^(۶) چرا حلاوت و شیرینی عبادت را از شما نمی‌بینم؟ اصحاب گفتند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع و فروتنی.

۱۱. زیبایی تواضع ثروتمندان در برابر تهیدستان: قال على عليه السلام: «ما احسن تواضع

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۸. ۲. تحف العقول. ۳. نهج البلاغه، خطبه همام. ۴. نهج الفصاحة، ۱۸۳۶. ۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴. ۶. تنبيه الخواطر، ص ۱۶۶.

الاغنياء للفقراء طلباً لما عند الله و احسن منه تبه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله^(۱) چه نيكوست تواضع و فروتنی اغنيا در برابر فقرا جهت دریافت پاداش مهمّ الهی و نيكوتر از آن عدم کرنش فقرا در برابر ثروتمندان است به خاطر توجه آنان به خداوند.

۱۲. تواضع نکردن در برابر سه گروه

اسلام، در باره تواضع و فروتنی سفارش فراوان کرده است، لکن این همه ترغیب و تشویق به تواضع به این معنا نیست که تواضع در همه جا و در برابر همه افراد صفت نیکویی است بلکه در موارد خاصی از آن نهی و مذمت شده است مانند:

الف) تواضع در برابر گناهکاران: قال علی عليه السلام: «امرنا رسول الله ان نلقى اهل المعاصی بوجوه مكفّهه»^(۲) پیامبر ما را فرمان داد تا با اهل گناه با چهره ای گرفته برخورد کنیم.

ب) تواضع در برابر ثروتمندان: قال علی عليه السلام: «من اتى غنياً فتواضع له لغناه ذهب ثلثا دينه»^(۳) هر کسی برای ثروت شخص ثروتمند فروتنی کند دو سوم دین او از بین رفته است.

ج) تواضع در برابر متکبران: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا رأيتم المتواضعين من امتی فتواضعوا لهم و إذا رأيتم المتكبرين فتكبروا عليهم فان ذلك لهم مذلة و صغار»^(۴) هنگامی که متواضعان امت من را دیدید، در برابر آنان تواضع کنید و هرگاه متکبران را مشاهده کردید بر آنان تکبر کنید چرا که تکبر بر متکبران یک نوع ذلت و خواری برای آنان محسوب می شود.

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۳.
 ۲. نهج الفصاحه، ص ۱۶.
 ۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۷.
 ۴. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۶۳.

۱۳. آثار تواضع

- الف) سربلندی: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما تواضع احد الا رفعه الله»^(۱)
 ب) کسب سلامت: قال علی عليه السلام: «التواضع يكسبك السلامة»^(۲)
 ج) مهابت: قال علی عليه السلام: «التواضع يكسوك المهابة»^(۳)
 د) منظم شدن امور: قال علی عليه السلام: «بخفض الجناح تنتظم الامور»^(۴)
 ه) ترقی: قال علی عليه السلام: «التواضع سلم الشرف»^(۵)
 و) تمام شدن نعمت: قال علی عليه السلام: «بالتواضع تتم النعمة»^(۶)
 ز) عدم خستگی از طاعت الهی: قال علی عليه السلام: «من تواضع قلبه لله لم يسأم بدنه من طاعة الله»^(۷)

ح) محبت: قال علی عليه السلام: «ثمرة التواضع المحبة»^(۸)

حدّ و مرز تواضع

برخی از صفات چنان در مجاورت یکدیگر قرار دارد که اگر انسان مراقب نباشد، یک صفت پسندیده مبدل به یک صفت ناپسند می گردد. مانند تواضع و ذلت و تکبر و عزّت.

تواضع صفتی پسندیده است لکن بعضی از افراد به خیال تواضع خود را در نزد دیگران تحقیر می کنند و کلماتی را بر زبان جاری می سازند یا اعمالی را انجام می دهند که از آن ذلت احساس می شود، چنانکه عزّت یک صفت زیبا و

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۰.
 ۲. غررالحکم.
 ۳. غررالحکم.
 ۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۴.
 ۵. غررالحکم.
 ۶. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۹.
 ۷. غررالحکم.
 ۸. غررالحکم.

شایسته‌ای است لکن در صورت غفلت گاهی به جای این‌که انسان عزت خود را حفظ کند دچار تکبر می‌شود. امام سجاده علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد. ﴿و اعزّنی ولا تبلیّنی بالکبر﴾ پروردگارا! به من عزت نفس عطا فرما و مرا به تکبر مبتلا مکن.

اخلاص

یکی از اهداف اساسی تربیت نفس و تزکیه روح، اخلاص در عبادت و بندگی خداوند متعال است، به این معنا که انسان در عبادت الهی هیچ قصد دنیوی و مادی نداشته باشد و جز رضایت الهی را در نظر نگیرد.

مرحوم فیض کاشانی می‌گوید: حقیقت اخلاص آن است که انسان، نیت خود را از هرگونه شرک ظاهر و باطن پاک کند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وانّ لکم فی الانعام لعلّبة نستقیمک مما فی بطنه من بین فرث و دم لبناً خالصاً سائغاً للشاربین﴾^(۱) در چهارپایان برای شما درس‌های عبرتی وجود دارد چرا که از درون شکم آن‌ها در میان غذاهای هضم شده و خون شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم.

شیر خالص آن است که نه خون در آن باشد نه آلودگی‌های دیگر صاف و پاک باشد و نیت و عمل خالص آن است که از هرگونه اغراض دنیوی منزّه و پاک باشد.^(۲)

۲. محجة البیضاء، ج ۸، ص ۱۲۸.

۱. نمل، ۶۶.

اخلاص در قرآن

موضوع اخلاص با تعبیرهای مختلفی در قرآن مطرح شده است، مانند: ﴿فی سبیل الله﴾، ﴿ابتغاء مرضات الله﴾، ﴿لوجه الله﴾، ﴿قربات عندالله﴾ و مانند آن.
۱. مأموریت به اخلاص در دین ﴿و ما امروالّا لیعبودا الله مخلصین له الدین﴾^(۱) به آن‌ها دستوری داده نشد جز این‌که خدا را پرستش کنند، در حالی که اخلاص در دین دارند.

۲. یاد قیامت عامل اخلاص: ﴿انا اخلصناهم بخالصة ذکرى الدار﴾^(۲) به درستی آن‌ها را (پیامبران) خالص گردانیدیم زیرا زیاد به یاد قیامت بودند.

۳. جلوه اخلاص در تمام ابعاد زندگی: ﴿قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین﴾^(۳) بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.

۴. اخلاص برنامه دایمی ابرار: ﴿ان الابرار یشریون من کأس کان مزاجها کافوراً... انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکوراً﴾^(۴) به درستی که نیکان از جامی نوشند که با عطر خوش آمیخته است... و می‌گویند ما برای خدا به شما اطعام می‌کنیم و هیچ پاداشی و تشکری از شما طلب نمی‌کنیم.

۵. نمونه افراد مخلص:

حضرت موسی علیه السلام: ﴿و اذکر فی الكتاب انّه کان مخلصاً﴾^(۵)

حضرت یوسف علیه السلام: ﴿انه من عبادنا المخلصین﴾^(۶)

۱. بینه، ۵.

۲. ص، ۴۶.

۳. انعام، ۱۶۱.

۴. انسان، ۵ و ۹.

۵. مریم، ۵۱.

۶. یوسف، ۲۴.

پیامبر اکرم ﷺ: «ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین»^(۱)
حضرت علی علیه السلام: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد»^(۲)

اخلاص در روایات

اهمیت اخلاص: قال علی علیه السلام: «طوبی لمن اخلص لله العبادة والدعاء ولم يشغل قلبه بما تری عیناه ولم ینس ذکر الله بما تسمع اذناه ولم یحزن صدره بما اعطى غیره»^(۳) خوشا به حال کسی که عبادت و دعای خویش را خالصانه انجام می دهد و قلب خود را به آنچه دیدگانش می بیند گرفتار نمی سازد و همواره به یاد خدا هست و شنیدنی ها او را از یاد خدا غافل نمی سازد و از آنچه دیگران دارند، محزون نمی شود.

آثار اخلاص

۱. زهد: قال علی علیه السلام: «طوبی لمن اخلص لله عمله وعلمه و حبه و بغضه و اخذه و ترکه و کلامه و صمته و فعله و قوله لایكون المسلم مسلماً حتی یكون ورعاً و لایكون ورعاً حتی یكون زاهداً»^(۴) خوشا به حال کسی که خالص گرداند برای خدا عمل و علم و دوستی و دشمنی و پذیرفتن و ترک کردن و گفتن و لب فرو بستن و گفتار و کردار خود را و نیز انسان مسلمان، مسلمان نیست، مگر آن که پارسا و پرهیزگار باشد و پارسایی نیز به دست نمی آید مگر آن که انسان، زاهد باشد.

۱. انعام، ۱۶۱.

۲. بقره، ۲۰۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۲۹.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۶.

۲. محبوبیت نزد خداوند: قال علی علیه السلام: «احبّ عبادة الله من اخلص»^(۱)
محبوب ترین بندگان خدا کسی است که دارای اخلاص باشد.
۳. سرانجام نیک: قالت فاطمة الزهراء علیه السلام: «من اصعد الى الله خالص عبادة اهبط الله عزوجل اليه افضل مصلحته»^(۲) کسی که عبادت با اخلاص را به سوی خدا تقدیم بدارد خداوند هم برترین مصلحت ها را برای او منظور می دارد.
۴. آزادگی: قال علی علیه السلام: «بالاخلاص یكون الخلاص»^(۳) به وسیله اخلاص است که انسان از اسارتها آزاد می شود.
۵. جاری شدن حکمت از قلب بر زبان: قال رسول الله ﷺ: «ما اخلص عبد الله عزوجل اربعین صباحاً الا جرت ینابيع الحکمة من قلبه علی لسانه»^(۴) کسی که تا چهل شبانه روز برای خدا اخلاص پیشه کند، چشمه سار حکمت از قلب وی بر زبانش جاری می شود.
۶. سعادت: قال علی علیه السلام: «السعيد من اخلص الطاعة»^(۵) سعادت مند کسی است که طاعت خود را برای خدا خالص گرداند.
۷. رسیدن به هدف و مقصود: قال علی علیه السلام: «اخلص تنل»^(۶) اخلاص بورز تا به مقصد برسی.
۸. معرفت و بصیرت: قال علی علیه السلام: «عند تحقق الاخلاص تستنیر البصائر»^(۷) با وجود اخلاص بصیرت ها و بینش ها نافذ و نورانی می شود.
۹. ملاک پذیرش اعمال: قال رسول الله ﷺ: «اذا عملت عملاً فاعمل لله خالصاً

۱. نهج البلاغه، خ ۸۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

۴. بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۲.

۵. غرر، ج ۱، ص ۴۶.

۶. غرر الحکم.

۷. غرر الحکم.

لأنه لا يقبل الله من عبادة الاعمال الا ما كان خالصاً»^(۱) هرکاری که انجام می‌دهی خالصانه و برای رضا خدا انجام ده، زیرا جز عمل خالص در پیشگاه خداوند پذیرفته نمی‌شود.

نشانه‌های اخلاص

۱. رضا و توکل: «جاء جبرئيل الى النبي ﷺ فقال له النبي: يا جبرئيل ما تفسير الاخلاص؟ قال: المخلص الذي لا يسأل الناس شيئاً حتى يجد و اذا وجد رضی و اذا بقى عنده شی اعطاه... و اذا اعطى الله عزوجل فهو على حد الثقة بربه عزوجل»^(۲) پیامبر اکرم ﷺ به جبرئیل فرمود: اخلاص چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: مخلص کسی است که دست حاجت به سوی دیگران دراز نکند و تلاش کند تا بی‌نیاز شود و بدانچه دست یافت بدان راضی باشد و از بقیه آن به دستگیری نیازمندان بپردازد... و هنگامی که به دستگیری نیازمندان پرداخت پس به خدای خویش اعتماد دارد.

۲. عدم انتظار ستایش: قال رسول الله ﷺ: «لكل حق حقيقة و ما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شیء من عمل الله»^(۳) برای هر چیزی حقیقتی است. انسان مؤمن به حقیقت اخلاص نمی‌رسد، جز آن‌که دوست ندارد در برابر کاری که برای خدا انجام می‌دهد مورد ستایش دیگران قرار می‌گیرد.

۳. برابری ستایش و نکوهش: قال الصادق ع: «لا يصير العبد عبداً خالصاً لله عزوجل حتى يصير المدح و الذم عنده سواء»^(۴) آدمی بنده خالص خدا نخواهد بود جز آن‌که به مقامی رسد که ستایش و نکوهش مردم پیش او مساوی باشد

۱. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۰. ۲. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۷۴.
۳. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۴. ۴. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۹۴.

۴. اجتناب از حوام: قال رسول الله ﷺ: «من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة و اخلاصه بها ان يحجزه لا اله الا الله عما حرم الله»^(۱) کسی که ذکر (لا اله الا الله) را با اخلاص به زبان آورد، داخل بهشت خواهد شد و البته نشانه اخلاص این است که ذکر (لا اله الا الله) وی را از ارتکاب معاصی باز دارد.

۵. پرهیز از خودبینی: قال الصادق ع: «و ادنى حد الاخلاص بذل العبد طاقته ثم لا يجعل لعمله عندالله قدراً فيوجب به على ربه مكافأة بعمله لعلمه انه لو طالبه بوفاء حق العبودية لعجز» امام صادق ع فرمود: کم‌ترین نشانه اخلاص آن است که آدمی در اطاعت و عبادت کوشا باشد و برای عمل خود اهمیتی قایل نباشد و خود را در برابر خدا طلب کار نداند، زیرا بنده می‌داند که اگر خدا از بندگان خود عبادت واقعی را خواستار بشود همگان عاجز خواهند بود.

۶. پرهیز از مردم آزاری: قال رسول الله ﷺ: «و اما علامة المخلص فاربعة يسلم قلبه و يسلم جوارحه و بذل خيره و كف شره» نشانه‌های اخلاص چهار چیز است داشتن قلب سلیم و اعضا و جوارح سالم و توسعه در خیر و نیکی و پرهیز از بدی‌ها.

هدف نهایی از تربیت، تکامل و قرب به خداوند

هدف نهایی از تربیت روحی تکامل یافتن و به مقام قرب الهی رسیدن است. قرآن کریم و احادیث دلالت روشن بر این مطلب دارند. باید دانست که حرکت انسان یک حرکت واقعی و حقیقی است نه اعتباری. این حرکت مربوط به روح مجرد است نه جسم در این حرکت گوهر ذات انسان تلاش می‌کند و

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۳۵۹.

دگرگون می‌شود. بنابراین، مسیر حرکت انسان نیز یک طریق واقعی است نه اعتباری و مجازی، اما مسیر حرکت از ذات متحرک جدا نیست بلکه متحرک در باطن ذات خود حرکت می‌کند و مسیر را به همراه خود می‌برد و این حرکت یک روزی باید آرام بگیرد و به مقصد و غایتی نایل گردد. اکنون این سؤال به ذهن می‌آید که غایت و نهایت حرکت انسان چیست؟ و در این جهان انسان‌ها به سوی چه غایتی در حرکت هستند و سرنوشتشان بالاخره به کجا خواهد رسید؟ از قرآن کریم و احادیث استفاده می‌شود که نهایت حرکت بشر به سوی خداست «انا لله و انا الیه راجعون»^(۱) و غایتی که برای حرکت انسان مقدر شده، قرب به خداوند است لکن همه انسان‌ها به مقام قرب الهی نایل نمی‌شوند، بلکه کسانی که دارای ایمان و عمل صالح هستند به درجات و مراتب اخروی در بهشت نایل می‌گردند.

معنای قرب به خداوند

اکنون باید دید که مقصود از قرب به خدا چیست و چگونه می‌توان تصور کرد که انسان به خدا نزدیک می‌شود؟ قرب به معنای نزدیکی است و در سه مورد استعمال می‌شود.

قرب مکانی: وقتی دو موجود که از جهت مکان به هم نزدیک باشند گفته می‌شود قریب به هم هستند.

قرب زمانی: در صورتی که دو چیز از جهت زمان نزدیک به هم باشند، گفته می‌شود این دو به یکدیگر قریب هستند. البته روشن است که قرب بندگان خدا

از این دو قسم نخواهد بود زیرا خداوند در ظرف زمان و مکان واقع نمی‌شود تا چیزی نسبت به او قرب زمانی یا مکانی داشته باشد بلکه خداوند خالق زمان و مکان و محیط به آن‌هاست.

قرب مجازی: گاهی می‌گویند فلان شخص به فلان شخص قریب و نزدیک است. مقصودشان این است که مورد احترام و علاقه می‌باشد و به تقاضاهایش ترتیب اثر می‌دهد. این نوع نزدیکی، قرب مجازی و اعتباری و تشریفاتی است نه حقیقی. آیا قرب بنده به خدا می‌تواند از این قسم باشد یا نه؟

البته این مطلب صحیح است که خداوند به بندگان شایسته‌اش علاقه و محبت دارد و خواسته‌های آن‌ها را اجابت می‌کند، لکن قرب خداوند به بنده را از این نوع نمی‌توان دانست؛ زیرا در علوم عقلیه به اثبات رسیده و آیات و احادیث هم دلالت دارند که حرکت ذاتی انسان و مسیر و صراط مستقیم او اموری واقعی و حقیقی هستند نه اعتباری و مجازی. رجوع به خداوند هم که در آیات قرآن آمده حقیقت دارد و نمی‌تواند اعتباری باشد. از باب نمونه خداوند در قرآن می‌فرماید: «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها ثم الی ربکم ترجعون»^(۱) هر کس عمل صالحی انجام دهد سودش به خود او خواهد رسید و هر کس عمل زشتی مرتکب شود به زیان خودش عمل کرده، آن‌گاه همه شما به سوی پروردگارتان رجوع خواهید کرد یا این‌که می‌فرماید: «الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون»^(۲) کسانی که به هنگام مصیبت می‌گویند: ما مملوک خدا هستیم و به سوی او رجوع خواهیم کرد.

به هر حال رجوع الی الله و استکمال نفس، اموری واقعی هستند نه

اعتباری. حرکت انسان به سوی خدا یک حرکت آگاهانه و اختیاری است که نتیجه آن بعد از مرگ ظاهر می‌گردد. از آغاز وجود این حرکت شروع می‌شود و تا هنگام مرگ ادامه دارد. بنابراین، قرب به خدا هم یک امر واقعی است. بندگان شایسته الهی واقعاً به خدا نزدیک می‌شوند و بندگان غیر صالح و گنهکار واقعاً از خدا دورند. بنابراین باید دید معنای قرب به خدا چیست؟

حقیقت قرب به خداوند

قرب به خداوند از قرب‌های متعارف نیست، بلکه نوع دیگری است که می‌توان آن را قرب کمالی و درجه وجودی نامید. برای روشن شدن مطلب به یک مقدمه اشاره می‌کنیم:

در کتب حکمت و فلسفه اسلامی به اثبات رسیده که وجود و هستی حقیقتی است مشکک و دارای مراتب و درجات مختلف وجود که مانند نور است که مراتب شدید و ضعیف دارد. پایین‌ترین مرتبه نور مثلاً یک وات نور است تا عالی‌ترین مراتب نور که آن هم چیزی جز نور نیست در بین مرتبه اعلای و پایین، مراتبی از نور وجود دارد که همه نور هستند و تفاوت آن‌ها به شدت و ضعف می‌باشد.

وجود هم به همین گونه دارای مراتب مختلفی است که تفاوت آن‌ها به واسطه شدت و ضعف می‌باشد. پایین‌ترین مراتب وجود طبیعت و ماده است و عالی‌ترین مراتب وجود، ذات مقدس خداوند است که از جهت کمال وجودی غیر متناهی است. در بین این دو مرتبه درجاتی از وجود داریم که تفاوت آن‌ها نیز به واسطه شدت و ضعف می‌باشد. پس، از این جا روشن می‌شود که وجود هر چه قوی‌تر و درجه‌اش بالاتر باشد به همان نسبت به ذات خداوند نزدیک‌تر

خواهد بود. اکنون با توجه به مقدمه مذکور می‌توان معنای قرب بنده به خداوند متعال را تصور کرد. انسان از جنبه روح حقیقت مجردی است که از جهت فعل به ماده تعلق دارد و به همین جهت می‌تواند حرکت کند و کامل و کامل‌تر گردد تا به مرتبه نهایی وجود خود برسد. از آغاز حرکت تا رسیدن به مقصد، یک شخص و یک حقیقت بیشتر نیست لیکن هر چه بیشتر کسب کمال و فضایل نماید و در مراتب وجود سیر و صعود کند به همان نسبت تکامل روح خود به منبع وجود یعنی ذات مقدس خداوند نزدیک‌تر می‌شود.

قرب به خداوند در قرآن کریم

هدف نهایی از تربیت و تزکیه، که قرب به خداوند و نزدیکی معنوی و واقعی در نزد پروردگار است در قرآن کریم به صورت‌های مختلف بیان شده است. گاهی به صورت لفظ (قرب و قربت) مطرح شده و گاهی به صورت‌های دیگر مانند «عند ربهم» یا «عند ملیک مقتدر» یا «لهم درجات» و مانند آن که حاکی از تقرب و منزلت انسان نزد پروردگار است ذکر شده است که در حدود ۳۵ مرتبه جمله «عند ربهم» نزد پروردگارشان در قرآن آمده است. گاهی قرآن می‌فرماید: ایمان و عمل صالح انسان موجب تقرب به خداوند می‌شود نه اولاد و اموال. «و ما اموالکم و لا اولادکم بالقی تقرّبکم عندنا لینی الامن آمن و عمل صالحاً» اموال و اولاد، شما را نزد ما مقرب نمی‌سازد و نزدیک نمی‌کند مگر کسانی که ایمان و عمل صالح داشته باشند. گاهی قرآن می‌فرماید: سجده و خضوع در برابر خداوند مایه تقرّب است: «و اسجد و اقرب»^(۱) سجده کن و

۱. علق، ۱۹.

تقرب به سوی خداوند بجوی. لذا پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «اقرّب ما یكون العبد من الله اذا كان ساجداً»^(۱) نزدیکترین حالت بنده به خداوند زمانی است که در سجده باشد. گاهی قرآن می فرماید: مؤمنین افرادی هستند که انفاق در راه خدا می کنند و آن را مایه تقرب خود نزد پروردگار می دانند و جالب این است که این طرز تفکر مؤمنین را تصدیق می کند و می فرماید: آری این انفاق مایه تقرب به خداوند است.

«و من الاعراب من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر و يتخذ ما يفتق قربات عند الله و صلوات الرسول الا انها قرية لهم سيدخلهم الله في رحمته ان الله غفور رحيم»^(۲) گروهی از اعراب به خداوند و روز رستاخیز ایمان دارند و انفاق خویش را باعث تقرب نزد خداوند می دانند و مایه دعای پیامبر اکرم محسوب می دارند آگاه باشید که این انفاق باعث تقرب و نزدیکی این هاست، خداوند به زودی آنها را در رحمت خود وارد خواهد ساخت چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

خداوند متعال در قرآن مردم را به سه دسته تقسیم می نماید:

۱. اصحاب میمنه ۲. اصحاب مشئمه ۳. سابقون.

گروه اول افراد سعاتمند هستند. و گروه دوم افراد بدبخت و شقاوتمند هستند گروه سوم پیشگامان در ایمان و عمل صالح هستند که این گروه را به عنوان مقربین معرفی می نماید. «و کنتم ازواجاً ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون اولئك المقربون فی جنات النعیم»^(۳) در آن روز (قیامت) شما به سه گروه تقسیم خواهید شد

۱. نمونه، ذیل آیه شریفه.

۲. توبه، ۹۹.

۳. واقعه، ۸۸-۱۲.

گروهی اصحاب میمنه می باشند چه اصحاب میمنه ای گروه دیگر اصحاب شومند چه اصحاب شومی و سومین گروه پیشگامان هستند، پیشگام آنها مقربانند در باغهای پر نعمت بهشت جایی دارند.

در جای دیگر می فرماید: «فاما ان كان من المقربین فروح و ریحان و جنّة نعیم»^(۱) اما اگر او از مقربان باشد در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است.

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید مراد از مقربین در این آیه که برای آنها روح و ریحان و جنّت نعیم است همان مقربین هستند که سابقون در ایمان و عمل صالح بودند و در آیات اولیه سوره واقعه ذکر شده اند.^(۲)

خداوند متعال در مورد عاقبت و سرنوشت نهایی متقین می فرماید: «انّ المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»^(۳) پرهیزکاران در باغها و نهرهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر. در مورد دیگر تقاضای همسر فرعون را چنین بیان می کند: «رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنة»^(۴) پروردگارا! برای من خانه ای نزد خود در بهشت بنا کن. در سوره انفال می فرماید: مؤمنان حقیقی، برای آنها درجات و مراتبی (فوق العاده) در نزد پروردگارشان است و برای آنها آمرزش و روزی بی نقص و بی عیب می باشد. «لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم»^(۵) در جای دیگر می فرماید: کسانی که مطیع فرمان خداوند هستند و از خشنودی و رضایت او پیروی می کنند این گروه در بهشت خود دارای درجه و موقعیتی هستند «هم درجات عند الله»^(۶) جالب این که در این آیه نمی فرماید برای اینها درجه و

۱. واقعه، ۸۸-۱۲.

۳. قمر، ۵۵.

۵. انفال، ۴.

۲. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۵۹.

۴. تحریم، ۱۱.

۶. آل عمران، ص ۱۶۳.

مرتبه‌ای است؛ اگر چه در آیات دیگر می‌فرماید: ﴿لهم درجات﴾ اما در این آیه می‌فرماید: خود این‌ها درجه و مرتبه هستند ﴿هم درجات﴾ و این تفاوتِ تعبیر دلالت بر تفاوت منزلت و تقرب آن‌ها نزد پروردگار است.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم مما كانوا يعملون﴾^(۱) برای آن‌ها خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود و او ولی و یاور آن‌هاست به خاطر اعمالی که انجام دادند.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.